



انقلاب

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دور دوم سال پانزدهم ۱۳۷۴ ارکان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره ۱۲۶

اول ماه مه ، روز جهانی کارگر را به کارگران و زحمتکشان سراسر جهان تبریک میگوئیم



"اسلام شهرها" و "اکبرآبادها" چه چیزی را نشانه می برند؟

نوشته سارا محمود

حزب کمونیست کارگری :

نه سوسیالیسم ، نه دموکراسی (۲) در صفحه ۴

جنبش کارگری در سال ۷۳ در صفحه ۹

روز سه شنبه ۱۵ فروردین مردم اسلام شهر و اکبرآباد، بعنوان اعتراض به کمبود آب و گرانتگر شدن اتوبوس، تجمع اعتراضی تشکیل دادند که سرعت به خشونت کشیده شد و در نتیجه درگیریهای متعددی که از طرف منابع مختلف تأیید و در رسانه های خبری جهان پخش شدند، حدود ۵۰ نفر کشته، و صدها نفر زخمی گردیدند که از آنها نزدیک به دویست نفر در نتیجه جراحات وارده بستری شده اند و نزدیک به دوبرابر این عده سربایی مداوا شده اند. بقیه در صفحه ۲

در این شماره :

میزگرد

- در صفحه ۱۳
- در صفحه ۱۷
- در صفحه ۲۰
- در صفحه ۲۱
- در صفحه ۲۱

کارزنان

- اعتصاب کارگران متال آلمان
- کارگران آمریکا (افزایش مبارزه جوئی سندیکاها...)
- آشوب و تروریسم مذهبی در پاکستان

شورش اسلام شهر پایان زنجیره شورشیهای تهیدستان و محرومان شهرهای ایران نیست، بلکه شاید حساسترین آنها تاکنون باشد. زیرا نشان میدهد که فتنه دینامیت به قابل اشتعال ترین منطقه کشور، یعنی شهر ۱۲ میلیونی تهران نزدیک میشود.

بیشک جمهوری اسلامی مسئول مستقیم و اصلی گسترش فقر در کشور ما در شانزده سال گذشته است و به این اعتبار این شورشا، اقداماتی توده ای علیه جمهوری اسلامی محسوب میشوند ولی مسلم است که آنها هدفهای بزرگتری را نشانه میروند، یعنی نظام اقتصادی حاکم بر کشور را که نظام سرمایه داری است. به این دلیل علل واقعی این شورشا از جمهوری اسلامی فراتر میروند. باید یاد داشته باشیم که انقلاب سال ۵۷ با مجموعه ای از همین شورشهای تهیدستان و البته زیر پرچمی متفاوت شکل گرفت و باید انتظار داشته باشیم که بعد از جمهوری اسلامی نیز، اگر نظام سرمایه داری و فقر و فلاکت ناشی از آن با هر اسم و عنوانی ادامه داشته باشد همین مسائل و شورشا را داشته باشیم. بنابراین بخش مهمی از مخالفان جمهوری اسلامی نیز با طرحهای اقتصادی ای که دارند، ناگزیر با این جمعیت عظیم محروم روبرو خواهند شد. این نکته بسیار اهمیت دارد که سرنگونی جمهوری اسلامی به تنهایی درد این محرومان و درد کشورمان را درمان نخواهد کرد. هر نظام سیاسی که نتواند به این مردم نان بدهد و زندگی قابل تحمل و انسانی فراهم آورد، ناگزیر خواهد شد آنها را سرکوب کند و سرکوب نزدیک به هشتاد درصد جمعیت یک کشور، نه میتواند با دمکراسی و آزادی سازگار باشد و نه قابل دوام. آنها نیکه واقفا خواهان یک دمکراسی پایدار در ایران هستند باید بطور جدی درباره اقتصاد سیاسی دمکراسی بیندیشند. در یک کشور سرمایه داری پیرامونی، آنهم با مشکلات عظیمی که در ایران داریم، دمکراسی و حتی رنگ باخته ترین و بی نفس ترین دمکراسی سیاسی، در محدوده نظام سرمایه داری و دریای فقر و نابرابری ناشی از آن، نه قوام میتواند بیابد و نه پایدار میتواند بیاند.

بنابراین فعالان جنبش چپ و همه آنها بی که تشنه آزادی، برابری و همبستگی انسانها هستند باید در کنار شورشهای اسلام شهرها و اکبرآبادها و در کنار مردان و زنان محرومی که علیه فقر و بندگی بپا خواسته اند بایستند و به هواداری از آنها برخیزند. چرا که پیروزی سوسیالیسم و آزادی در گرو پیوند عمیق و ریشه ای با این شورشا و هواداری از آنهاست و پیروزی این شورشا در گرو پیوند با سوسیالیسم و هواداری از آن است. ©

"ازهاری" بیچاره نیست که از دهان ناطق نوری و حاکمان دیگر درمیآید؟

اسلام شهر که مرکز اصلی شورش بود شهرکی است در جنوب تهران که جمعیت آن در دوره قبل از انقلاب از چندین ده هزار نفر تجاوز نمیگرد ولی حالا بنا به آمار رسمی ۳۰۰ هزار نفر جمعیت دارد و بنا به ارزیابی های آماری غیررسمی که احتمالاً به حقیقت نزدیکتر هستند، جمعیت آن از ۵۰۰ هزار نفر تجاوز میکند. این شهرک و اکبرآباد که شهرک دیگری در نزدیکی آنست، از کمبود آب شدت رنج میبرند. و آب آشامیدنی را در آنجا، گالونی ۴۰۰ تومان باید بخرند. و این درحالی است که بنا به اعتراف روزنامه کار و کارگر (که ارگان کارگری خود رژیم است و زیر کنترل "خانه کارگر" منتشر میشود) میانگین حقوق ماهانه یک کارگر ۱۲۰۰۰ تومان است. یعنی اگر هر خانواده کارگری در اسلام شهر روزی یک گالون آب بخرند، باید تمام حقوق ماهانه نان آورشان را به آب بدهند و چیزی از آن برای رفع نیازهای اولیه حیاتی دیگر باقی نماند. و این در وضعیتی است که حدود ۶۰ درصد جمعیت فعال اسلام شهر را کارگران تشکیل میدهند و بقیه عمدتاً تهیدستان و محرومانی هستند که حتی این خوشبختی را که کاری داشته باشند، ندارند. با توجه به آنچه گفته شد معلوم است که فلاکت و گرانی عامل بیواسطه در برانگیختن این شورش بوده است. این شورش و شورشهای مشابه آن که در دو سه سال اخیر در شهرهای مختلف ایران (مشهد، اراک، شیراز، تبریز و قزوین و غیره) مشتعل شده اند، حقیقت روشنی را به نمایش میگذارند و آن این است که اکثریت جمعیت کشور، و میتوان گفت ۸۰ درصد آن زیر خط فقر زندگی میکنند. جمهوری اسلامی که "استعداد" حیرت انگیز خود را در شانزده سال گذشته در خرابتر کردن وضع زندگی این اکثریت عظیم مردم ایران و تلاش کردن اقتصاد کشور نشان داده است، اکنون خود را با انبوه مردمی روبرو مبیند که فقط از حق حیات خودشان دفاع میکنند، از حق ابتدائی زنده ماندن و نفس کشیدن. اگر بیاد داشته باشیم که درهم شکستن اقتصاد کشور زندگی را برای این اکثریت عظیم و محروم غیرقابل تحمل کرده است و اگر بیاد داشته باشیم که مراحل حساس استراتژی اقتصادی رژیم (یعنی برنامه تعدیل اقتصادی) تازه قرار است از امسال شروع شود، باید نتیجه گرفت که حوادث مشابه زیادی را در پیش رو داریم.

و همچنین از نیروهای سرکوب نیز بیش از ۲۰ نفر زخمی و یک نفر بدست مردم کشته شد. بنا به تمام قرائن و گزارشات، این شورش از شورش قزوین در سال گذشته، تندتر و خشنتر بود. نیروهای سرکوب برای مقابله با مردم از هلی کویتهای ضدشورش استفاده کرده و تظاهرات مردم را از زمین و آسمان به گلوله بستند. در فردای آنروز رژیم بلافاصله یک ضد تظاهرات به نفع خود در اسلام شهر براه انداخت که این خود نشاندهنده ابعاد وسیع شورش و وحشت رژیم از آن بود. در روز ۱۸ فروردین باز یک تظاهرات برای محکوم کردن شورش از طرف دستگاههای تبلیغاتی رژیم سازمان داده شد. تظاهرکنندگان بعد از نماز جمعه مردم معترض به گرانی آب را غارتگر و اشرار نامیدند و در تمام یک هفته گذشته روزنامه های رژیم که خبر شورش را بصورت کوتاه و متحدالشکلی منتشر کرده بودند، مرتباً به محکوم سازی شورش مردم پرداخته و آنرا ناشی از توطئه های بیگانگان قلمداد کردند.

باینوجود اوضاع آنچنان خراب است که بخشهایی از رژیم با اشاراتی سعی میکنند حساب خود را از حاکمان جدا نشان دهند، مثلاً بعضی از روزنامه های رژیم (مانند سلام در ۱۹ فروردین) خود را ناگزیر دیده اند اعتراف کنند که اجازه بخش اخبار واقعی شورش را نداشته اند.

مواضع حاکمان رژیم اسلامی چیزی نیست جز تهدید و ارعاب و تناقض گویی. در روز چهارشنبه ۱۶ فروردین خامنه ای ضمن تهدید کسانی که علیه نظام حرف میزنند و مزاحمت و خرابکاری میکنند آنها را متهم کرد که میخواهند جلوی بازسازی و سازندگی را بگیرند. و یزدی رئیس قوه قضائیه در نماز جمعه ۱۸ فروردین از مردم میخواهد از دولت انتظار زیاد نداشته باشند چرا که بعد از انقلاب باید صبر کرد که همه چیز درست شود و میافزاید "دستگاه قضایی با اخلالگران با شدت برخورد خواهد کرد".

۲۰ فروردین ناطق نوری در مصاحبه مطبوعاتی خود در جواب خبرنگار خارجی که میپرسد: رسانه های شما نوشته اند شورش اسلام شهر را عوامل بیگانه کردند بنظر شما اینها چه کسانی بوده اند؟ میگوید: خیر اینها از مردم اسلام شهر بودند که تحریک شده بودند. او قویاً تکذیب میکند که مردم را با گلوله زده اند اما در جواب خبرنگار دیگری میگوید تعداد کشته ها را نمیداند اما تعداد زخمی ها زیاد نیست. آیا این سخنان

تِراکت ه

مردم ایران!

جان دستگیرشدگان در سرکوب خونین
محرومین اسلام شهر و اکبرآباد در خطر است.
صدای اعتراض خود را علیه شکنجه آنان در
زندانه‌های جمهوری اسلامی و تهدیدات رژیم مبنی بر
اعدام آنان بلند کنید!

مردمی محروم از همه چیز که حتی بجای
آب، گلوله دریافت میکنند، برای زنده مانده چه
باید بکنند؟

حکومتی که قادر نیست حداقلهای لازم برای
زنده ماندن مردم را تأمین کند و اعتراض آنان را
به تحمل ناپذیری شرایط زندگی، با گلوله پاسخ
میدهد، باید سرنگون شود!

مردم محروم و ستمکشیده سراسر ایران!

با خواهران و برادران زحمتکش خود در اسلام شهر
و اکبرآباد که بخاطر ابتدائی ترین درخواستهای
مشروع، توسط آدمکشان رژیم اسلامی سرمایه داران
به خاک و خون کشیده شدند، ابراز همدردی و
همبستگی کنید!

سرنگون باد رژیمی که مردم محروم را بخاطر
درخواست نان و آب، در خون خود غرقه میکند!

رژیم اسلامی و نظام سرمایه داری، برای مردم
کارگر و زحمتکش و محرومی که نان و آب
میخواهند، چیزی جز گلوله ندارند که بدهند.
واکنش سرکوبگرانه رژیم سرمایه داری جمهوری
اسلامی در مقابل مردم اسلام شهر و اکبرآباد، بار
دیگر نشان داد که در ایران برای به کف آوردن
لقمه نانی خشک و جرعه آبی که آنرا پائین
ببرد، راهی جز سرنگون کردن حکومت اسلامی
و برجیدن بساط سرمایه داری باقی نمانده است.



حزب کمونیست کارگری:

نه سوسیالیسم، نه دموکراسی

سارا - محمود

آیا سوسیالیسم با دموکراسی قرابت ندارد؟

رحمکت میگوید برای مارکسیستها، مقوله کلیدی دموکراسی نیست، آزادی است.

اگر تعریف مارکس از دموکراسی و آزادی را قبول داشته باشیم، نمیتوانیم این "حکم" جدید را باور کنیم. اساساً هر جنبش توده ای بزرگ که بمنظور تغییر شرایط هستی اکثریت برانگیخته میشود، رودرروی حکومت قرار میگیرد، حکومتی که در جامعه بورژوازی نماینده اقلیت است و ناگزیر از نقض حق اکثریت برای اعمال رأی خود. بهمین دلیل در هر جنبش توده ای بزرگ، دموکراسی به مسئله مقدم تبدیل میشود. جنبش سوسیالیستی که از ابتدا و آگاهانه الغاء حاکمیت طبقه بورژوا را هدف خود قرار داده است، طبیعتاً مسئله دموکراسی را بمشابه مقوله کلیدی پیش رو دارد. عبارت دیگر در هر جنبش بزرگ کارگران و اکثریت فرودست بلافاصله درکنار دموکراسی و بورژوازی درمقابل آن قرار میگیرند، چرا که بورژوازی بطور انتزاعی هم که شده دموکراسی را بمشابه حکومت مردم تعریف کرده است و درجریان جنبش تناقض او روشد و مجبور میشود ادعای خود را پس بگیرد.

برعکس، دفاع از آزادیها تکیه گاه لیبرالیسم است. این بدان مفهوم نیست که سوسیالیسم با آزادیهای فردی مخالف است. اما سوسیالیسم بر آزادی با دیگران و لیبرالیسم بر آزادی از دیگران تأکید میکند. برخی از حقوق مدنی و سیاسی فردی در این دمنوع آزادی مشترکند، مثلاً آزادی بیان، آزادی مذهب و... اما آزادی با دیگران نمیتواند با حقوق بلاشروط مالکیت و آزادی بازار توافق داشته باشد. برعکس برای اینکه حقوق مدنی و سیاسی فردی خصلت اجتماعی بگیرد و خصوصیت جمع ستیز خود را از دست بدهد باید آزادی مالکیت خصوصی نقض شود. بهمین جهت در جامعه طبقاتی سوسیالیسم در دفاع از آزادی فرد از دیگران، یعنی آزادی در مفهوم بورژوازی خود، همیشه از لیبرالیسم عقب است. شواهد تاریخی و تمام تجربه دوست سال اخیر بشر، نیز همین حقایق را اثبات میکند.

در عهد باستان، وقتی تحولات اجتماعی، دموکراسی را در دستور گذارده بود، ارسطو و افلاطون، دموکراسی را "استبداد خلق" مینامیدند. افلاطون ۲۰۰۰ سال پیش دموکراسی را "قدرت و آزادی مردم" تعریف کرد. او مخالف دموکراسی بود زیرا برآن بود که اگر قدرت و آزادی مردم از حدی فراتر برود تعادل جامعه را بهم میریزد، آنگاه یک رهبر میتواند با استفاده از دشمنی تهیدستان نسبت به فقر خود قدرت الهی پیدا کرده و به مستبدی دیگر تبدیل شود و دور باطل از سر گرفته شود. او بجای قدرت خطرناک توده بیسواد، شق خود را میگذارد: مدینه فاضله ای که با راهنمایی فیلسوف و قانونگذار باسواد و خیرخواه تحت حاکمیت نجیبی که گوش به نصایح او داشتند، بوجود میآید.

در انقلاب کبیر فرانسه، همین دموکراسی ناقص بورژوازی، از تلافی جنبش پابرنه ها از پائین و حق فرد لیبرالی بوجود آمد. سنت دموکراسی فرانسه که مارکس اینهمه به آن ارج مینهاد، اگر از اینجا ناشی نشده باشد لااقل با انقلاب کبیر توده ای تقویت شد. درحالیکه در

برحق فرد لیبرالی پیش رفت، سنت لیبرالی در انگلیس، فقدان انقلابهای عظیم توده ای، و دفاع از آزادیهای لیبرالی، متوازن و مرتبط بنظر میرسند.

از پیشگامان نهضت فکری بورژوازی، آنها که رادیکال بودند و بانهضت توده های لگدمال پیوند داشتند. به دموکراسی دلبستگی عمیق داشتند، نه به آزادیها و حقوق فردی، ژان ژاک روسو، اگرچه مخالف برابری حقوق زنان بود، اما در مخالفت با قدرت کلیسا و اشراف هیچ سرسازگاری نداشت. رادیکالیسم او در دفاع از دموکراسی و توده لگدمال شده، او را از فیلسوفانی که در مبارزه با قدرت کلیسا هم رزمش بودند مثل دیدرو و حتی بعدها از هیوم جدا کرد و آواره شهرهای اروپا نمود. او حتی از خردگرایی که شرایط جامعه معاصر را پیش شرط تعقل قرار میداد فاصله گرفت و احساس را در برابر تعقل، و جمع گرایی را در برابر فردپرستی بورژوازی قرار داد و همراه با ویکتور هوگو از برجسته ترین متقدمین مکتب رمانتیسیسم شد. دموکراسی طلبی عمیق و رادیکال او با سوسیالیسم قرابت دارد. هم اوست که به تلخی تذکر داد آن کسی که اولین بار زمینی را تصرف کرد و گفت "این مال من است" پایه جامعه بورژوازی را نهاد.

برعکس پیشگامان مکتب لیبرالی، جان استوارت میل، دوتوکویل، ادموند بروک همه معتقد بودند که دموکراسی یعنی "توده تاریک" و "استبداد خلق". میل که امروز هم توسط طرفداران مکتب لیبرالیسم نوین تقدیس میشود معتقد بود برای جلوگیری از "استبداد دموکراسی"، باید حداقلی از آزادیها و حقوق فردی را در نظر گرفت که هیچ دولتی حق نقض آنها را نداشته باشد. اگرچه این روش نقش مثبتی در گسترده تر کردن قلمرو آزادی افراد بازی میکند، اما بورژوازی و لیبرالیسم در اصل عدم مداخله دولت در عملکرد سرمایه و بازار را در نظر دارند، یعنی همان آزادی که یک دموکراسی واقعی ناگزیر به نقض آن میگردد. پس میل خواهان گسترده تر کردن آزادیها بمنظور محدود کردن قدرت دولت و جلوگیری از "استبداد دموکراسی" بود. برخلاف روسو که راه مقابله با پیدایش مستبدان از درون دموکراسی و یا بقول فلاسفه همزمان او "راه حل تناقض آزادی مردم و قدرت مستبد" را اصل اکثریت میدانست، میل راه حل این تناقض را تشکیل دولت کوچک و محدود از نخبگان میدانست که براساس عقل سیاسی و دستگاه اجرایی مبتنی بر قانونیت مطلق حکومت کند. او که با حق رأی زنان موافق بود، معتقد بود که تنها باسوادها باید حق رأی داشته باشند. امروز پس از ۲۰۰ سال تجربه آزادی و دموکراسی در جامعه سرمایه داری میدانیم که دموکراسی و اصل اکثریت روسو، میتواند و توانسته است حق رأی زنان را تأمین کند، درحالیکه با تعبیر جان استوارت میل از دموکراسی در پاکستان نواز شریف است که برنده میشود.

آیزیا برلین که مقام استوارت میل را در میان متفکران آزادیخواه در صدر قرار میدهد، میگوید آزادیخواهان کسانی هستند که به آزادیهای فردی اعتقاد دارند، از سوی دیگر او برآن است که دموکراسی میتواند سرکوبگر باشد و انسانها را از آزادی محروم کند و یگانه دلیلی که باعث میشود آزادیخواهان دموکراسی را تأیید کنند این است که آنها در دموکراسی میتوانند بخاطر آزادی مبارزه کنند، حال آنکه چنین کاری در یک نظام استبدادی امکان ندارد. (آیزیا برلین، موجد چهارمقاله درباره آزادی).

این جدال نظری بین متفکران بازتاب مبارزه طبقاتی بوده است. در انقلاب کبیر فرانسه و پس از آن دموکراسی و حق رأی عمومی شعار طبقات فرودست بود. در اواسط قرن ۱۹، دوره ای که هر مبارزه بورژوازی با استبداد سیاسی، با چالش جنبش کارگری روبرو میشد و

سرمایه داری آزادی فرد را درچارچوب آزادی سرمایه محصور کرده و اعضای اجتماع را از هم بیگانه میکند و سپس بنام این آزادی، دموکراسی را سرکوب میکند. بورژوازی هر جا که برفع مالکیت خصوصی و سرمایه است با خشنترین شکل نقض حقوق بشر و آزادی فردی هم کنار میآید، اما هر جا که برای آزادی سینه چاک داده است علیه تحقق دموکراسی بوده است. همین اواخر در انگلیس خانم تاچر خواهان رأی مخفی در اتحادیه ها شده بود تا اسکار وایل را که میخواست از طریق رأی علنی و چشم در چشم کارگران همبستگی آنها را حفظ کند، شکست دهد و اعتصاب و اتحادیه را بشکند.

درهمین جریان فرویشی بلوک شرق، غرب از آزادی در اروپای شرقی دفاع کرد، نه برای استقرار حکومت مردم بر مردم که در کشورهای بلوک شرق قبلاً هم معنایی نداشت، بلکه برای آزاد کردن بازار و سرمایه. دفاع از حق رأی عمومی هم تا جایی برای غرب قابل دفاع بود که "سوسیالیسم دولتی" را از قدرت بزیر کشد، اما همینکه مردم خواستند از حق رأی خود استفاده کرده و تأمین اجتماعی را حفظ کنند بورژوازی به لکننت افتاد و اکنون در محافل بورژوازی غرب صحبت بر سر این است که اگر استبداد سرمایه نتواند به شیوه خود، آزادی را به بند بکشد، پس یک دور استبداد برای این کشورها ضروری است.

درغرب هم، اکنون که بحران اقتصادی، نفی دولت رفاه را در دستور گذشته است، منادیان لیبرالیسم نوین، به دولتهای پارلمانی حمله میکنند و آنها را استبداد حزبی میخوانند و خواهان استقرار دولت آژان هستند، دولت کوچکی که وظیفه اش مطلقاً حفظ امنیت و آزادی سرمایه و شرایط لازم برای این آزادی و امنیت است. در نوامبر همین امسال جمهوریخواهان آمریکا استقرار چنین دولتی را با شعار دفاع از آزادی و امنیت از تصویب ملت آمریکا گذرانیدند. وقتی بیل کلینتون پس از شکست حزب دمکرات در نطق تلویزیونی خود گفت "ملت آمریکا دولت کوچک را انتخاب کرد، دولتی که باری بردوش ملت نباشد، بلکه او را نیرومند سازد". سناتور فیلیپ گرام که گفته میشود معمار انطباق ساختار حزب جمهوریخواه بر ریگانسیم است با تأسف سر تکان داد و گفت "اونمیتواند بفهمد، حکومت شما را نیرومند نمیکند، آزادی است که شما را نیرومند میکند!" نیوزویک ۲۱ نوامبر ۱۹۹۴

تحمیل قوانین رفاه به دموکراسی بورژوایی، از نظر بورژوازی هر دو جناح آن، باری بردوش ملت محسوب میشود. راست جدید با شعار "پول گرایی" و "کاهش مالیاتها"ست که سوسیال دموکراسی و دولت رفاه را از میدان بیرون میکند، تا به مردم بقبولاند "آزادی بازار" است که به بهبود وضع مادی آنها کمک میکند. اما آزادی بازار و آزادی سرمایه با ویران کردن سیستم رفاه، پایه اجتماعی دموکراسی، حتی همین دموکراسی معدود غربی را هم متلاشی میکند. تصادفی نیست که راست جدید همه جا دموکراسی و قوانین رفاه را باهم زیر ضرب میگیرد. این مسئله را خانم تاچر هوشمندانه دریافته بود و میدانست که اگر سیستم رفاه را ویران کند، با شورشهای توده ای روبرو خواهدشد و عاقبت هم ماجرای "پول- تاکس" دولت او را ساقط کرد.

غرض این است که حتی در چارچوب سرمایه داری هم دموکراسی و برابری باهم پیوند دارند و دومی پایه اولی محسوب میشود و حتی دراین چارچوب هم مبارزه برای بهبود شرایط زندگی مردم نمیتواند بدون مبارزه برای دموکراسی پیش رود، بویژه که اکنون بورژوازی شمشیر را از روسته و مستقیماً به همان مقدار دموکراسی که دستآورد انقلاب قرن ۱۸ است و قوانین رفاه که دستاورد انقلابها و مبارزات کارگران در طول قرن ۱۹ و ۲۰ است هجوم آورده است. رفیق حکمت در چنین هنگامه ای است که تز ضرورت مخالفت با دموکراسی را پیش

انواع "سوسیالیسم"ها فضای سیاسی اروپا را اشباع کرده بود، دموکراسی به محور مبارزه توده های محروم تبدیل شده بود. حال درپیر مینوسد، دموکراسی دراین دوره آنقدر "سرخ" بود که کلمه "توده" و "خلق" در قرن بیستم، او میگوید مانیفست کمونیست و انقلابهای میانه این قرن بورژوازی را بشدت از دموکراسی ترسانیده بود، او فهرستی از نوشته های آن زمان ارائه میدهد که نشان میدهد چگونه "استبداد خلق" و ترس از آن حتی فضای مطبوعاتی را اشباع کرده بود. از جمله: گیزو نخست وزیر فرانسه در ۱۸۴۹ نوشت: هم سلطنت طلبان، هم جمهوریخواهان، هم چپها از دموکراسی دفاع میکنند، دموکراسی مصیبت است، جنگ طبقاتی است، استبداد خلق است. استبداد خلق یعنی مردم خواست خود را به طبقاتی اعمال کنند که اگر هم اقلیت باشند مأموریت دارند برجامعه حکومت کنند. "دموکراسی یعنی همه قدرت به خلق، این دیکتاتوری خلق است".

دونسو نوشت: "اگر قانونیت برای نجات جامعه کافی است، پس برقرار باد قانونیت، و اگر کافی نیست پس زنده باد دیکتاتوری".

تایمز لندن خواهان لغو حق رأی عمومی شد، سرمایه داران منچستر اعتصاب را "استبداد دموکراسی" خواندند. دوتوکویل نوشت "اشکال انقلاب کبیر فرانسه آن بود که بجای حکومت خودکامگان روشن اندیش، دیکتاتوری خلق و استبداد دموکراسی را به قدرت رسانید".

درپیر میگوید دراین زمان دموکراسی کلمه ای سیاسی بود، نه ایدئولوژیک، محتوای اجتماعی آن مهم بود. یک حکومت تا آنجا دموکراسی بود که در مردم پایه داشت. جدا از شکل حکومت، خود نفس شرکت مردم در حکومت، مستقیم یا غیرمستقیم، مسئله اصلی دموکراسی بود هدف از دموکراسی برابری اجتماعی بود و بخاطر همین مضمون بود که منادیان مکتب لیبرال مثل دوتوکویل به آن حمله میکردند. (درپیر، دیکتاتوری پرولتاریا از مارکس تا لنین، فصل اول)

درقرن بیستم نیز مبارزه برای دموکراسی و سوسیالیسم درهم تنیده بوده اند و درحالیکه جنبش سوسیالیستی برای دموکراسی، حق تعیین سرنوشت، هم در مفهوم عام و هم در مفهوم اخص آن و برای متشکل کردن مردم و کسب قدرت جنگیده است، بورژوازی دموکراسی، حق تعیین سرنوشت و حق تشکل را بنام آزادی کوییده است.

همین مبارزه درهم تنیده شده برای سوسیالیسم و دموکراسی، لااقل در اروپا تأمین اجتماعی و قوانین رفاه را به دولتهای بورژوایی تحمیل کرد. مردم از آزادی محدود در دموکراسی بورژوایی هم برای بهبود وضع مادی خود و کاهش فاصله طبقاتی استفاده کردند. آیزیا برلین از آزادی در چارچوب این دولتها بعنوان آزادی مثبت نام میبرد، یعنی آزادی و برابری حقوقی که بر تلاش برای بهبود وضع تهیدستان و تأمین شرایط برابر استوار است. برعکس بیگانگی بورژوازی با دموکراسی واقعی را در آمریکا میتوان به عیان دید که نمونه "آزادترین جامعه در مفهوم بورژوایی آن است. جامعه ای که فردگرایی خودپرستانه را بعد اعلی تکامل داده و "برابری" حقوقی فردی درآن چنان گسترش یافته که تشخیص رئیس جمهور و کارگر از روی ظاهر و رفتار آنها دشوار است و حتی آثار القاب و امتیازات و تشریفات ماقبل سرمایه داری را روییده است، اما درهمین جامعه بورژوازی، اجازه نمیدهنداتحادیه ها پا بگیرند و تلاش برای هر نوع فعالیت همبسته و جمعی کارگران با قسوت آمیزترین شیوه ها تنبیه میشود.

البته از اینجا نباید و نمیتوان نتیجه گرفت که سوسیالیسم با دموکراسی و سرمایه داری با آزادی قرابت دارد. مسئله این است که

کمک یک گروه نخبه پیاده کنند. مارکس نخستین سوسیالیست درجهان بود که دمکراسی کامل را با نقد اقتصاد سیاسی از سرمایه داری ترکیب و تلفیق کرد. او خواهان آن بود که سوسیالیسم از طریق مبارزه کارگران برای گسترش دمکراسی تا تأمین کنترل کامل مردم از پائین بر دمکراسی مستقر شود (هال درپیر تنوری انقلاب کارل مارکس، دولت و بوروکراسی ص ۵۹-۵۷)

برای روشنتر شدن مطلب، پیگیری تکامل نظریات مارکس روشنگر است. اوفعالیت سیاسی خود علیه جامعه بورژوازی را با نقد دمکراسی بورژوازی آغاز کرد. دمکراسی از نظر او عبارت بود مشارکت مردم در قدرت سیاسی اما بورژوازی دمکراسی را مجبور به پاسداری از قوانین جامعه مدنی که زیر سیطره مالکیت خصوصی بود، میکرد. این نقض مضمون اصلی دمکراسی بود: "چرا رابطه در اذهان رهاکنندگان سیاسی بر روی سر قرار گرفته است، بطوریکه در نتیجه آن، هدف بعنوان وسیله و وسیله بعنوان هدف ظاهر میشود (دربارہ مسئله یهود)". بهمین دلیل مارکس در دفاع از دمکراسی بر چارچوب قانونی محدود نبود و از دمکراتهای زمان خود فراتر میرفت. او پس از تدوین تنوری تکامل اجتماعی به این نتیجه رسید که دولت محصول تقسیم جامعه به طبقات و ابزار اعمال اراده طبقه حاکم اقتصادی است. به نسبت آزادی از دولت است که جامعه آزاد است و در جامعه ای که به طبقات تقسیم نشده باشد، دولت خصلت سیاسی خود را از دست میدهد و ازارگانی تحمیل شده برفراز جامعه به ارگانی کاملاً تابع آن تبدیل میشود (نقد برنامه گوتا). اما رسیدن به چنین جامعه ای از طریق مبارزه برای نابودی دولت، آنارشیسم است و از طریق تلاش برای تحولات اقتصادی بدون مبارزه سیاسی، اتوپیا. دولت محصول توطئه بورژوازی نیست و نمیتواند با توطئه یک گروه نخبه ضد دولت گرا از میان برداشته شود. منشاء دولت در روابط اجتماعی است و زوال دولت مستلزم زوال روابط طبقاتی در جامعه است. اما زوال این روابط تنها میتواند کار طبقه کارگر باشد که شرایط جامعه سرمایه داری خود، این پتانسیل را در او ایجاد کرده است. دمکراسی اکنون در تسلک بورژوازی است و بورژوازی کارکرد آنرا در جهت حفظ روابط موجود طبقاتی و اعمال حاکمیت خود تنظیم میکند. طبقه کارگر باید نخست در نبرد دمکراسی پیروز شود، یعنی همه طبقات تحتانی را گرد آورد. او باید تمام طبقات کم و بیش متملک را از دایره قدرت خارج کند و قدرت دولتی را تسخیر کند (مارکس و انگلس، اتحادیه کمونیستها). او باید دولت بورژوازی را منفجر کرده و خود قدرت سیاسی را تسخیر کند (مانیفست کمونیست). از آنجا که جنبش او جنبش اکثریت عظیم است بسود اکثریت عظیم، دولت او هم دولت اکثریت است برای اکثریت. بجای دمکراسی بورژوازی که دولت منتخب اکثریت است برای اعمال اراده اقلیت، دمکراسی کارگری خواهد نشست که دولت اکثریت است برای اعمال اراده اکثریت. از اینجاست که درپیر بحق میگوید تمایز مارکس با سوسیالیستهای پیشین آن است که او اقدام گروه نخبه را رد کرده و دمکراسی کامل را با سوسیالیسم تلفیق میکند و از اینجاست که مارکس نظریه دیکتاتوری پرولتاریا را وجه تمایز خود با سوسیالیستهای پیشین میداند، قبل از او اقتصاددانان بورژا ارزش واقعی کالا و ارزش اضافی را کشف کرده بودند و سوسیالیستها مبارزه طبقاتی را، اما او بود که به رابطه طبقه کارگر و جنبش او با تحولات در مناسبات اقتصادی و به ضرورت تسخیر دولت توسط طبقه کارگر پی برده بود. این دولت، دولت نخبگان، نمایندگان، توطئه گران، دیکتاتورهای طرفدار طبقه کارگر نیست، دولت کارگرانی است که خود را بصورت یک طبقه متشکل کرده اند و قدرت سیاسی را به تصرف درآورده اند. از اینرو اگرچه: "کمونیستها میتوانند

کشیده است، آنهم در شرایطی که درایران یک استبداد خون آشام قرون وسطایی هم دمکراسی و هم آزادی را حتی در محدوده بورژوازی خود به صلابه کشیده و جان مردم را به لب آورده است! انگلس درنامه ای به مارکس انتقاد اولتراچپها به دمکراسی بورژوازی، "آزادی مطبوعات بورژوازی"، سیستم نمایندگی بورژوازی" در مطبوعات آلمان قیصری را "کمک مستقیم به قیصر آلمان" و حمله "غیر مستقیم به حزب کمونیستها" خوانده بود (نامه ۹ مارس ۱۸۴۷ انگلس به مارکس درمجموعه آثار آنها جلد ۲۷ ص ۷۸) تز ۲۰ حکمت مبنی بر عدم قربایت دمکراسی و سوسیالیسم نه تنها با تاریخ بشر و تجربه دوست سال اخیر بکلی بیگانه است، بلکه در ایران کنونی و درجهان کنونی برای جمهوری اسلامی و بورژوازی جهانی نعمت و برای جنبش سوسیالیستی ویرانگر است. درحالیکه شاید هیچگاه در طول تاریخ مبارزه برای دمکراسی و مبارزه برای برابری و سوسیالیسم بدین حد درهم تنیده نبوده اند، بطوریکه تمایز ایندو از هم برآستی دشوار شده است. و همزمانی آنها قطعی است، چنانکه استقرار یک دمکراسی واقعی و آغاز گذار به سوسیالیسم دیگر هیچ فاصله زمانی و مضمونی را بر نمی تابد. مخالفت ۲۰ حکمت با این واقعیت و ادعای عدم قربایت دمکراسی و سوسیالیسم زائیده تفکر آنارشیستی است که ریشه های آنرا در ادامه مقاله پی میگیریم.

سوسیالیسم یا آنارشیسم

۲۰ حکمت میگوید: "مبحث آزادی از نقطه نظر مارکسیستی کلاً در صفحه متفاوتی جریان پیدا میکند. موضوع دمکراسی دولت مشروع است. اما آزادی مقوله ای مربوط به فرم حکومت و رابطه فرد و دولت نیست، بلکه مربوط به نفس حکومت و وجود و عدم وجود دولت است. مفهوم گرهی در مبحث آزادی، طبقه، استثمار و سرکوب طبقاتی است. این منشاء دولت است..."

اینجا آزادی نه در مفهوم فردی، بلکه به مفهوم رهایی emanicipation بکار برده شده است. یعنی آزادی تجربه شده و تاریخی کنار گذاشته شده و از مفهومی از آزادی سخن گفته میشود که هنوز تجربه نشده، یعنی جامعه ای که به طبقات تقسیم نشده واز استثمار و سرکوب طبقاتی و بنابراین از دولت رها شده است. این همان سوسیالیسم است. اما حتی این تعبیر از آزادی هم مشکل ۲۰ حکمت را حل نمیکند. چون اعتقاد به سوسیالیسم از طریق مبارزه با دولت و دمکراسی، سوسیالیسم آنارشیستی است و نه سوسیالیسم مارکس.

نفی دولت یا آرزوی تضعیف آن مختص کمونیستها نیست. هم آنارشیسم و هم لیبرالیسم در این نقطه با سوسیالیسم مارکس تشابه نظر دارند، اما مارکس نه فقط با لیبرالیسم، بلکه هم با یاکوتین و هم با پرودون مخالف بود. تفاوت مارکس با سوسیالیستهای آنارشیست و نیز سایر سوسیالیستها درست دراین بود که او معتقد بود که کارگران باید از طریق تسخیر دمکراسی بطرف سوسیالیسم بروند. میدانیم قبل از اینکه مارکس تنوری تکامل اجتماعی "به اصطلاح ماتریالیسم تاریخی" خود را تدوین کند (۵-۱۸۴۴)، انواع سوسیالیسم و کمونیسم فضای سیاسی را در کشورهای اروپایی زیرنقشه خود داشت و همه این سوسیالیسمها خود را راه حل تناقض موجود در دمکراسی بورژوازی و در نتیجه آلترناتیو جامعه بورژوازی میدانستند. مارکس به هیچیک از آنها نیویست (خود او در مقدمه معروفش برنقد اقتصاد سیاسی به این امر اشاره میکند) چرا؟ هال درپیر محقق آثار او برتمایزی انگشت میگذارد که پاسخ این سؤال را روشن میکند: تمایز همه سوسیالیستهای قبلی با مارکس دراین بود که همه آنها میخواستند سوسیالیسم را بسه

قهر میداند. ایشان نقطه ضعف تعیین کننده در حرکت بلشویکها پس از اکتبر ۱۹۱۷ را آن میدانند که لنین و حزب بلشویک، این دوره "دولت موقت" یا همان دولت ایدئولوژیک را متمایز نکرد، آنرا تداوم نبخشید و بسرعت وارد فاز "اداره امور" شد!! رحمت تلاش میکند با مثالی در مورد جمهوری اسلامی مفهوم دولت موقت خود را روشن کند. بنظر او جمهوری اسلامی دولت موقت بورژوازی امپریالیست بود. مهم نبود که کاستی از روحانیت شیعه قدرت سیاسی را بکف آورد، مهم نبود که روحانیت شیعه دولت مذهبی را درایران مستقر کرد، مهم نبود که با ایدئولوژی و سیاست ولایت فقیه سازمان دادن اقتصاد بورژوایی دشوار بود و غیره، هیچیک از اینها مشخصه ولایت فقیه نبود، این رژیم، "دولت سیاسی" بورژوازی بزرگ در دوره انقلاب بود. رحمت نتیجه میگیرد پرولتاریا هم باید در دوره انقلاب یک "دولت سیاسی" منتها برای سرکوب بورژوازی داشته باشد. "دولت سیاسی" از نظر رحمت حکمت یعنی دولتی که مستقیماً به طبقه ارتباط ندارد یا بقول ایشان "روبنای سیاسی اقتصاد" نیست. این نظریه "دولت در دوره انقلاب" را رحمت "طرح و معرفی" یک نظریه برای "حل یک معضل تئوریک" خوانده است و تشکیل چنین دولتهایی را که پس از ابتلاء به مصیبت جمهوری اسلامی و پس از فروپاشی بلوک شرق برهمنه آشکار شده است که چه ابعاد خطرناک و فاجعه باری میتواند بخود بگیرند، برای پرولتاریا لازم دانسته است!

البته مقاله مزبور ده سال پیش نوشته شده و اگر تحولی در نظریات رحمت پیدا شده بود شایسته نبود که بدان استناد شود، اما متأسفانه رحمت حتی در دوره های جدید "انترناسیونال" - نشریه حزب، روی این نظر پانشاری میکند و بدتر از همه، پیش نویس بخش فوری برنامه، همین نظر را به پلاتفرم سیاسی تبدیل کرده است. در این برنامه، حزب ک.ک. مثل فرعون مقتدری بر فراز جامعه نشسته و جزئیات زندگی مردم را برحسب آراء و عقاید خود تعیین میکند، حق و وظیفه ایجاد میکند و حتی شکل سازماندهی اصناف و اقشار را از پیش تعیین مینماید. بطوریکه برآستی هم اگر دولتی براساس این برنامه شکل گیرد، بجای ولایت فقیه، ولایت ح.ک.ک را خواهیم داشت که بجای مذهب اسلام نوعی "مارکسیسم" را مذهب خود اعلام کرده است.

درمقابل این چنین ولایتی، هرکارگری حق دارد به رحمت بگوید، بورژوازی لااقل رسماً حداقلی از آزادیها را برسمیت میشناسد و حق رأی عمومی را میپذیرد و مدعی است اگر مردم به حکومتی رأی ندهند، آن حکومت باید کنار برود، شما چطور؟ دولت موقت شما قدرت خود را از حزبی میگیرد که انقلاب را رهبری کرده و بنام پرولتاریا سخن میگوید. چه کسی میتواند داوری کند که شما نماینده پرولتاریا هستید یا نه؟ اگر بخشی از پرولتاریا نمایندگی شما را نپذیرند چه میکنید؟ آیا او را سرکوب میکنید؟ آیا آرای کارگران را میپذیرید و اگر شما را نخواستند، کنار میروید؟ چه نیرویی بین شما و کارگران داوری میکند؟ خودتان، حزب تان و ایدئولوژی تان؟ پس فرق دولت شما با دولت ایدئولوژیک چیست؟ دولت موقت شما تاکی موقت است؟ تا وقتیکه کارگران به حکومت شما رضایت دهند؟ و اگر نذارند چه خواهید کرد، آیا سرکوب را تا رسیدن به "جامعه بی طبقه" ادامه خواهید داد و بهشت رویای خود را بدون دخالت طبقه کارگر و به کمک حزبتان خواهید ساخت. راستی فرق دولت شما با دولت ایدئولوژیک چیست؟ و برپاساختن چنین دولتی را چه نیازی به دموکراسی!!

اگرچه مقاله نسبت به حجم نشریه طولانی شده است، اما بحث آزادی و دموکراسی و رابطه آن با سوسیالیسم گسترده تر از آن است که

تنوری خود را در یک اصل خلاصه کنند: الفاء، مالکیت خصوصی، اما "نزدیک ترین هدف کمونیستها عبارت است از: متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا، مانیفست کمونیست".

طبیعی است که دموکراسی اکثریت ابزاری باشد برای رفع نابرابری، محور شکاف جامعه به طبقات و لفظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و سوسیالیسم. بهمین جهت هم مارکس و انگلس و هم لنین که همه عمر خود را برای مبارزه با استبدادهای حاکم، متشکل کردن طبقه کارگر و تحقق سوسیالیسم صرف کردند، تأکید دارند که مبارزه برای دموکراسی درنقطه معینی و در شرایط معینی به مبارزه برای سوسیالیسم فرا میروید.

تصور آزادی بمفهوم رهایی کامل و آزادی جامعه از دولت و دستیابی به جامعه بی طبقه، بدون مبارزه برای دموکراسی اتویبیای محض است و تصور آزادی از طریق ملغی کردن دولت بدون مبارزه برای دموکراسی و پیروزی در نبرد دموکراسی، آناشیسیم محض. "کارگران اسلحه را زمین نیکذارند و دولت را ملغی نمیکنند بلکه بدان شکل انقلابی و انتقالی میدهند. مارکس، انگلس، بی تفاوتی سیاسی". تازمانیکه پایه های اقتصادی وجود طبقات از بین نرفته دولت پرولتاریا ملغی نمیشود، درتمام این دوران دولت، دموکراسی واقعی است، یعنی دولت اکثریت برای اکثریت. مارکس این تر را چکیده اصلی نظریه خود میدانند اما رحمت دفاع مارکس و انگلس و لنین از دموکراسی را نتیجه عدم تدقیق تنوری، اقتضای زمانه و تدافعی میخواند! (ص ۳۰ و ۳۱)

عدم درک این مطلب که مبارزه برای دموکراسی درجامعه بورژوایی، انقلاب مداوم، پیروزی درنبرد دموکراسی همه و همه باید منجر به تشکیل دموکراسی واقعی، دموکراسی پرولتری گردد، نظریه دیکتاتوری پرولتاریای مارکس را به نظری تبدیل میکند که بورژوازی به مارکس و دولت کارگری او نسبت میدهد، یعنی اعتقاد به دیکتاتوری سرکوبگر و مدعی نمایندگی خلق و وحشت زده از آرای مردم. متأسفانه زمینه اعتقاد به این نوع دیکتاتوری درنظریات رحمت سابقه دارد. سالها پیش او در مقاله ای تحت عنوان "دولت در دوره های انقلابی" در بسوی سوسیالیسم - آذر ۶۴، این نظر را تشریح نموده و هنوز هم آنرا رها نمیکند. دراین مقاله گفته شده بود در مسیر هر انقلاب توده ای با چهار نوع دولت برمیخوریم: دولت متعارف قبلی، دولت گذار موقت، دولت گذار طولانی و بالاخره دولت مطلوب آتی! رحمت پس از کلی کلنجار رفتن با این بازی ذهنی و تقسیم انواع دولت بر اساس شرایط سیاسی مشخص که چه از نظر تحلیلی و چه بلحاظ عملی گمراه کننده است، جوهر نظر خود را نسبت به دولت برآمده از انقلاب پرولتری چنین بیان میکند: این دولت "روبنای سیاسی اقتصاد" نیست، یعنی طبقه در قدرت نیست، بلکه ابزار ایجاد دولت مطلوب بعدی است، دولت نیرویی است که انقلاب را رهبری کرده و "از جانب بخشها و طبقات معینی درجامعه - ولو اکثریت" سخن میگوید، این دولت ابزار تفوق سیاسی و نظامی بر ضد انقلاب از طریق سرکوب ضدانقلاب است، نه دولت "اداره امور" جامعه، از طریق سرکوب ضدانقلاب است که با طبقه خود ارتباط پیدا میکند، نه از طریق نقش مستقیم طبقه در دولت و سازماندهی جامعه براساس "برنامه زیست اجتماعی" او (نقل بمعنی). اگر بزبان ساده سخن بگوییم این یک حزب - دولت ایدئولوژیک است که بنام طبقه کارگر قدرت بی حد و حصر دارد که حتی خود طبقه کارگر هم ابزاری برای کنترل آن ندارد و وظیفه خود را نه سازمان دادن اقتصاد و نه اداره امور جامعه بلکه فقط سرکوب سیاسی و نظامی ضدانقلاب با وسایل

جوانب آن در این حجم بگنجد، بویژه هنگامیکه با تحریف تنوری و تاریخ رویو باشیم. باوجود این من امیدوارم این مختصر به غلط گیری انشای ر. حکمت در "دمکراسی: تعبیر و واقعیات" کمک کرده باشد بویژه در مورد غلطهای زیر:

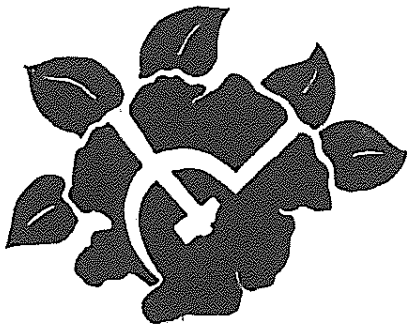
غلط اول: "دمکراسی قابل تعریف نیست": این درست نیست. دمکراسی هم بلحاظ تنوریک و هم بعنوان شعار مبارزات توده ای مردم حکومتی است که تحت کنترل مردم باشد و مشارکت مردم در قدرت سیاسی را تأمین کند.

غلط دوم: دمکراسی مقوله ای جدید و بورژوایی است و چون بورژوایی است، بد است: این هم نادرست است. این دید که کارل پوپر آنرا "تاریخگرایی" مینامد و به نادرستی به مارکس نسبت میدهد، در میان کمونیستهای افراطی و غیرمارکسیست در دوره مارکس رایج بود و پس از شروع جنگ سرد و به قصد نفی حق حاکمیت مردم و دمکراسی گسترش یافت. دمکراسی مقوله ای است که بشر از دیرباز با مفهوم آن آشنا بود، در عصر انقلاب بورژوایی بسط و تکامل یافت و هنوز نیز قابلیت آنرا دارد که تکامل یابد. بعلاوه این دمکراسی "مال" بورژوازی نیست و عملاً علیرغم میلش توسط مردم به او تحمیل شده است. از اینها گذشته، هرچه بورژوایی است "بد" نیست، گاهی "بداست" مثلاً آزادی بازاری گاهی هم فقط کم است، مثلاً آزادی و دمکراسی بورژوازی که محدود است و اسیر سرمایه. اگر هم فرضاً دمکراسی مقوله ای بورژوایی باشد، نباید به این نتیجه رسید که آزادیها و دمکراسی را تا بورژوازی هست مغتنم میشماریم و همینکه بورژوازی را سرنگون کردیم، آنها را پس میگیریم!! ادعای اینکه دمکراسی بورژوایی است قاعداً باید انسان را به این نتیجه برساند که پس از بورژوازی باید دمکراسی را بسط داد، نه اینکه آنرا محکوم نمود و پس گرفت.

غلط سوم: مارکسیسم با دمکراسی قرابت ندارد با آزادی قرین است: این حکم ساختگی است، زیرا اگر غرض از آزادی، حقوق فردی بورژوایی است که در دمکراسی بورژوایی معنا پیدا کرده است و سوسیالیسم لاقبل با بسط آن تا آزادی مالکیت خصوصی بر ابزار عمومی تولید توافق ندارد و اگر غرض از آزادی، آزادی از دولت و استعمار طبقاتی است، یعنی رهایی، که تنها از طریق مبارزه برای "دمکراسی واقعی" ممکن است، و در هر دو حال سوسیالیستها ناگزیرند برای دمکراسی مبارزه کنند تا با محدود کردن و لغو مالکیت خصوصی آزادی را در معنای منفی آن مهار کرده و در مفهوم مثبت آن گسترش دهند.

غلط چهارم: مارکس و انگلس و لنین به اقتضای زمانه و برای دفاع از خود در برابر بورژوازی از دمکراسی دفاع کرده اند: این اتهام که بورژوازی هم، اکنون آنرا بر سر هر کوی و برزن جار میزند بکلی نادرست است. نه تنها مطالعه نظرات و تئوریهای آنها خلاف این ادعا را ثابت میکند، بلکه هر سه در زندگی شخصی خود، از مسیر مبارزه ای خستگی ناپذیر با استبداد استبدادی که نه فقط توسط سزارها بلکه توسط بورژوازی هم حمایت میشد. به سوسیالیسم و مبارزه برای سوسیالیسم رسیده اند. ادعای مزبور چه از طرف دشمن وارد شود، چه از طرف "دوست"، فقط به یک منظور است: انکار حق توده ها برای اعمال قدرت خود! و بالاخره از آنجا که اینهمه غلط بخاطر هدف سیاسی خاصی وارد انشاء ر. حکمت شده است، جادارد این انشاء را بکلی کنار بگذاریم و از ر. حکمت بخواهیم به این سوال پاسخ بدهد:

اگر بورژوازی از حکومت ساقط شود و جمهوری مطلوب شما تشکیل شود با حقوق و آزادیها، با حق رأی عمومی و دمکراسی چه میکنید، آیا آنها را لغو میکنید؟ اگر نه، پس این صغری کبری چیدنها



جنبش کارگری در سال ۷۳

جنبش کارگری در شرایطی سال ۷۳ را شروع کرد، که سیاست تعدیل اقتصادی درجوانب مختلف خود، نه تنها دارای کارنامه موفقی نبوده، بلکه بنا به اعتراف رهبران و طراحان اصلی آن، دچار شکست کامل گردیده بود. یکی از سیاست‌هایی که در استراتژی تعدیل اقتصادی پیش بینی شده، و در مجموعه سیاست‌های آن نقش مهمی ایفا کرد، سیاست واگذاری مالکیت کارخانه‌ها و بنگاه‌های تولیدی به بخش خصوصی است. این سیاست اما، بنا به منطق و منافع بخش خصوصی ایران، که فقط دارای فرهنگ سودآوری آتی است، بنا به کارآیند نبودن بنگاه‌ها، بنا به تورم نیروی کار، بنا به فرسوده بودن وسائل تولید در ایران (مخصوصاً در صنایع کلیدی بزرگ) و بالاخره بنا به فقدان یک دولت مبتنی بر قانون که امنیت سرمایه را پاسداری نماید، پیش نرفته است. هیئت مدیره جمهوری اسلامی قصد داشت، از ارائه خدمات به بنگاه‌های تولیدی ظفره رود، و از طریق سرشکن کردن بار بحران در کارخانه‌های دولتی بر سر بخش خصوصی، بازخود را سبک کند. اما این سیاست با همه تمهیدات رژیم با شکست کامل مواجه شده است.

استراتژی جمهوری اسلامی در قبال جنبش کارگری

در سال ۷۳ جمهوری اسلامی ناچار گردید، که سیاست خود را تغییر داده و متناسب با اوضاع جدید، استراتژی دیگری اتخاذ کند. این سیاست که چیزی جز فروش اموال عمومی - دولتی به ثمن بخش به "طبقه سیاسی" ایران نبود، با شکلگیری "سازمان پیشگامان سازندگی" که شامل عناصر بالای رژیم نظیر محسن رضانی، محسن رفیق دوست، کلاهدوز، فلاحيان، شمشانی، علی‌نقی خاموشی است، با خرید ۶۷ درصد از سهام چهل میلیون دلاری کارخانجات وانت - مرزا اولین اقدام مهم خود را آغاز کرده، که اشتهای سیری ناپذیر مقامات دولتی برای غارت اموال عمومی را بنمایش میگذارد. خرید سهام کارخانه‌ها، اما به عرصه رقابت بین بوروکرات‌های دولتی و تکنوکرات‌ها و مدیران غیرمکتبی تبدیل گردید. در همین راستا سازمان بازرسی کل کشور با یک فرمان حکومتی اعلام کرد "بخاطر جلوگیری از متهم شدن دست اندرکاران قوانین جاری و حاکم کشور، فروش و واگذاری سهام به مدیران ممنوع" شده است. با این اقدام رژیم، تصاحب مالکیت بنگاه‌های دولتی توسط عناصر بالای حکومتی وارد مراحل تازه ای گشت، و آنها رقبای متخصص و تکنوکرات خود را از میدان خارج کرده اند. هم اکنون نحوه فروش سهام در ایران، با مدل روسی فروش اموال دولتی قابل مقایسه است، و با ویژگی خود، جوهر غارت اموال عمومی در دوره بعد از فروپاشی شوروی را بنمایش میگذارد. این نوع تصاحب اموال دولتی و ملاحور کردن آن، بعلت فقدان یک مکانیسم عمومی بازار بورس، بخاطر تسلط یک رژیم توتالیتر و ایدئولوژیک اجتناب ناپذیر است. البته اجتناب ناپذیر بودن تصاحب کارخانه‌ها توسط "طبقه سیاسی" ایران نباید بدان معنا فهمیده شود که این نحوه فروش سهام و خصوصیات آن همیشه در جمهوری اسلامی وجود داشته است. در تمام دوره حاکمیت جمهوری اسلامی لااقل ۳ دوره فروش سهام کارخانجات قابل شناسایی است. دوره اول به سال‌های ۶۳-۶۲ برمیگردد، که فروش سهام اساساً با هدف تشویق حزب الله، و اعطای امتیاز به آنها مشخص میشود. دوره دوم به مقطع آتش بس و شروع بازسازی اقتصادی برمیگردد، که

در این دوره هدف از فروش سهام نه دلجویی از نیروهای حزب الله، بلکه اساساً جذب بخش خصوصی به اقتصاد تولیدی است و فروش بنگاه‌ها مدنظر است. دوره سوم در سال ۷۳ آغاز شده، که با تشکیل "سازمان پیشگامان ایران" وارد نقطه عطفی جدید شده است. در کنار سیاست واگذاری مالکیت بنگاه‌ها، جمهوری اسلامی سیاست تعدیل نیروی انسانی را نیز در سال ۷۳ دنبال کرده است. اما اشتباه است طرح تعدیل نیروی انسانی را با مختصات و ویژگی‌های سال‌های ۷۲-۷۱ توضیح بدهیم. در سال‌های مزبور طرح تعدیل نیروی انسانی بقول ناطق نوری، اساساً "جراحی بزرگی" بود که میبایست برای جلب و جذب بخش خصوصی بکار میرفت. اما در سال ۷۳ طرح تعدیل نیروی انسانی نه با ابعاد و آهنگ دوره قبل، بلکه بشکل پیچیده تر، تاحدی پوشیده تر ملایم‌تر پیش رفته است. در سال گذشته طرح تعدیل نیروی انسانی از حالت موج بودن خود خارج گشته و خصلت بازخریدی، اقتناع کردن کارگران، و حالت تنبیهی در حین کار بخود گرفته است.

علاوه بر آن بخاطر تصاحب مالکیت بنگاه‌ها توسط عناصر حکومتی، گردش کار کارخانه‌ها در پاره ای موارد محدود نظیر پارس الکتریک روبروتیزه شده است. عبارت دیگر موج اخراج‌های سال‌های قبل بیشتر خصلت خلاص شدن از تورم نیروی کار در بنگاه‌ها را منعکس میکرد، بدون آنکه بلحاظ فنی تغییری در کارخانه‌ها صورت گیرد. اما با جهت گیری جدید، با مدرنیزه کردن برخی از بنگاه‌ها، اخراج‌ها خصلت دیگری بخود گرفته است. احتمالاً دربخش نساجی که زمره های تغییر ساختار کارخانه‌ها شنیده میشود، ما با چنین اخراج‌هایی روبرو میگردیم.

در سال گذشته بحث بر سر تغییر قانون کار برای رژیم سرنوشت تراژیک بخود گرفت. جناح رفسنجانی و جناح رسالت علیرغم اختلاف‌های خود، بر سر تغییر پاره ای از ماده های قانون کار توافق داشته اند. اگرچه قانون کار جمهوری اسلامی ماهیت ارتجاعی و ضدکارگری دارد، اما باید بیاد داشته باشیم که همین قانون کار بعنوان "مصلحت نظام"، یعنی در شرایطی اضطراری برای جمهوری اسلامی به تصویب رسیده بود. درحالیکه جناح رسالت اساساً رابطه کار با سرمایه را بر مبنای احکام "آچاره" و "جماله" و "مزارعه" میخواست تنظیم کند. جناح رفسنجانی اما، دخالت دولت برای تأمین حد معینی از حقوق کارگران را ضروری میدانند. اما هر دو جناح، هریک از زاویه ای تغییر قانون کار را در دستور کار خویش قرار داده بودند. اما مخالفت خانه کارگر از یکسو، و توده کارگران از سوی دیگر مانع تغییر قانون کار گردید. مبارزه علیه تغییر قانون کار، نباید به معنای حمایت کارگران از آن تعبیر شود، بلکه این امر هشیاری کارگران و مقابله آنها، برای تحمیل شرایط بس وحشتناکتر از وضع موجود را منعکس میکند. ظرفیت انفجاری کارگران بحدی بود که رئیس کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس در گفتگو با سلام عنوان کرد که "پیشنهادی هم که از طرف سازمان برنامه و بودجه به دولت تقدیم شد، با توجه به تنشهایی که در کارخانجات و کارگاه‌ها میبینیم آنرا به صلاح نظام نمیدانیم" یا محبوب دبیرکل خانه کارگر در اجلاس فوق العاده دبیران اجرایی خانه کارگر سراسر کشور به منظور بررسی تغییر قانون کار به سران رژیم چنین هشدار میدهد: "آرامش حاکم امروز در محیط‌های کار حاصل مختصر امکان و آزادی ای است که نیروهای مسلمان و مومن در محیط کارگری دارند و اگر اختیار از دست آنها خارج شود مشکلات بسیاری گریبانگیر این مجموعه خواهد شد". متوقف شدن تلاش‌های علنی برای تغییر قانون کار در عرصه حقوقی نباید بدین معنا فهمیده شود که نقض آن در عرصه عملی ضرورت نمیگیرد، یا در توازن قسوی

شده است. تازه مسئول سازمان تأمین اجتماعی درکمال وقاحت اعلام میکند که هر حادثه حین کار هزار و چهارصد و شصت و چهار تومان برای صندوق تأمین اجتماعی خرج برداشته است. اما اشتباه است اگر فکر کنیم ریشه افزایش سوانح کارگری تنها درخود کارخانه قرار دارد. عدم تکافوی حقوق کارگران، برای تأمین زندگی منجر به پدیده دو یا سه شغلی شدن درایران شده که بسهم خود نیروی کار را فرسوده میکند و علاوه برآن دسته و پنجه نرم کردن با تورم سوبه دیگر همین واقعیت است که تمرکز کارگران را درحین کار از بین میبرد و زمینه مساعدی برای فاجعه سانحه ایجاد میکند. هم اکنون واحدهای تولیدی به میادین قتلگاه کارگران تبدیل شده است، که اگرچه ددمنشی و ضدانسانی بودن ماهیت جمهوری اسلامی را نشان میدهد، از سوی دیگر اما تراکم و انباشته شدن خشم کارگران را نیز منعکس میکند.

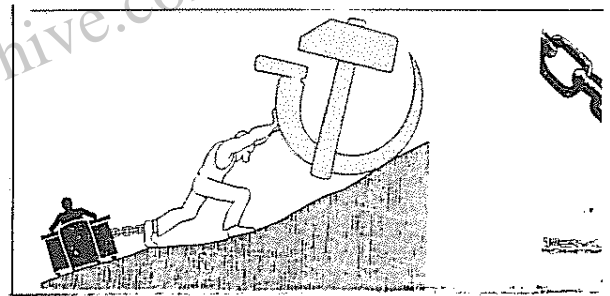
سیاست خانه کارگر در سال گذشته

خانه کارگر که یکی از ارگانههای شبه فاشیستی جمهوری اسلامی برای سرکوب حرکات مستقل کارگران، منحرف کردن مبارزات آنها، شناسایی رهبران عملی کارگری و ایجاد توهم درمیان کارگران است، در سال ۷۳ بیش از هر زمان دیگر با تناقضات موجودیت خود مواجه بوده است. پس از فعال بودن خانه کارگر برای بسیج کارگران در دوران جنگ، نهاد مزبور در سال گذشته بیش از هر دوره دیگر فعالیت خود را تشدید کرد. تشدید فعالیت خانه کارگر و اوجگیری تناقضات موجودیت آن نتیجه تعرض همه جانبه رژیم به کارگران از یکسو و تراکم و انباشته شدن خشم کارگران از سوی دیگر است. در شرایطی که اساساً دوره سیاستهای پوپولیستی و عوامفریبانه، دارد به انتهای خود نزدیک میشود، خانه کارگر میبایست موجودیت خود را دوباره تعریف کند و خود را با این وضع جدید انطباق دهد. بر مبنای این وضع جدید است که در سال گذشته خانه کارگر ناگزیر بوده درباره ای موارد به سیاستهای رژیم نزدیک شود و سهم خود را مطالبه کند و در پاره ای عرصه ها با کارگران همسو شود تا اولاً مانع حرکات مستقل کارگران گشته و ثانیاً از اهرم فشار کارگران استفاده کرده و موضع خود را در سلسله مراتب حاکم تقویت نماید. نگاهی به اصلیتزین محورهای که خانه کارگر در سال گذشته بر روی آنها متمرکز بوده، این وضعیت متناقض را بهتر نشان میدهد.

الف - تشکیل "شرکت سرمایه گذاری کارگران ایران": پس از تشکیل "سازمان پیشگام سازندگی" که هیئت مدیره آنرا فلاحیان، محسن رضانی، رفیق دوست، کلاهدوز، شمعخانی و خاموشی تشکیل میدهند و پس از خرید ۶۷ درصد از سهام چهل میلیون دلاری کارخانجات وانت-مزدا، و بالاخره پس از فروش پاره ای از کارخانه ها به عناصر حکومتی، خانه کارگر برای مشارکت در تصاحب بنگاهها کمیته ای علیه این نحوه از توزیع سهام برآه انداخت که تا حد معینی توانست در مالکیت پاره ای از بنگاهها شریک گردد. درگردهمایی دبیران اجرایی خانه کارگر سراسر کشور دبیرکل خانه کارگر تشکیل "شرکت سرمایه گذاری کارگران" را طرح کرد و آمادگی این شرکت برای خرید سهام کارخانجات را اعلام نمود. این تاکتیک خانه کارگر از یکطرف با خاک پاشیدن به چشم کارگران، آخرین پس اندازهای کارگران را میبلعد و روحیه و توهمات مغرب مالک شدن را در آنها پرورش میدهد؛ و از طرف دیگر به رهبران و گردانندگان نهادهای کارگری رژیم امکان میدهد که در بخشی از مالکیت کارخانه ها که اکنون مورد تاراج طبقه سیاسی قرار گرفته سهم گردند. از همین روست که محبوب در اجلاس فوق اعلام میکند: "سازمان صنایع ملی با واگذاری سهام

مناسب دیگری، تعرض برای تغییر همین قانون دستپخت جمهوری اسلامی شروع نمیشود. تجربه ۱۵ سال گذشته نشان میدهد تنها توازن قوا و "مصلحت نظام" است که پاره ای قراردادهای اجتماعی را میتوانند به قانون کار جمهوری اسلامی تحمیل کند. بقول سلامتی تصویب قانون کار برای جمهوری اسلامی "بمشابه خوردن گوشت مردار برای مسلمان گرسنه است". بنابراین باید شاهد دور جدیدی از تعرض به همین قانون کار ارتجاعی باشیم.

متناظر با این سیاستها، رژیم از بازوی دیگری که وظیفه توجیه و وظیفه تحمیل کارگران برای سازماندهی یک دیسپلین نظامی در کارخانه ها را بعهده دارد، در سال گذشته استفاده کرده است. خامنه ای در سخنانی که بنسابت آغاز سال ایراد کرد، سال ۷۳ را سال "وجدان کاری" نامید. معنای وجدان کار در سال گذشته البته چیزی جز تشدید انضباط، کنترل لجام گسیخته کارگران درحین کار و حذف پاره ای از مزایا نبوده است. در سال گذشته مرخصی ساعتی حذف گشته، امکان استحمام کارگران حذف شده، و عدم رعایت آن منجر به جریمه گردیده و ساعت ناهار به حداقل زمان کاهش یافته است. اگر کارگران در زمان تعیین شده به کار بپردازند، ولی کارت ورود خود را فراموش کنند، کارشان بحساب نیآید. کامپیوتری شدن کارت ورودی در پاره ای کارخانه ها در سال گذشته خود به وسیله ای برای تنبیه کارگران تبدیل شده است.



اثرات استراتژی جمهوری اسلامی بر کارگران

هریک از سیاستهایی که در بالا توضیح داده ایم بنحوی و از زاویه ای بر روی طبقه کارگر اثرات مغرب برجای گذاشته است. در سال گذشته کارگران دریک فضائی که هرآن امکان داشت کارشان را از دست بدهند، بکار مشغول بوده اند. تشدید انضباط درکارخانه ها از یکسو منجر به فشاری طاقت سوز علیه کارگران تبدیل شده، و از سوی دیگر منجر به افزایش سوانح کارگری درمحیط کار شده است. بنا به اخباری که رژیم داده و تنها بخشی از واقعیت را بازتاب میدهد، درعرض یکهفته ۱۵ کارگر جان خود را از دست داده اند، درعرض ۴ ماهه سه هزار انگشت در حین کار قطع شده است، رقم کسانی که معلول یا جان خود را برآثر سوانح ناشی از کار از دست داده اند، ۲۰ هزار نفر عنوان شده است. آمارهای ضدو نقیض در تعیین تعداد دقیق و حوزده های مختلف سوانح تنها یکسویه سیاست ضدکارگری جمهوری اسلامی را منعکس میکند. سرپوش گذاشتن بر روی علت واقعی افزایش سوانح کارگری، جنبه دیگر سیاست رژیم اسلامی را تشکیل میدهد. درتمام تبلیغات رژیم در سال گذشته، علت افزایش سوانح کارگری، نه فرسودگی دستگاهها، یا فقدان و ضعف خدمات ایمنی-فنی، بلکه بی احتیاطی کارگران قلمداد

و کارگر" قلمفرسایی میکرد. این طرح اما در نطفه خشکید. علت آن نیز روشن بود، "مدیریت مشارکتی" در شرایطی جنبه عملی مییابد که دولت و کارفرمایان از امکانات مالی موثری برخوردار باشند و این شرایط اجازه دهد بخشی از کارگران در سلسله مراتب ساختار رژیم جذب شده و به امتیازاتی دست یابند. نابهنگامی این طرح درست در همین نکته نهفته است. در شرایط ضرردهی بنگاهها، در شرایط ورشکستگی کارخانه ها، این طرح اتوپیانی بیش نیست. از همینروست که جز در موارد معدود "مدیریت مشارکتی" امکان طرح نیافت.

اینها مهمترین سیاستهایی بوده که در سال ۷۳ توسط خانه کارگر اتخاذ شده است. بررسی سیاستهای خانه کارگر نشان میدهد که بر اثر فشار دولت بر کارگران، خانه کارگر بیش از هر زمان دیگر دچار بحران شده است. ویژگی سیاستهای رژیم بنحوی است که وجود خانه کارگر، شوراها، انجمنهای اسلامی، و انجمنهای اسلامی را زائد میسازد. و این سیاستهاست که خانه کارگر را بیش از هر زمان دیگر به تشدید تفرقه و فعالیتهایش سوق میدهد. خانه کارگر از یکسو در سلسله مراتب رژیم دارد ضرورت خود را از دست میدهد، و از سوی دیگر با تمام وجود تلاش میکند که نهادهای مستقل از دولت شکل نگیرد. تلاش خانه کارگر در برپایی انجمنهای صنفی دست ساخته دقیقاً مویذ این حقیقت است. خانه کارگر از میان کارگران "رانده" و در سلسله مراتب رژیم "مانده" است. خانه کارگر خود نیز البته به این امر واقف است و در گردهمایی مسئولان تبلیغات سراسر کشور انزوا و منفور بودن نیروهای خود را به مسئله اصلی بررسی گردهمایی تبدیل کرده است، و سرکشی به کارخانجات توسط محبوب را باید تدابیر عملی برای حل این انزوا تلقی کرد. با این وجود ضرورت برپایی تشکلهای مستقل کارگری بدون مبارزه بی امان علیه خانه کارگر ناممکن است و افشای سیاستهای آن نیز دقیقاً در همین رابطه ضرورت پیدا میکند.

مطالبات جنبش کارگری در سال گذشته (۷۳)

نگاهی به مطالبات و درخواستهایی که کارگران در مبارزه علیه سرمایه داران و رژیم اسلامی طرح کرده اند، نشان میدهد که مطالبه پرداخت بواقع دستمزد، اگرچه مهمترین خواست کارگران، دستمزد یکی از مطالبات محوری آنان بوده است. علت برجسته شدن خواست پرداخت به موقع دستمزد در شرایط کنونی را قبل از هرچیز میبایست در شرایط سیاسی- اقتصادی ای که رژیم با آن مواجه هست، جستجو کرد. کسری بودجه، سقوط قیمت نفت، بدهی رژیم به سازمانهای مالی بین المللی، شکست سیاست تعدیل اقتصادی، سقوط آزاد ارزش ریال در برابر ارزهای نیرومند، مجموعاً موجب ورشکستگی مالی رژیم اسلامی شده است. هم اکنون که بخش اعظم کارخانه ها، و بنگاهها تحت مالکیت دولت قرار دارد، با کمبود بودجه برای تأمین هزینه های جاری روبروست. تحت این شرایط است که مالکین و مدیران هر بنگاه از پرداخت بواقع دستمزد اجتناب میکنند و به انحاء گوناگون پرداخت حقوق کارگران را به تعویق میاندازند. عدم پرداخت بواقع دستمزد، البته یکی از اشکال پائین آوردن دستمزد واقعی است، مخصوصاً در شرایطی که تورم پدید میآید. عدم پرداخت بواقع دستمزد، در کشوری که سالانه تورم آن صددرصد است به معنای اینستکه نصف دستمزد واقعی پرداخت نمیشود. دلیل این مسئله روشن است، در شرایطی که قیمت اجناس سرسام آور صعود میکند، دستمزد با تناسب قیمت چند ماه قبل پرداخت میشود، علاوه بر آن کارگران که اساساً با دستمزدشان زندگی میکنند، بخاطر عدم پرداخت بواقع دستمزد، ناچارند اجناس را بصورت نسیه

کارخانجات به دیگران حق قانونی کارگران و مستضعفان را تضییع و قانون را نقض میکنند." این اعتراض خانه کارگر البته بخاطر تأمین منافع کارگران نیست بلکه اعتراض به نادیده گرفته شدن سهم آیدای رژیم در کارخانه ها را منعکس میکند.

ب- کمپین علیه تغییر قانون کار: محور دیگری که خانه کارگر در اوایل سال ۷۳ بر روی آن متمرکز بوده، موضوع قانون کار بود. در سال ۷۳ خانه کارگر در روزنامه کار و کارگر مخالفت علیه تغییر قانون کار را به یکی از عرصه های ثابت تبلیغات خود تبدیل کرد. علاوه بر آن با دعوت از روغنی زنجانی، مناظره پیرامون تغییر قانون کار را نیز پیشنهاد نمود. البته تاکتیک خانه کارگر به این عرصه ها محدود نماند، و با سازماندهی بخشی از کارگران روغن پارس جلوی دفتر خانه کارگر و اجتماعات مشابه دیگر تلاشهای خود را گسترش داد؛ و حتی درباره ای از بنگاهها، خانه کارگر از تحریک کارگران نیز سود جسته است. این تاکتیک خانه کارگر باعث آن شده که اعتراض مستقل از خانه کارگر زمینه مساعد پیدا نکند و علاوه بر آن مبارزه علیه اجحافات رژیم در محدوده همین قانون مزبور محصور بماند. خانه کارگر در تبلیغات خود چنان از قانون کار موجود حرف زده بود که گویی این قانون منشور آزادی کارگران است.

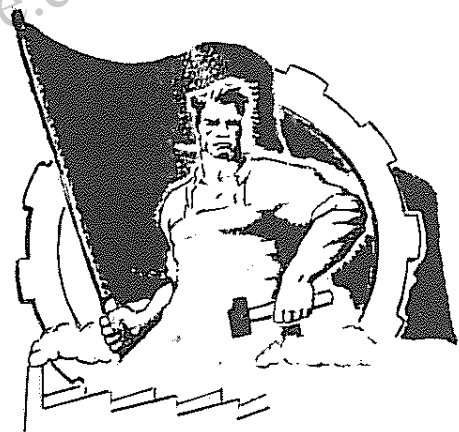
ج- دریافت ۱۰۰ تومان بابت تعویض دفترچه تأمین اجتماعی: مسئله دیگری که در سال گذشته مورد تأکید خانه کارگر قرار داشته، اعتراض علیه دریافت ۱۰۰ تومان از سه میلیون و ششصد هزار بیمه شده، توسط سازمان تأمین اجتماعی بوده است. سازمان تأمین اجتماعی که در منتهای بی قانونی، در یک اقدام خودسرانه، رأساً تصمیم به اخذ ۱۰۰۰ ریال از بیمه شدگان گرفته بود، تاگزیر گردید از سیاست مزبور دست بکشد. این عقب نشینی سازمان تأمین اجتماعی بخاطر اعتراض خانه کارگر از یکسو و هراس از اقدام کارگران از سوی دیگر بوده است. سازمان تأمین اجتماعی اگرچه از دریافت مبلغ مزبور دست کشیده، اما تلاش میکند از طریق حیل های دیگر مبلغ مزبور را دریافت نماید. در همین رابطه است که مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی میگوید "از بیمه شدگان تأمین اجتماعی در سیستم مستقیم درمان مبلغ ۱۰۰۰ ریال دریافت نخواهد شد، ولی ممکن است در سیستم درمان غیرمستقیم دریافت شود".

د - سازماندهی بوروکراتیک انجمنهای صنفی: انجمنهای صنفی بعنوان یکی از تشکلهای "کارگری" در قانون کار پیش بینی شده است، اما آئین نامه اجرایی آن پس از ۳ سال از تصویب قانون کار، در دستور کار رژیم قرار گرفت. بعد از آمدن محبوب از اجلاس سازمان بین المللی کار بود که به فاصله کوتاهی اساسنامه تشکیل انجمنهای صنفی ارائه شد، که این امر نشان میداد که جمهوری اسلامی نه بخاطر تأمین حقوق کارگران در داشتن تشکل کارگری، بلکه در نتیجه فشار مجامع بین المللی، و نیاز به رابطه با نهادهای مزبور، مجبور به قبول تشکیل انجمنهای صنفی شده است. سال ۷۳ را اما بایاید سال تشکیل عملی پاره ای از انجمنهای صنفی بشکل بوروکراتیک، کنترل شده توسط خانه کارگر قلمداد کرد. معهذاً در سال گذشته در پاره ای مواقع هیئت موسس انجمنهای صنفی نظیر پارس الکتریک و مترو به محض تأسیس انجمنهای صنفی نتوانستند به کار خود ادامه دهند و اخراج شدند.

ه - مدیریت مشارکتی: زمینه اصلی طرح "مدیریت مشارکتی" به دوره کنار گذاشته شدن پیشنهاد سازمان برنامه و بودجه مبنی بر تغییر قانون کار برمیگردد. این طرح به ابتکار خانه کارگر در پاره ای از کارخانه ها پیش کشیده شد، و در باب محاسن آن نیز "کار

از یکی از اشکال مزبور استفاده میکنند، گاهی بر اثر کارآیند نبودن یک شکل از اعتراض به اشکال دیگر روی می‌آورند و توماً از چند شکل اعتراضی بهره برداری میکنند. طومارنویسی و شکایات اگرچه ساده ترین و ابتدائی ترین شکل اعتراض کارگری محسوب میشوند، اما در پاره ای از اعتراضات کارگری، کارگران مستقیماً از اشکال تجمع و تحصن شروع میکنند و با طومار نویسی به مبارزه خود خاتمه میدهند. اشکال اعتراضی مبارزات کارگران اشکال متنوعی را نشان میدهد و به یک شکل ساده مبارزه تنزل نمیابند و بسته به توازن قوای درون کارخانه سطوح ساده یا پیشرفته بکارگیری اشکال اعتراضی دیده میشود. اگرچه اعتراضات کارگری عموماً خودبخودی، ساده و ابتدائی هستند. اما اشتباه است که نقش و اهمیت آنها در مبارزه کارگران نادیده گرفته شود. علت روشن است: در اعتراضات ریز و درشت است که رهبران عملی کارگری ساخته میشوند و اتوریتته محضی آنان در میان توده کارگر شکل میگیرد. در اعتراضات است که تجارب مبارزه بوجود میآیند و تداوم مییابند، و از آنجا که اعتراضات کارگری پراحتی قابل سرکوب نیستند، زمینه را برای حرکات ارتقا، یافته تر آماده میسازند. اما کافی نیست اهمیت و نقش اشکال اعتراضی را یادآوری کنیم، بلکه میبایست دلایل گسترش آنها توضیح بدیم. واقعیت اینستکه شکل مبارزه را نمیتوان بدلقخواه تعیین کرد، و یا بآن برخورد ارزشی نمود. هیچ شکلی از مبارزه فی نفسه خوب یا بد نیست، و معمولاً اشکال مبارزه کارگران چه تعرضی و چه تدافعی دلایل عینی دارند. گسترش اشکال اعتراضی در سال گذشته بیانگر اینستکه جنبش کارگری از توسل به فشار بر رژیم و سرمایه داران اجتناب میکند و در چهارچوب کارخانه ها از اشکال قانونی مبارزه برای عقب نشاندن رژیم استفاده میکند. روی آوری به چنین اشکالی از مبارزه بیانگر اینستکه موقعیت شغلی کارگران شکننده و لرزان است، و اگر رژیم از این حد بیشتر اخراج نمیکند، بخاطر هراس از انفجارات توده ای در بیرون از کارخانه است. در شرایط اخراج گسترده، درموقعیت تعرضی رژیم و سرمایه داران قبیل از هرکس کارگران بنا به غریزه آنها در مییابند و تلاش میکنند که در انطباق با شرایط و توازن قوا دست به مبارزه بزنند. کارگران از اشکالی در مبارزه استفاده میکنند که بتوانند برای توده طبقه قانع کننده باشد، آنها را متحد کند و درعین حال موثر و کارآیند باشد. اگر منطق مبارزه توده ای کارگران چنین است، رشد اعتراضات قانونی نباید نقطه ضعف مبارزه کارگران تلقی شود. کارگران اما تنها در سال گذشته از اشکال اعتراضی استفاده نکرده اند، بلکه علاوه بر آن از اعتصاب نیز استفاده کرده اند. تاکتیک بکارگیری اعتصاب توسط کارگران، اگرچه در دوره تدافعی مبارزه کارگران صورت میگیرد، اما گسترش روحیه مبارزاتی آنها را منعکس میکند. در بررسی اشکال مبارزه کارگران، اگر تحلیل صرفاً درمحدوده کارخانه ها و فعل و انفعالات آن محدود بماند، ناتوان از ارائه یک تحلیل همه جانبه است. چرا که این بررسی با این پیش فرض شروع میشود که کارگر را تنها درمحل کار مورد بررسی قرار دهد. درحالیکه کارگر درمحل زندگی نیز کارگر بودن خود را از دست نمیدهد. بنابراین مبارزه آنها درمحل نیز باید جزئی از مبارزه کارگری تلقی شود. اما مبارزه کارگران در محلات عیناً از مسائل کارخانه متأثر نمیشود بلکه علاوه بر آن از مسائل مبتلابه عموم جامعه نیز تاثیر میگیرد. مثلاً مبارزه در محلات از تووم یا بی حقی آشکار نظیر فقدان آب یا خراب کردن خانه های مردم برسرشان بیشتر نشات میگیرد تا مثلاً عدم پرداخت پاداش افزایش تولید در کارخانه. از اینروست که اشکال مبارزه در محلات نیز با مبارزه درون کارخانه که اساساً در سنگر ثابتی صورت میگیرد فرق دارد. کارگران و زحمتکشان در محلات عموماً از شورش و راه بندان استفاده میکنند و از این طریق خشم خود را نشان میدهند. اگر روحیه "محافظه کاری" ناشی از دست دادن کار را تنها معیار ارزیابی مبارزات کارگران قرار دهیم، آنگاه نمیتوانیم یک تصویر جامع از مبارزات کارگران بدست بدیم. معهناً در ارزیابی از توان شورش و ظرفیت انفجاری کارگران در محلات نباید فی نفسه و اتوماتیک به این نتیجه برسیم که پس مبارزات کارگران میتواند درخدمت آنها قرار گیرد. اگر تشکل کارگری، اگر سنگربندی کارگران وجود نداشته باشد، این مبارزات میتواند درخدمت نیروهای حتی ارتجاعی قرار گیرد. مبارزه برای رفع این کمبود درمبارزات کارگری آن مسئله ای است که کارگران باید بدان پاسخ گویند. ●

خریداری نمایند، که اساساً به ضرر آنها تمام میشود. مطالبه دیگری که کارگران در سال گذشته برای آن مبارزه کرده اند، دفاع از اشتغال بوده است. در شرایطی که بنگاهها و کارخانه ها تحت دیسیپلین نظامی اداره میشود، در شرایطی که هرگونه کوتاهی درکار میتواند به از دست رفتن کار منجر شود، مبارزه برای تأمین شغلی تصادفی نیست. درکنار دو مطالبه اصلی کارگران یعنی پرداخت بموقع دستمزد و تأمین شغلی، درسال گذشته کارگران مطالبات مربوط به حق بهره وری، طبقه بندی مشاغل، افزایش سقف مالیاتی و بیمه درمانی را نیز طرح کرده اند. بررسی مطالبات جنبش کارگری نشان میدهد که مطالبه پرداخت بموقع دستمزد، و تأمین شغلی در سال ۷۲ نیز مطرح بوده اند و ویژگی خواستهای کارگران در سال ۷۳ را نشان نمیدهد. آنچه ویژگی مطالبات در سال ۷۳ را مشخص میکند، طرح جوانب و اجزاء مختلف است که به دستمزد ارتباط پیدا میکند. در سال ۷۳ مشابه سال ۷۲ پرداخت بموقع دستمزد از طرف کارگران طرح گردید اما رژیم تلاش نمود که جوانب و اجزاء بدیگر حقوق کارگران را مورد تعرض قرار دهد که با مقاومت کارگران مواجه گردیده است. جنبش کارگری درسال گذشته اگرچه نتوانست برای بهبود شرایط زندگی خود مبارزه کند، معهناً درعین حال هم با مقاومت خود نگذاشت تعرض سرمایه و دولت حامی آن سطح زندگی را تنزل دهد و فراتر از آن میتواند گفت در چهارچوب وضعیت تدافعی خود تلاش کرد جبهه های هرچند کوچک برای گشایش موقعت خود ایجاد نماید.



اشکال مبارزه کارگری در سال ۷۳

مطالعه اشکال مبارزه کارگران برای دستیابی به مطالبات کارگری نشان میدهد آنها سطوح مختلف مبارزه را علیه جمهوری اسلامی و صاحبان بنگاهها بکار گرفته، که یکی از آنها اشکال اعتراضی مبارزه است که نقش و جایگاه مهمی در کل مبارزه آنان ایفا میکند. بنابه گفته مدیر کل اداره کار و امور اجتماعی شهرستان قزوین ۹۶۰ شکایت کارگری علیه اخراج به اداره مزبور رسیده است. در همین رابطه مدیر کل اداره کار آذربایجان شرقی اعتراف کرده که ۲۸۰۳ قفره شکایت بر سر مسائل کارگری به اداره کار استان واصل شده است. و مهتر از همه بنا به گفته کمالی ۱۳۶ هزار شکایت به هیئتهای تشخیص اختلافات رسیده است. شکایات تنها شکل اعتراض کارگری نیستند، بلکه علاوه بر آن کارگران از طومارنویسی، کم کاری، تجمع و تحصن نیز برای رسیدن به درخواستهای خود استفاده میکنند. بررسی اشکال اعتراضی در مبارزه کارگران نشان میدهد که گاهی کارگران صرفاً

میزگرد

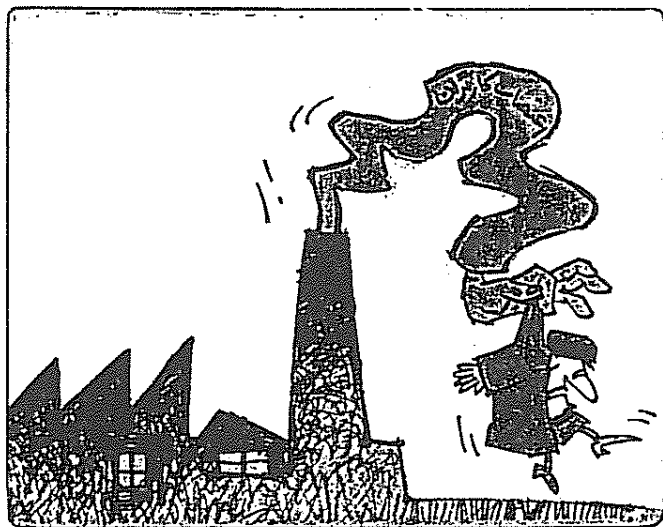
آنچه میخوانید قسمت اول متن نوار میزگردی است که در آن رفقا: ی- آبخون، ج- آلیاری، الف- بامشاد، حشمت و محمدرضا شالگونی شرکت داشتند. در این میزگرد شرکت کنندگان مهمترین مسائل جنبش کارگری در دوره بازسازی اقتصادی یعنی سالهای ۶۷ تا ۷۲ را مورد بررسی قرار میدهند. این میزگرد بابتکار صدای کارگر برگزار شد که اینک با مدتی تأخیر، متن خلاصه شده آن آماده چاپ میگردد.

استراتژی جمهوری اسلامی در دوره بازسازی

و- حشمت: در ابتدای میزگرد بنظرم، برای بررسی مسائل جنبش کارگری، باید اینگونه شروع کنیم که، اگر سیاستهای مودی این یا آن مقطع جمهوری اسلامی را کنار بگذاریم و سیاستهای اعلام شده و دراز مدت آنرا مدنظر قرار دهیم، این محورها قابل تشخیص هستند: جمهوری اسلامی اساس سیاست استراتژیک خود را که همان "طرح تعدیل اقتصادی" است، روی محورهای کاهش دخالت دولت در اقتصاد، خصوصی کردن بخشهای صنعتی، تجارت، خدمات؛ آزادی تجارت خارجی، حذف سوبسیدها، تنظیم قیمتها براساس عرضه و تقاضا، تک نرخی کردن ارز، و گرفتن وام از نهادهای بین المللی قرار داده است. سوال اینست که جمهوری اسلامی چرا این سیاست را اتخاذ کرده است؟ بنظرم اتخاذ این سیاست برای جمهوری اسلامی تا حدودی زیاد اجتناب ناپذیر بوده است. درمقطع پس از آتش بس، چه بلحاظ داخلی و چه از نقطه نظر بین المللی رژیم ناگزیر بوده است، که این سیاست را درپیش بگیرد، جمهوری اسلامی ۸ سال ذخایر مالی و ارزی جامعه را نابود کرده، و در تنور جنگ ریخته بود، که این امر منجر به ورشکستگی رژیم گشت. در همین راستا بخش خصوصی حجم قابل توجهی از نقدینگی جامعه را در دست خود متمرکز کرده، و برای اولین بار یک قشر از بورژوازی، سرمایه ای بیش از دارائی دولت را در دست خود دارد. مترادف با همین وضعیت در عرصه بین المللی ما با موج تهاجم "بازار آزاد" روبرو هستیم. جمهوری اسلامی برای ارتباط با بانک جهانی و صندوق بین المللی پول هم ناگزیر است، که سیاست اعلام شده این نهادها یعنی "انطباق ساختاری" را در پیش بگیرد. این سیاست برای اینکه پیش رود، باید طرف دیگر این قرارداد، یعنی بخش خصوصی نیز با آن "موافقت اصولی" داشته باشد. اتخاذ این سیاست از طرف دولت بمعنای این نیست که بخش خصوصی نیز الزاماً با آن موافق است و به آن گردن میگذارد. بخش خصوصی برای اینکه مالکیت بنگاههای دولت را تقبل کند، پیش شرطهایی دارد که تا آنها اجرا نشود، این قرارداد بسته نمیشود، چرا که بنگاهها بلحاظ سرمایه ثابت فرسوده شده هستند، و کارآیند نیستند، به شیوه قدیمی اداره میشوند، و با تورم نیروی کار مواجه اند. یکی از تکنوکراتها، این پیش شرط بخش خصوصی را خیلی روشن چنین بیان کرده است. وی گفت "من بنگاه را با کارگر ۲۰۰ میلیون تومان میخرم، بدون کارگر ۴۰۰ میلیون تومان". بنابراین بخش خصوصی با شرط اینکه دولت دمار از روزگار کارگران دریابورد، حاضر

است مالکیت بنگاهها را قبول کند. رژیم جمهوری اسلامی برای جلب و جذب بخش خصوصی طرحی را پیاده کرد. این طرح که بنام "تعدیل نیروی انسانی" معروف است از اواخر سال گذشته یعنی سال ۷۱ شروع شده و تاکنون ادامه دارد. ویژگی اجرای این طرح بدینگونه بوده، که اول دولت در ظاهر بکناری ایستاد و در سطح بنگاهها از طریق مدیران کارخانه ها شروع به اخراج کارگران کرد. تا اینکه پس از مدتی از موج اخراجها، هاشمی رفسنجانی در یکروز اعلام کرد، که این طرح در کابینه بحث شده و وزیر کار نیز با آن موافق است. اما روح طرح مزبور را ناطق نوری صریحتر از همه توضیح داد. ناطق نوری گفت این طرح یک "جراحی بزرگ" است که ما را از آن گریزی نیست. یعنی رژیم برای اینکه بخش خصوصی جلب شود، چه درحرف و چه در عمل حاضر به قربانی کردن کارگران زیربای سرمایه داران است. بدین ترتیب از اواخر سال ۷۱ تا کنون ما شاهد یک موج وسیع بیکارسازی هستیم. این طرح بیکارسازی برخلاف دو موج بیکار سازی وسیع دیگر در ۱۵ سال گذشته بیشتر جنبه اقتصادی دارد، و بیشتر از این مسئله نشأت میگیرد، که شرایط را برای بخش خصوصی مهیا کند، اینکه جمهوری اسلامی چرا این سیاست را در پیش گرفته و چه هدفی را دنبال میکند، بنظرم باید این مسئله را بدینگونه توضیح داد که جمهوری اسلامی مثل همه رژیمهای حاشیه خلیج یک "دولت اجاره خور نفتی" بوده، این رژیمها درآمد ویژه ای خارج از اقتصاد متعارف داشته اند، آن درآمد به این دولتها اجازه میداده یا متعهدشان میکرده که بخشی از این درآمد را صرف تعهدات اجتماعی نمایند. و هدف فعلی جمهوری اسلامی دقیقاً حذف همین تعهدات اجتماعی است که حتی در دوره موسوی بنحوی اجرا میشده است. مثلاً اکنون لایحه بیمه درمانی به مجلس برده شده که واگذاری مالکیت بیمارستانها را به بخش خصوصی بسپارند، یا اکنون یازده سال است که جمهوری اسلامی نزدیک ۵۰۰ میلیارد ریال به سازمان تأمین اجتماعی بدهی دارد که نپرداخته است، درحالیکه برای تعویض دفترچه بیمه از ۳/۵ میلیون بیمه شده مبلغ ۱۰۰ تومان اخاذی نیز کرده است. اگر بخوایم بحث را جمع کنیم باید بگویم اساس سیاست رژیم که تعدیل اقتصادی است با هدف حذف تعهدات اجتماعی، نظیر خصوصی سازی بهداشت، آموزش، قطع سوبسیدهاست که به همراه طرح تعدیل نیروی انسانی به پیش میرود.

و- آلیاری: رفیق حشمت جوانب سیاستهای رژیم را حول اقتصاد بخوبی توضیح داد اما رژیم برای پیشبرد این سیاست قطعاً باید تغییراتی را درحوزه های دیگر از جمله موانع حقوقی پیشبرد آنرا در قوانین خودش بنوعی ایجاد کند. اولین نکته ای که در این زمینه مطرح است و به عنوان یکی از موانع اصلی پیشرفت این سیاست باید به آن نگاه کرد تعیین تکلیف با قانون کاری است که در دوره جنگ با توجه به مصلحت نظام و با تکیه به فتوای خمینی تصویب شد (توسط شورای مصلحت) و پشت این قانون کار شوراها را اسلامی، خانه کارگر و جناح حزب الله بودند و هستند. این قانون ضمن اینکه استقلال جنبش کارگری و هویت کارگران را قبول نمیکند برای اینکه از ناآگاهی کارگران بتوانند درجهت اهداف و سیاستهای جمهوری اسلامی استفاده کند خواهان دادن امتیازاتی به کارگران در حوزه های اقتصادی است. مثلاً ما میبینیم که در قانون کار جدید امتیازاتی به زنان داده میشود که در دوره قبل نبوده یا کم بوده، بخش تعطیلی ها افزایش پیدا میکند. به همین ترتیب نحوه اخراج. اینها مسائلی بوده که در قوانین کار قبلی نبوده و امتیازاتی است که به کارگران داده شده، اگر چه ارگانهایی که آنها را سرکوب میکنند در این قانون به رسمیت شناخته شده و از آزادی تشکیلات و اعتصاب بهیچوجه کلامی نیست و ضدش صراحت دارد. با



حمله در سطح صوری - حقوقی نیز بخاطر وحشت رژیم از واکنش و عکس العمل کارگران است. چنانکه در اجلاس فوق العاده خانه کارگر پیرامون بررسی مسئله قانون کار این مسئله تأکید شده است.

روشالگونی: در رابطه با توضیحات رفیق حشمت که بنظرم گویا بود، میخواستم نکته ای را تأکید کنم. آنچه‌ای که جمهوری اسلامی را وادار کرده، سیاست اقتصادی جدید را اتخاذ کند، بیش از هر چیز عوامل داخلی نقش داشته است. منظورم این نیست که عوامل خارجی اهمیتی ندارند، بلکه قصدم اینست که مسائلی را که جمهوری اسلامی در این ۱۵ سال گذشته انجام داده خیلی اهمیت در تعیین سیاستی که امروز در پیش گرفته، داشته است. مثلاً ۸ سال جنگ که به تخریب مدام و وسیع اقتصاد منجر گشته و به قرضه گسترده داخلی منتهی شده، در ورشکستگی اقتصاد دولتی نقش اساسی داشته است. مسئله تعدیل اقتصادی که پروژه ای است که نهادهای بین المللی به پاره ای کشورهای جهان سوم تحمیل میکنند، اینهم بنویه خود اهمیت دارد، اما اتخاذ این سیاست توسط جمهوری اسلامی بخاطر جنگ و ورشکسته شدن اقتصادی و عواقب سیاسی آن برای ولایت فقیه باعث آن گشت که دوره دولت رانتیر نفتی به پایان برسد. بنابراین رژیم بناچار میخواهد از تعهدات اجتماعی دولت نفتی همانطور که رفیقمان توضیح داد شانه خالی کند. این یک نکته ای است که باید تأکید برجسته ای رویش صورت گیرد. نکته دیگری که در رابطه با طرح تعدیل اقتصادی باید درمناظر داشت اینست که آنچه‌ای را که دولت اعلام میکند یک مسئله است، و آنچه‌ای که در عمل پیاده میکند مسئله دیگری است. من فکر میکنم که جوهر تعدیل اقتصادی همان تعدیل نیروی انسانی یا بزبان آدمیزاد اخراج وسیع کارگران و سبک کردن پرسنل کارخانه ها و بنگاههای موجود است. لازمه اخراج همانطور که رفقا توضیح داده اند اینست که رژیم به انحاء مختلف کارگران را از کارخانه ها بیرون بریزد. تعدیل اقتصادی شاخه های مختلف دارد اما جوهر آن اخراج سازی است. نکته دیگری که در تحلیل باید برجسته شود این مسئله است که جوهر طرح خصوصی سازی نه آنطور که دولت اعلام میکند، بلکه اساس آن فروختن دارائیهای

اینوجود این قانون امروزه بعنوان مانعی در پیشبرد سیاست تعدیل اقتصادی عمل میکند. حتی اگر فرض کنیم که رژیم کاملاً حاکم هست و سرکوب میکند و کارگران هم فاقد تشکل هستند، این قانون بازهم بعنوان یک مانع حقوقی عمل خواهد کرد. چون هر آن امکان هست که نیروهایی با تکیه به این قانون و در واقع با یک اهم رسمی برخیزند و در برابر سیاستهایی که پیش میرود بایستند؛ به این لحاظ این قانون قطعاً باید تغییر بکند. بگذریم از اینکه جمهوری اسلامی بلحاظ پیش ایدئولوژیک اساساً نمیتواند این قانون را هضم کند. چنانکه خودش گفته بنا بر مصلحت نظام و نه بنا بر حقانیت، این قانون تصویب شده. اگرچه اخیراً اعلام شده که همچنان این قانون به قوت خود باقی است و طرحهایی که برای تغییر این قانون مطرح شده بود از دستور خارج شده، و لکن ما باید در نظر داشته باشیم که سیاست درازمدت جمهوری اسلامی اگر بخواهد طرح تعدیل اقتصادی و تعدیل نیروی انسانی را پیش ببرد و زمینه اقتصادی استعمار هرچه بیشتر کارگران را فراهم بکند و بنگاهها را بخواهد برای بخش خصوصی سودآور کند، طبیعتاً بایستی امتیازات اقتصادی موجود در این قانون را حذف نماید. اقدام دیگری که هم اکنون رژیم انجام میدهد و در دستور گذاشته ایجاد تمرکز هرچه وسیعتر در ارگانهای سرکوب، در رابطه با واحدهای تولیدی و در رابطه با کارگران است که قبل از همه باید به شوراهای اسلامی و خانه کارگر اشاره کرد. مدتی است که قانون ایجاد شوراهای مناطق و نیز کل کشور تصویب شده و اینها تلاش میکنند که از طریق ایجاد این شوراهای و یکپارچه کردن آنها تناقضات و تضادهایی را که وجود داشته حل کنند تا با جلوگیری از بروز درگیری میان مدیریت و شوراهای اسلامی، امکان هرگونه اختلالی را در پیشبرد سیاستهایشان از میان بردارند. ابزار دیگری که رژیم برای پیشبرد این سیاست بکار میگیرد، تبلیغات وسیع حول فرهنگ کار است. در این تبلیغات کارگر ایرانی بعنوان بیکار، بیچار، تنبل، پول نفت خور و عناوینی از این دست معرفی میگردد. اما اگر در واقعیت جامعه مان نگاه کنیم، در شرایطی که مردم برای اینکه از گرسنگی نمیرند مجبورند دیواره شغل داشته باشند و در روز بیش از ۱۴-۱۳ ساعت و شاید ۱۷-۱۶ ساعت برخاً کار بکنند، پوچی این تبلیغات را بعینه خواهیم دید.

این تم های تبلیغی امروزه یک هدف را دنبال میکنند و آنهم این است که بگویند کارگران باید بیشتر کار کنند و کم توقع تر باشند. این جوهر اقداماتی است که رژیم در حوزه های حقوقی و فرهنگی و غیره دنبال میکند و حاصلش هم این هست که کارگران را هرچه بیشتر بیکار کنند، دستمزدها را منجمد کنند و بالاخره بلحاظ فرهنگی هم توی کیسه بکنند و آنها را دست بسته تحویل سرمایه بدهند تا بهتر بدوشندشان.

وحشمت: همانطور که رفیق آلباری توضیح داد، برای پیشبرد سیاست تعدیل اقتصادی شرایط و لوازمی باید تدارک دید، تا این سیاست بتواند جنبه اجرایی و عملی بخود بگیرد، یکی از این شرایط بحث تغییر قانون کار بوده است. این بحث ظاهراً متوقف شده، اما نقض همین قانون کار ارتجاعی طبق پیشنهادها سازمان پرنام و بودجه در سطح کارخانه ها و در اعماق عملی میگردد. مثلاً در رابطه با اخراجها بنا به اعتراف کمالی وزیرکار یا محبوب دبیرکل خانه کارگر ۷۵ درصد رأی هیئت حل اختلاف بنفع کارفرماها بوده است. یا تبدیل روزمزدی به کارمزدی عملاً در واحدهای کوچک، خانواری و غیررسمی پیش برده میشود. اتفاقاً اختلاف خانه کارگر نه با نفس کارمزدی بلکه با شمول آن به همه بوده است. بنابراین توقف حمله به قانون کار نباید

تراکتهای اول ماه مه

فروش سهام به کارگران حقه دیگری است برای افزایش سود سرمایه داران و خانه خراب کردن بیشتر کارگران.

"خانه کارگر" شعار "مدیریت مشارکتی" میدهد!
مدیریت مشارکتی یعنی مشارکت کارگران در وظائف مدیران.

مدیریت مشارکتی، گرداندن چرخ استثمار بدست کارگران و انداختن طناب به گردن کارگران، بدست خود کارگران است.

کارگران و زحمتکشان، تنها پس از سرنگونی دولت سرمایه داران، بدست گرفتن قدرت سیاسی، و اجتماعی کردن مالکیت خصوصی است که میتوانند مدیریت را برعهده گیرند و سود جامعه را جایگزین سود سرمایه داران مفتخور کنند.

"خانه کارگر"، "انجمنهای اسلامی" و "شوراهای اسلامی"، نهادهای ضدکارگسری وابسته به رژیم و سرمایه داران اند.
رژیم میکوشد با تشکیل انجمنهای صنفی از بالا و با مداخله "خانه کارگر"، نهاد دیگری بر نهادهای کنترل خود بر کارگران بیافزاید.
با تشکیل انجمنهای صنفی مستقل خود، سندیکاهای مستقل کارگری را بنا کنید!

دولت و بخش عمومی به ثمن بخش است. علت آن روشن است، چونکه بخش خصوصی با این شرایط حاضر به خرید بنگاهها نیست، باید آنقدر برسر مال زد تا اینکه بخش خصوصی حاضر شود، مالکیت این بنگاهها را بعهده گیرد. علاوه بر آن بایدسویسیدهایی که دولت به ارزاق، بهداشت، آموزش میداده قطع شود. سویسیدهایی که لااقل در ۲۰ تا ۲۵ سال گذشته وجود داشته، قرار است که قطع شود. بنظر این اهداف در سیاست رژیم برجسته است. اگر مسئله را اینگونه تحلیل کنیم، میبینیم که بار مسائل بر دوش طبقه کارگر سنگین است و تاوان طرح تعدیل اقتصادی را کارگران خواهند داد. یعنی آنچه چیزی که نقد است تلکه کردن کارگران و درهم شکستن مقاومت آنهاست، و آنچه چیزی که نسیه است، رشد معطوف به صادرات، انتقال صنعت از بخش غیرمولد به مولد است. درتحلیل باید همانطور که رفقا اشاره کرده اند این نکات برجسته شوند.

و بامشاد: درمورد سیاستی که رژیم در پیش گرفته است باید به این نکته توجه کرد. که رژیم یک سیاست اعلام شده دارد و یک سیاستی که پیش میبرد. گاهی آن چیزی را که پیش میبرد با سیاست اعلام شده اش یکسان نیست. اینکه چرا رژیم اینگونه عمل میکند دو علت دارد. علت اول آنستکه رژیم در برخورد با طبقه کارگر همواره روی واکنش آن حساب میکند. از طریق کانونهایی چون انجمنها، خانه کارگر و دیگر نهادها بطور مرتب واکنش احتمالی کارگران را مورد بررسی قرار میدهد. برای مثال وقتی طرح اخراجهای وسیع در ایران کاوه را عملی کردند، واکنش درمیان کارگران بگونه ای بود که وزارت کار نیزبا اخراجها موافقت نکرد. یا درمورد تلاش برای تغییر قانون کار، "خانه کارگر" و روزنامه "کاروکارگر" درمقابل آن واکنش نشان داد و هشدار داد که این اقدام میتواند اوضاع را درکارخانه ها به هم بریزد. بنابراین رژیم تلاش میکند سیاستهایش را بگونه ای پیش ببرد که کمترین واکنش را برانگیزد به همین دلیل در مقابل طرح اخراجها مسئله بازخریدهای داوطلبانه را مطرح کرد و از تمامی بهانه ها و شیوه ها و دوز کلکها استفاده نموده است.

نکته دوم اینستکه در پیشبرد سیاستها بین جناحهای حکومتی همواره وحدت نظر وجود ندارد. واقعیت اینستکه آنچه را که جناح رسالت در پیش میگیرد و قصد اجرا دارد ممکن است به همان شکل مورد قبول رفسنجانی یا جناح سلام نباشد. هرچند تمامی جناحها سیاست واحدی علیه جنبش طبقه کارگر دارند و در مقابل آن متحد هستند اما از آنجایی که میان خودشان جنگ قدرت همیشگی درجریان است، تلاش میکنند از واکنشهای جنبش کارگری هرچا که امکانش باشد به نفع خودشان استفاده کنند. از اینجاست که گاه در سیاستهای اعلام شده تغییراتی بوجود میآورند، گاه زیگزاگ میزنند، گاه سیاستی را برای یک دور مسکوت میگذارند. بنابراین دو پارامتر فوق، عواملی است که روشن میکنند چرا بعضی سیاستها بشکل خاصی اجرا میشوند، گاه با سرعت خاصی پیش برده میشوند، در بعضی جاها ظاهراً متوقف میشوند و باز درعمل پیش برده میشوند.

و آبخون: همانظوری که رفقا توضیح داده اند، طرح سیاست تعدیل اقتصادی رژیم در کارخانجات دریک جمله خلاصه میشود: اخراجهای وسیع در کارخانجات. تا بدینوسیله سیاست خصوصی سازی و فروش کارخانجات به بخش خصوصی را به اصطلاح برای آنها جذاب بکنند به این ترتیب در حوزه کارگری ما با یک تهاجم وسیع رژیم برای اخراجهای دسته جمعی کارگران روبرو هستیم و دراین رابطه در تحلیل ما باید این نکته تأکید بشود که کارگران هم نیاز دارند تا خود را در برابر تهاجم وسیعی که رژیم به آن دست زده آماده و مجهز بکنند.

سران رژیم اسلامی، امسال را "سال وجدان کاری" اعلام کرده اند.

در کشوری که کار وجود ندارد، وجدان کاری چه معنا دارد؟!!

در کشوری که نه از تنبلی، بلکه از جان کندن در دوسه شغل هم نان شب در نمیآید، از وجدان کاری چه چیزی عاید کارگران و زحمتکشان خواهد شد؟!!

دعوت از کارگران به "وجدان کاری"، برای منتسب کردن اوضاع نابسامان و فاجعه بار اقتصادی به بی وجدانی کارگران است!

کارگران و زحمتکشان بجای "وجدان کاری" برای پروا ترا کردن استثمارگران مفتخور، به وجدان طبقاتی برای سرنگون کردن حکومت بهره کشان و برپا کردن جامعه بری از طبقات نیاز دارند.

بدون فشار بر سرمایه داران و دولت، کارگران نه تنها هیچ چیز به دست نمیآورند، بلکه حتی نمیتوانند دست آورد هایشان را حفظ کنند.

بدون تشکلهای صنفی و مبارزه جمعی و بدون حق اعتصاب، کارگران قدرت چانه زنی نداشته و هیچ فشاری بر سرمایه داران و دولت نمیتوانند وارد کنند.

تشکلهای کارگری وابسته به کارفرمایان و دولت، برای تحت کنترل درآوردن مبارزات کارگران و تضعیف قدرت چانه زنی آنان است. برای به کرسی نشاندن خواسته های خود، کارگران به تشکلهای مستقل نیاز دارند.

تشکلهای کارگری مستقل در واحدهای اقتصادی منفرد، حداکثر میتوانند در محدوده مسائل خاص همان واحدها موثر باشند.

کارگران برای دفاع از حقوق عمومی و منافع کل طبقه کارگر، به شکل مستقل سراسری در مقیاس کشوری نیاز دارند.

با عدم پرداخت باموقع دستمزدها، کارگران را به گدائی حق مسلم خود، و به گرسنگی میکشاند.

دستمزدها باید بطور کامل و سروقت پرداخت شوند!

با افزایش قیمتها، قدرت خرید کارگران کاهش مییابد.

برای ثابت نگهداشتن قدرت خرید کارگران، دستمزدها باید متناسب با تورم افزایش یابند!

دولت جمهوری اسلامی ایران، با ممنوع کردن تشکلهای مستقل کارگری و اعتصاب، کارگران را از تنها وسائیل دفاع از حقوق خود محروم، و از زورگوئی، قانون شکنی و استثمارگری وحشیانه سرمایه داران دفاع میکند.

طبقه کارگر ایران از ملیتهای گوناگون تشکیل شده است.

طبقه کارگر ایران با دفاع از حق تعیین سرنوشت خلقهای ایران تا سرحد جدائی و با دفاع از وحدت داوطلبانه آنان از اتحاد پایدار و دمکراتیک صفوف خود دفاع میکند.

"خانه کارگر" دامی است برای کنترل پلیسی کارگران و شکستن اراده آنان توسط عمل سرمایه داران و دولت حامی بهره کشان.

کارگران برای دفاع از منافع طبقه خود به تشکیلات مستقل احتیاج دارند.

طبقه کارگر ایران از زنان و مردان تشکیل میشود، پس، برای برابری در صفوف خود، از برابری کامل زنان، و مردان دفاع میکند.

کارگران بدون تشکیلات سراسری خود نمیتوانند از منافع طبقه خود در قبال سیاستهای عمومی رژیم دفاع کنند.

طبقه کارگر ایران از کارگران ایرانی و کارگران پناهنده و مهاجر تشکیل میشود،

اتحاد طبقه کارگر در دفاع شاعران از بیکاران، مردان از زنان، و ایرانیان از مهاجران است. با ایجاد تفرقه و رقابت میان آنان، استثمارگران امر خود را پیش میبرند!

پس برای برابری در صفوف خود، از برابری کامل کارگران پناهنده و مهاجر با کارگران ایرانی دفاع میکند.

کار زنان

حشمت

در ۱۵ سال گذشته، جمهوری اسلامی در عرصه های گوناگون کشور ما را به تباهی و نابودی کشانده است. یکی از حوزه هائی که ابعاد خرابی آن در چشم انداز کوتاه مدت براحتی قابل ترمیم نیست، عرصه اقتصادی کشور است. اثرات مخرب اقتصاد جمهوری اسلامی در حوزه های مختلف نتایج و پیامدهائی دارد که بررسی آنها میبایست در دستور کار کمونیستها و کارگران انقلابی قرار گیرد اما یکی از نتایج تأسف بار این خرابی وضع کار زنان و کودکان است که ما در اینجا به بررسی جنبه هائی از مسئله خواهیم پرداخت. پرسیدنیست اهمیت، ابعاد کار زنان و کودکان کدام است؟ دلایل گسترش آن چیست؟ تأثیر آن بر کارگران بخش استراتژیک و مشمول قانون کار چیست؟ و موضع جنبش کارگری در قبال این پدیده چه باید باشد؟

اهمیت و ابعاد کار زنان و کودکان

نگاهی به موقعیت و مختصات نیروی شاغل جامعه ما نشان میدهد وزن کارگرانی که از سیستم روشنی از قرارداد کار با کارفرما برخوردار نیستند، بنحو دردناکی افزایش یافته است. هم اکنون زنان بسیاری در ایران، مشغول پارچه کاری، تکه کاری، کارمزدی هستند، که اساس کارشان نه در محل کار، بلکه در اماکن مسکونی شخصی صورت میگیرد. قراردادهای زیادی نظیر سلف خری و سلف فروشی بین صاحبان سرمایه با زنان و کودکان فرشهای در اقصی نقاط ایران بسته میشود، که در اساس، تولید قالی، در محل زندگی زنان و کودکان صورت میگیرد، نظیر همین روابط بین کارفرما و زنان و کودکان در بخش اعظم روستاها، اطراف شهرها، حاشیه نشینها بوفور یافت میشود. در این اماکن، زنان و کودکان بنحو وحشیانه ای استثمار میشوند، اما مشمول حتی قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز نمیگردند، بدتر از همه اینکه حتی کارگر نیز تلقی نمیشوند، نگاهی به آمار این بخش از

است موجب اخراج وسیع کارگران شده است. سوم اینکه: تورم با ابعاد لجام گسیخته ای صعود میکند، و بنظر میرسد در افقهای کنونی نه تنها رشد آن متوقف نشود، بلکه با اتخاذ سیاست تعدیل اقتصادی، تک نرخی کردن ارز، تنظیم قیمتها بر اساس عرضه و تقاضا بجای "کنترل قیمتها" ابعاد غیرقابل مهار پیدا کند. این مجموعه امکان نمیدهد، که یک خانواده بتواند زندگیش را تأمین کند، و بقای خود را ادامه دهد. هم اکنون در جامعه ما نه تنها کار زنان و کودکان کاهش پیدا کرده، بلکه ابعاد گسترده تری نسبت به دوره شاه پیدا کرده است. علت روشن است دیگر نمیتوان به منبع درآمد یکنفر در خانه متکی بود باید همه از جمله کودکان معصوم نیز برای ابتدائی ترین نیازهای زندگی کار نمایند تا بتوانند زنده بمانند.

دلایل گسترش کار زنان و کودکان

استفاده از کار زنان و کودکان پدیده جدیدی نیست، نگاهی به جوامع سرمایه داری نشان میدهد که استفاده از کار ارزان زنان و کودکان همزاد این نظام است. این پدیده که اساساً در کار حاشیه ای خود را نشان میدهد یکی از مختصات عمومی سرمایه داری است که بدون استثنا، در همه کشورها از جمله کشورهای پیشرفته سرمایه داری دیده میشود. مثلاً از ۱۳۰ میلیون نیروی کار آمریکا، ۵۰ میلیون آن به کار حاشیه ای مشغولند. در انگلیس یک دهم نیروی کار بشکل پاره وقت کار میکنند. کارحاشیه ای در جوامع مذکور بشکل نیمه وقت و در کارهای "پست" دیده میشود و ویژگی آن اساساً با اراده مدیریت و کارفرما تعیین میشود. منعطف بودن کار در هفته های مختلف، در روزهای مختلف و حتی در ساعات مختلف، هرگونه اراده برای سازماندهی عادی و نرمال زندگی را از کارگران سلب میکند و آنها را اسیر و برده اراده کارفرما مینماید. آمار کشورهای مزبور نشان میدهد ۹۰ درصد نیروی کاری که نیمه وقت کار میکنند از زنان تشکیل میشود. فاجعه البته به زنان محدود نمیشود، بلکه شامل کودکان نیز میگردد. وجود کار حاشیه ای در اقتصاد سرمایه داری را مارکس در اثر خود سرمایه، بنحو درخشانی نشان داده است. مارکس در تحلیل خود نشان میدهد، در مقاطعی که سرمایه گسترش مییابد، اما با کمبود عرضه نیروی کار مواجه میشود، حتی از شکل برده داری نیز برای تأمین سود خود بهسرده میگردد. از همین روست که میگوید

کارگران نشان میدهد، که ۹۶/۶ درصد کارگاههای ایران کمتر از ۱۰ کارگر را در استخدام خود دارند. علیرضا محبوب در روزنامه کار و کارگر اعلام کرده که ۲/۳ کارگران ایران در صنوف به کار مشغولند. برطبق آمار روزنامه مزبور در تاریخ ۲۷ مرداد، ۸ میلیون نفر در کشور در صنعت فرش کار میکنند، از جمعیت یک میلیون و ۸۵۰ هزارنفری همدان، ۲۴۰ هزار نفر در صنعت قالی بافی به کار مشغولند، در استان آذربایجان شرقی ۳۰۰ هزار نفر در ۱۳۰ هزار دار قالی به کار میپردازند، در استان فارس ۴۵ هزار دار قالی بریاست، در خوی ۲۱ هزار نفر در ۳ هزار کارگاه قالی بافی کار میکنند، در کل کشور ۱/۳ میلیون کارگاه بافت قالی در ۳۰ هزار روستای کشور وجود دارد. شرایط حاکم بر این کارگاهها آکنده از رطوبت، هوای کثیف، نور کم... میباشد که منجر به امراض ریوی، درد مفاصل، ضعیف شدن چشم و انواع بیماریهای ستون فقرات میشود. میدانیم که صنعت فرش ایران تا چند سال پیش در رقابت با کشورهای پاکستان، هند و بعضی از کشورهای فقیر عربی و ترکیه از دور خارج میگشت، اکنون مدتی است که صنعت فرش ایران دارد رونق میگیرد. سؤال اینست که چه عاملی سبب شده که صنعت فرش در ایران شکوفا شود؟ پاسخ این سؤال را قطعاً میبایست در استفاده وسیع از کار کودکان و زنان جستجو کرد. اما مسئله این است که چه شرایطی موجب استفاده وسیع از کار زنان و کودکان را فراهم کرده است؟ اول اینکه جمهوری اسلامی بخش اعظم زیربنای خدمات ایران را که از دوره شاه باقیمانده بود، دارد درهم میشکند. در رأس اقدامات رژیم به حوزه خدمات اجتماعی، میبایست خصوصی کردن آموزش را عنوان کرد، که ابعاد و نتایج دامنه داری برای کل جامعه دربر خواهد داشت. یکی از پیامدهای این سیاست درهم شکستن نونهالان معصوم و آینده آنهاست. رژیم جمهوری اسلامی نه تنها مانع "افت تحصیلی" کودکان نمیگردد، نه تنها سرمایه لازم به بخش خدمات و آموزش اختصاص نمیدهد، بلکه دقیقاً با درهم شکستن این خدمات و کاهش دادن آن زمینه مساعدی برای کار کودکان در شرایط غیرانسانی قالی بافی فراهم میکند. دوم اینکه بیکاری در جامعه ما بیداد میکند، سرمایه گذارها در بخشهای اشتغال زا محدود است، بخش خصوصی تمایلی برای کارهای مولد ندارد، سیاست تعدیل اقتصادی که جوهر آن تعدیل نیروی انسانی

وجود برده داری در آمریکا نه بخاطر نازل بودن رشد سرمایه، بلکه بدلیل گسترش سرمایه است که دوام و سازمان مییابد. در ایران نیز کار حاشیه ای از قبل یعنی در دوره سلطنت پهلوی نیز وجود داشته است، اما واقعیت اینستکه در دوره جمهوری اسلامی ابعاد آن بمراتب هولناکتر و گسترش یافته تر شده است. در توضیح عواملی که باعث گسترش کار حاشیه ای شده اند اولاً باید به رشد سرسام آور جمعیت در اثر سیاستهای جمهوری اسلامی اشاره کرد، که اگرچه عوارض مخرب آن هنوز آشکار نشده، معهذاً بسهم خود باعث گسترش کار زنان و کودکان نسبت به دوره سلطنت پهلوی شده است، در اقتصاد ایران اگرچه در دورافتاده ترین مناطق روابط کالانی گسترش یافته معهذاً بخش اعظم نیروی کار آن در کارگاههایی که کمتر از ۱۰ نفر کارگر دارند و اساساً واحدهای خانواری مبتنی بر روابط پدرسالارانه هستند به کار مشغولند. علت این پدیده نیز روشن است، در ایران آهنگ توسعه روابط کالانی، با آهنگ توسعه اقتصاد مولد تناسب نداشته و این تناقض در دوره جمهوری اسلامی بیشتر نیز شده است. ثانیاً باید از ورشکستگی کشاورزی و مهاجرت وسیع از روستا به شهر نام برد، که این امر نیز بنسب خود ابعاد کارخانگی را بنحو وحشتناکی افزایش داده است. در روستاها بخش اعظم نیازهای اولیه زندگی نظیر نان، مسکن هزینه زیادی را بخود اختصاص نمیداد، اما با مهاجرت به شهر و در اثر پولی شدن روابط، همه نیازهای اولیه زندگی تنها با پول برآورده خواهد شد. بنابراین است که باید همه اعضای خانواده کار کنند، تا بتوانند نیازهای اولیه خود را برآورده نمایند. اگر بیاد داشته باشیم که در ایران نظام خانواده، اساساً بر کثرت اولاد استوار است، و همیشه تضاد بین منبع درآمد و نیاز خانواده عمل میکند، آنگاه کار زنان و کودکان برای پرکردن این شکاف بناگزی الزام آور میشود. هم اکنون درحاشیه شهرها، درمحلات گودنشین، دراماکن نیمه روستا - نیمه شهر، این پدیده بوفور دیده میشود، و گسترش سری دوزی، حوله بافی، پارچه کاری، پارچه بافی، صنعت فرش و کارهای خانگی دیگر را میبایست دراین شرایط فلاکتبار جستجو کرد. ثالثاً رژیم جمهوری اسلامی درعرصه سیاسی با سرکوب فرصتهای برابر برای اشتغال زنان، باعث شده است که بخش اعظم زنان اگر چه مشمول قانون کار نشوند، معهذاً در بدترین شرایط که فاقد حقوق اجتماعی برای کارگرانست، تن به کار دهند. جمهوری اسلامی

با سرکوب فرصت برابر اشتغال زنان، فقط باعث بیکاری زنان نشده، بلکه آنرا از مجرای قانونی به مجرای غیرقانونی و مخفی کشانده است، که نتیجه آن برای زنان، تن دادن به شرایط نکبت بار بوده است. عوامل اشتغال زنان از فاکتور سیاسی نتیجه نمیشود، بلکه اساساً برآثر نیاز زندگی و فاکتور اقتصادی تعیین میشود. ضمن آنکه فاکتور سیاسی نامساعد درجمهوری اسلامی بنسب خود آنرا تشدید نیز کرده است. رژیم اسلامی با اتخاذ استراتژی معطوف به صادرات، و با توجه به عدم توان رقابت با محصولات صنعتی کشورهای پیشرفته، ناگزیر است که تولید پشم، پسته و فرش را در دستور کار قراردهد. و میدانیم که اساس نیروی تولید کننده اقلام فوق کودکان و زنان هستند.

درایران کارگران ۱۰ سال یک جنگ گریلاتی را در مبارزه علیه قانون کار ارتجاعی جمهوری اسلامی به پیش برده اند، اما جمهوری اسلامی اگرچه از قانونی کردن استثمار وحشیانه و عریان سرمایه داران ماوراء ارتجاعی تحت عنوان "قراردادهای آزاد دست کشید ولیکن درعمل قانون "قراردادهای آزاد" را از طریق کاهش دادن شمول قانون کار فعلی به پیش برده است. هم اکنون قانون "قراردادهای آزاد" آقای توکلی در سطح وسیع در بخشهای غیرصنعتی اجرا میشود. این مسئله یک نکته را روشن میکند که هرچند مبارزه برای تدوین یک قانون کار انقلابی مهم است. اما مشمول این قانون برای کلیه بخشها و شاخه های اقتصادی مهمتر از خود قانون کار اهمیت دارد. محمد سلامتی مشاور وزیر کار و امور اجتماعی آنجا که علل مخالفت شورای نگهبان با قانون کار را توضیح میدهد، این مسئله را ناخواسته بنحو روشنی افشا نموده است. سلامتی میگوید "هر ماده ای خارج از توافق طرفین بود و الزام میکرد کارفرما را، برای اینکه یک سری مقررات را بپذیرد آنها بعنوان اشکال شرعی رد کرده بودند. مثلاً فرض کنید یکی از آنها این بود که کارفرما حق ندارد کودکان کمتر از ۱۵ سال را بکار گیرد. این را رد کرده بودند و گفته بودند که کودکان در هرسنی میتوانند با اجازه ولی شان بکار گرفته شوند. ۰۰ یا مثلاً فرض کنید اینکه کارهای سخت و زیان آور به بچه ها و زنها داده نشود و کارفرما حق ندارد این کار را بکند اینها رد کرده بودند و می گفتند که اگر خود کارگر توافق بکند مشکلی نیست و دولت حق ندارد الزام کند کارفرما را برای این قضیه". تاکنون جمهوری اسلامی هیچ یک از

مقوله نامه های سازمان بین المللی کار را امضا نکرده است. عدم الحاق ایران به تعهدات عرفی و مدنی جامعه بین المللی نظیر "حداقل سن پذیرش اطفال در مشاغل مختلف"، "آزمایشات طبی در زمینه توانایی کارگران جوان" و جالبتر از همه عدم پذیرش "مجازات به کار گماردن اطفال کمتر از ۱۲ سال در کارگاههای فرشبافی"، مجموعاً شرایط قانونی برای استثمار کارگران خردسال را فراهم می آورد همانطور که انگلس در اثر درخشان خود بنام "وضعیت طبقه کارگر در انگلستان" نشان داده انگیزه های بکارگیری کار کودکان توسط سرمایه داران در چند محور قابل تشخیص است. اولاً کار کودکان امکان استثمار وحشیانه و شدت کار را در برابر دستمزد کم امکان پذیر میگرداند. ثانیاً کودکان درمقایسه با کارگران بالغ مطیع تر و کم توقع تر هستند و از امکان سازماندهی اعتراض کمتری علیه سرمایه دار برخوردارند. ثالثاً اخراج کودکان راحتتر است و کارفرما تحت هر شرایط نامطلوب میتواند براحتی کودکان را اخراج نماید.

تاثیرکار حاشیه ای بر موقعیت کارگران اگر شرایط اقتصادی - اجتماعی و تدابیر قانونی موردنیاز این شرایط زمینه های مساعدی را برا کار حاشیه ای و استثمار وسیع کار کودکان و زنان فراهم می کند به همان اندازه کار حاشیه ای یکرشته عوارض و نتایج نامطلوب برای کل جامعه کارگری در بر دارد که منجر به تضعیف هر چه بیشتر موقعیت کارگران میگردد، قبل از هر چیز کارهای کودکان و زنان در مجالسبات قانونی وارد نمیشود و در آمارهای رژیم جانی ندارد. آنها فاقدتشکل هستند و تاسف بارتر اینکه کارگر محسوب نمیشوند. آنها مشمول قانون کار نمیگردند و بدتر از کارگران کارخانه ها استثمار می شوند. کار کودکان، فاقد کوچکترین حقوق اجتماعی نظیر بیمه حداقل دستمزد - ساعات کار است و بخش اعظم آنها تحت استثمار پدر سالار قرار دارند. کار خانگی و فامیلی نیز در اطراف شهرها، و روستاها بیداد میکند و توان جسمی و روحی کودکان را به تباهی میکشاند. کودکان که بهترین سالهای طلانی زندگی خود را می بایست به آموزش و پرورش جسمی و روحی مشغول باشند، تحت شرایط وحشیانه استثمار خانگی، در کوره ها، و زیر زمینهای غیر قابل بازرسی بسر میبرند این موقعیت وخیم کار زنان و کودکان، البته تاثیرات زیانباری بر زندگی عمومی کارگران دارد، که قبل از هر

کرد بلکه این مسئله به سایر بخشها سرایت خواهد نمود و دقیقاً همان منافع صنفی - رشته ای در معرض تهاجم قرار خواهد گرفت. بنابراین مسئله کار کودکان مسئله کل طبقه کارگر است و نباید برای کارگران علی السویه باشد. در اینجا این مسئله پیش می آید برای اینکه موقعیت کارگران بخشهای صنعتی و شاخه های دیگر که در دانه شمول قانون کار قرار دارند مستحکم بماند باید کار کودکان نباید از طریق مجاری قانونی - اداری صورت گیرد، و با فرمان دولتی کار کودکان لغو شود، بلکه قبل از آن و به همراه آن می بایست همه خانواده های کم بضاعت مشمول قانون تامین اجتماعی شوند، تا کار نکردن کودکان معاش خانواده را مورد تهدید قرار ندهد. موضع کارگران نباید این باشد که کار زنان و کودکان را بعنوان رقیب تلقی کنند، و در موضع رقابت قرار گیرند، بلکه باید آنها خواهان لغو کار کودکان و شمولیت قانون برای کار زنان باشند. کارگران باید نه تنها به منافع صنفی - رشته ای خود بلکه مهتر از آن به منافع کل طبقه فکر کنند. کارگران آنجا بعنوان یک طبقه وجود دارند که به منافع کل فکر کنند. کارگران خوشبختی فردی وجود ندارد و رهائی کارگران در گرو رهایی کل طبقه است. برعکس ضربه به بخش از طبقه کارگر ضربه به کل طبقه است ما باید آن کلام ارنست همینگوی را بیاد داشته باشیم که می گوید "وقتی یکی از ما می میرد، بشریت مرده است" مسئله کار کودکان مسئله ماست تعرض به زنان تعرض به ماست برای محکم کردن صفوف خود علیه کار کودکان در تبعیض علیه زنان باید جنگید ●

سرنوشت آنها پیوند یافته است. بنابر این هر گونه دفاع از بهبود شرایط کار زنان و کودکان در حکم دفاع از خود کارگران مرد است. جنبش کارگری باید از شرایط مناسب کار زنان دفاع کند. جنبش کارگری همچنین باید از حق اشتغال و فرصت برابر زنان با مردان مدافعه نماید. بدون دفاع از حق اشتغال زنان نمیتوان سطح اشتغال بخشهای دیگر را تضمین کرد. جنبش کارگری باید همچنین خواهان بیمه اجتماعی برای کودکان باشد و کار برای کودکان را به جز در جنبه آموزشی مورد تائید قرار ندهد.

همانطور که مارکس در کاپیتال تشریح نموده، اگر "محدودیت قانونی کار اطفال در رشته ای از صنعت موجب محدودیت آن در رشته های دیگر میشود" عکس آن نیز صادق است. هر گاه کار کودکان در شرایط نامساعد بکار گرفته شود، اثرات این عمل فوراً در سایر بخشهای دیگر نتایج خود را بیار می آورد، و سایر کارگران را در موقعیت وخیمی قرار میدهد. بنابراین است که تعرض رژیم و سرمایه داران به آسیب پذیرترین بخش کارگری دقیقاً باید تعرض به سایر بخشهای کارگری محسوب شود. خطرناکترین تفکر در این زمینه این است که کارگران صنعتی که در دانه شمول قانون کار قرار دارند، فکر کنند این مسئله به آنها ربط ندارد و آنها تنها منافع صنفی و رشته ای خود را مد نظر داشته باشند. اینجا تصادفاً محلی است که همان منافع صنفی و رشته ای نیز مورد حمله قرار خواهد گرفت باید بیاد داشته باشیم که موقعیت وخیم کودکان در همانجا توقف نخواهد

چیز باید از کاهش قدرت چانه زنی کارگران نام برد. در رابطه با دستمزد یک قانون آهنین وجود دارد که سطح دستمزد به سطح تشکل و چانه زنی کارگران ارتباط دارد. اگر کارگران متشکل و متحد، قدرت چانه زنی موثری علیه شرایط سرمایه دارند، برعکس وجود ارتش ذخیره بیکاران و وجود کارحاشیه ای تاثیر منفی بر سطح دستمزد کارگران برجای میگذارد. (بعبارت دیگر ارزان ترین واحد دستمزد کارگران زن و کودکان همیشه سقف دستمزد کارگران رسمی و شاغل را رقم میزند. علت این امر روشن است، قانون حاکم بر بازار نیوری کار شبیه قانون ظروف مرتبطه است. یعنی سقوط و صعود بخشی از طبقه بناگزیبر تاثیر خود را بر روی بخشها و شاخه های دیگر طبقه برجای میگذارد. مثلاً اگر شاخه ای از طبقه کارگر در یک مدت معین، بتواند، کارفرما را به عقب بنشانند و امتیازاتی کسب کند، این پدیده بناچار تاثیر خود را بر روی شاخه های دیگر برجای می نهد و باعث افزایش امتیازات آنها خواهد شد. برعکس شرایط ناهنجار کار زنان و کودکان نیز به بنوبه خود تاثیرات مخرب خود را بر بخش شاغل رسمی و مشمول قانون کار خواهد گذاشت و موقعیت آنها را تضعیف خواهد کرد. حد پیشروی بخش رسمی و مشمول قانون کار در کارگاههای بزرگ همیشه تابعی است از موقعیت کار کودکان و زنان که در شرایط پست به کار اشتغال دارند.

اگر واقعیت زندگی بخشهای مختلف

طبقه کارگر چنین هست، آنگاه این سوال پیش می آید، آیا کارگران باید در رابطه خود با سرمایه داران صرفاً منافع صنفی و رشته ای خود را مد نظر قرار دهند یا آنکه در فکر آرایش و صف آرایی کل طبقه خود با طبقه بورژوا نیز باشند؟ واقعیت این است که در بدو امر عموماً هر کارگر منفرد کارگران یک رشته و حرفه بیش از همه به منافع خود فکر میکنند، اما توقف کارگران در این سطح از مبارزه، یکی از شرایط دوام و بقای سلطه سرمایه بر کار است. بنابراین است که کارگران کلیه شاخه های اقتصاد باید در برابر کل طبقه سرمایه دار به کلیت خود نیز بیاندیشند یعنی کارگران رسمی و مشمول قانون کار، باید از حقوق کارگران زن و کودکان دفاع نمایند. واقعیت این است که سرنوشت کارگران رسمی و مشمول قانون کار به سرنوشت بیکاران و کارگران حاشیه ای گره خورده است چنانکه سرنوشت کارگران حاشیه ای و بیسکاران با



اعتصاب پیروزمندان

کارگران متالوژی

آلمان!

کارگران بخش متالوژی در ایالت بایرن در جنوب آلمان اعتصاب برای افزایش دستمزدهای خود به میزان شش در صد را آغاز کردند. ۸۸/۳۶٪ از ۱۶۰۰۰ کارگر ایالت بایرن در رای گیری بعمل آمده بنفع اعتصاب رای داده و بدین ترتیب موج اول اعتصابات کارگران صنایع متالوژی و ماشین سازی با پشتوانه حمایتی بسیار محکم کارگران آغاز شد جنوب آلمان و مخصوصاً ایالت بایرن مرکز انحصارات بزرگی همچون بنز، ب، ام، و، اودی بوش و ... میباشد. ای. کی متال یا سندیکای کارگران متالوژی و ماشین سازی که دارای ۲/۶ میلیون عضو است از سندیکا‌های پیشتاز در مبارزات کارگری آلمان میباشد. از آنجا که این سندیکا بزرگترین بخش صادرکننده صنایع آلمان را تشکیل میدهد لذا اعتصابات کارگری تاثیر تعیین کننده ای بر روی اقتصاد آلمان دارد. اتحادیه های کارگری که چهار متوالی سیاست انقباضی را تحمل کرده اند با توجه به رشد اقتصادی جاری آلمان خواهان ۶٪ افزایش دستمزد بودند، اتحادیه های آلمان معتقدند این افزایش با رشد دادن مصرف و افزایش تقاضای داخلی رشد اقتصادی آلمان را شتاب خواهد داد. اما کارفرمایان نه فقط خواهان ادامه سیاست انقباض دستمزدها و ادامه وضع کنونی هستند بلکه تحت تاثیر موج نئولیبرالیسم اقتصادی در صدد تهاجم به دست آوردهای طبقه کارگر آلمان از پس از جنگ دوم جهانی میباشند مضمون این تهاجم برچیدن سیستم تامین اجتماعی کارگران و در نتیجه کاهش مجموعه هزینه های اجتماعی است که کارفرمایان بابت کارگران میپردازند. دولت علیرغم ژست بیطرفانه از کارفرمایان طرفداری میکند. تنو وایگل وزیر مالیه میگوید "اعتصابات برای اقتصاد آلمان در حکم سم هستند". هلموت کهل از اعتصاب کنندگان دعوت کرد که "جنگ دستمزدها را با کارفرمایان حل و فصل کنند". صدراعظم آلمان اعلام کرد که اقتصاد

آلمان برای حفظ قدرت رقابتی خود در سطح جهان نیاز به هماهنگی بین کارگران و کارفرمایان دارد. رسانه های جمعی نیز تلاش کردند که افکار عمومی را از طریق نظر سنجی ها، علیه کارگران اعتصاب کننده برانگیزند. قبل از رای گیری از کارگران برای آغاز اعتصاب همین نظرسنجی ها نشان میدادند که تنها ۴۰٪ کارگران با اعتصاب موافقت اما هنگامیکه رای گیری بعمل آمد معلوم شد که ۸۸/۳۶٪ کارگران به اعتصاب بله میگویند. در بایرن که از ۱۹۵۲ به اینسو هیچ اعتصابی روی نداده بود اعتصاب اخش متال شوک بزرگی برای سرمایه داران آلمان بوجود آورد زیرا بخشی از طبقه کارگر آلمان که فاقد تحرک در ۴۰ سال اخیر بود به پشتتاز جنگ دستمزدها تبدیل شد. این خود دست آورد بزرگی برای جنبش کارگری آلمان بود. با آغاز اعتصابات ابتدا کارفرمایان تهدید به بستن کارخانه ها کردند اما با مشاهده عزم جزم کارگران در ادامه اعتصاب و نیز سابقه قبلی مبارزات کارگران متال که در یازده سال پیش علیرغم بستن کارخانه ها آنها اعتصاب را تا پیروزی ادامه داده بودند به میز مذاکره باز گشتند. از پی مذاکرات طولانی که در روزهای ششم و هفتم مارس بین نمایندگان سندیکای اعتصابی متال و کارفرمایان صورت گرفت در نهایت توافقی مبنی بر افزایش ۴٪ بر حقوق کارگران و نیز کاهش ساعت کار به ۲۵ ساعت در هفته بدست آمد. نتایج بدست آمده موفقیت بزرگی برای کارگران صنایع فولاد و همه آحاد طبقه کارگر آلمان است. پس از چند سال که بورژوازی به بهانه های گوناگون از جمله شرایط رکود اقتصادی، بازسازی آلمان شرقی سابق، کاهش قدرت رقابتی صنایع آلمان و ... به کارگران تحمیل نموده بود بالاخره پس از اعتصاب مصصمانه کارگران متال بخش جنوب آلمان طلسم انجماد دستمزدها شکسته شد. کاهش زمان کار به ۲۵ ساعت در هفته بدون کاهش دستمزد و مزایای کارگران نیز از جمله دست آوردهای بزرگ این حرکت بود که از اول اکتبر امسال به اجرا نهاده میشود. کارگران اعتصابی در عین حال هیچکدام از شرایط انعطاف پذیری نیروی کار را که کارفرمایان تلاش در تحمیلش میکردند نپذیرفتند. بدین ترتیب طرح کارفرمایان برای درهم شکستن نظام کنونی تامین اجتماعی کارگران آلمانی و جایگزین

کردن آن با الگوی انعطاف پذیری نیروی کار به شکست انجامید. با این پیروزی و تسری آن به سایر بخشهای فولاد آلمان، تا اکتبر امسال متوسط دستمزد ساعت کار کارگران فولاد به ساعتی ۱۸/۴۰ مارک و دستمزد ماهانه آنها به ۲۸۸۵ مارک افزایش خواهد یافت. سرمایه داران ناراضانی خود را از شرایطی که کارگران بدست آوردند اعلام کردند. هانس یواخیم گات شول رئیس اتحادیه کارفرمایان متال اکرامت متال اعلام کرد "برای رقابت پذیری آلمان این سازش هیچ عنصر مثبتی را در بر ندارد." "درسدر بانک" یکی از انحصارات بزرگ مالی آلمان اعلام کرد "توافق بین اتحادیه متال و کارفرمایان، علامت نادرستی را برای سایر بخشهای اقتصاد آلمان ارسال میکند." در واقع این علامت از نظر سرمایه داران و کارفرمایان علامت منفی است در حالیکه از نظر کارگران آلمانی که چند سال سیاست ریاضت اقتصادی به آنها تحمیل شده است علامت کاملاً مثبت و سالی میباشد. همانگونه که انحصار "درسدر بانک" پیش بینی کرده بوده علامت ناشی از مذاکرات و فشار اتحادیه متال بلافاصله به سایر بخشهای اقتصاد آلمان ارسال شد. کارگران بخش ساختمان و نیز اتحادیه کارگران صنایع شیمی آلمان نیز که در چند هفته اخیر در جریان مذاکره برای افزایش دستمزدها بودند توافق اتحادیه متال را بعنوان الگو قرار داده و کارفرمایان این بخشها نیز شرایط کارگران را پذیرفتند. همین شرایط اکنون از سوی کارگران بخش خدمات درخواست میشود. پیروزی کارگران متال تاثیر مهمی در اعتلای مبارزات کارگری آلمان و اروپا بر جای خواهد نهاد!



آشوب و تروریسم

مذهبی در پاکستان

از حدود یکسال پیش تاکنون بیش از هزار نفر در درگیریهای تروریستی و حملاتی که از سوی دسته ها و گروههای ترور علیه یکدیگر میشود، در شهر کراچی پاکستان، کشته شده اند که بخش عمده آن رنگ مذهبی داشته و در حملاتی بوده که گروههای سنی و شیعه علیه یکدیگر کرده اند. تنها در روز عید فطر در دو حمله که گروههای سنی به دو مسجد شیعیان کردند، بیست نفر کشته و دهها زخمی بجای ماند، سنی ها این حملات تروریستی را به انتقام کشته شدن دونفر از اهل سنت در شب قبل از عید فطر، کردند. گروههای افراطی مذهبی، این روزها، بعد از تبرئه یک پسر ۱۴ ساله و عمویش از سوی دادگاه لاهور که در آن بعلت توهین به حضرت محمد تحت محاکمه بوده اند، با خشم به خیابانها ریخته و اعلام کرده اند که تا کشتن این دو نفر ساکت نخواهند شد.

این قتلها که درگیریهای قومی و رقابتهای بین دسته های قاچاقچی و جنایتکار، همچون همیشه سایر دلایل آنرا تشکیل میدهد، چنان محیط وحشت و ترس در کراچی بوجود آورده که مردم عادی بعد از غروب آفتاب جرأت بیرون آمدن از خانه ندارند و این شهر پنج میلیونی که روزگاری خواب نداشت، از ابتدای شب از حرکت میافتد. حکومت محلی تقریباً فلج شده و از دست حکومت مرکزی خانم بوتو نیز کاری برای غلبه بر آشوب برنیامده است و برعکس همچون دوره اول نخست وزیری او، این آشوبها و بی ثباتی سیاسی، وضع حکومت او را لرزان کرده است. ارتش نیز که از سه سال پیش برای کمک به پلیس در خیابانها آمده بود، با این دلیل که وضعیت خطرناکی برای نیروهای آن بوجود آمده، واحدهای خود را از سطح شهر جمع کرده است.

این بحران شدید، وضعیت را آبدن حوادث غیرمترقبه ای کرده که چون اغلب موارد پیشین در پاکستان، مذهب و درگیریهای مذهبی، رنگ و بوی ظاهری آنرا میسازد. تشکیل پاکستان وجدانشدن آن از هند، بعد از استقلال هند از انگلستان، از موارد معدود شکلگیری یک ملت براساس و برمحور "مذهب" است و این امر که در آن دسائس استعماری بی

مجالس آمریکا در ارتباط با قول و قرارهایی بود که آنها به اتحادیه ها در زمینه تصویب قوانین حمایت از اتحادیه ها، تسهیلات در زمینه باز آموزی شغلی برای پیدا کردن امکان اشتغال جدید، سیاست صنعتی معطوف به دفاع از نیروی کار و... داد بودند. تصویب موافقتنامه کات و همچنین منطقه آزاد تجاری بین آمریکا، مکزیک و کانادا که به معنای انتقال صنایع به مراکز نیروی کار ارزان است، بخشهای زیادی از نیروی کار طبقه کارگر آمریکا را تحت فشارهای شدید قرار میدهد.

برای مقابله با مجموعه فشارهای بالا، تحرکی در مبارزات اتحادیه ای طبقه کارگر آمریکا آغاز شده است. از جمله اعتصابات در بخشهایی از صنایع به ابتکار اتحادیه ها شروع شده و در حال گسترش میباشد. مثلاً کارگران جنرال موتورز علیه ده ساعت اضافه کار اجباری دست به اعتصابات متناوب و دوره ای میزنند. اعتصاباتی در صنایع لاستیک سازی و آلومینیم شروع شده است. اما سرمایه داران آمریکایی برای مجازات کارگران اعتصابی اقدام به اخراج آنها و استخدام کارگران جدید بجای آنها مینمایند.

کلینتون در شرایط حاضر تلاش میکند از طریق برخی موضع گیریها بنفع کارگران، آنها را مجددا بسوی خود و دمکراتها جلب نماید. از جمله اقدامات او افزایش حداقل دستمزد در ماه قبل بود. اکنون نیز او در نظر دارد دستورالعملی صادر کند که بر مبنای آن دولت آمریکا آندسته از کمپانیهای آمریکایی را که بجای کارگران اعتصابی کارگران جدید استخدام میکنند، از قراردادهای دولتی محروم سازد. چنانچه دستورالعمل کلینتون صادر شود، دست به نقد شرکت لاستیک سازی معروف فایرستون بریجستون که کارگانش را بخاطر اعتصاب اخراج نموده و دولت از مشتریان اصلی آن میباشد رنیز شرکت آلومینوم سازی "کیسر" که دارای قراردادهای نان و آبداری با پنتاگون میباشد را شامل خواهد شد.

آل گور معاون ریاست جمهوری آمریکا، در یک کرد همانی با سران ۲۲ اتحادیه کارگری در آواخر ماه فوریه در فلوریدا، قول داد که کلینتون لوایح ضداتحایه ای جمهوریخواهان را وتو خواهد کرد. اقدامات کلینتون که در متن افزایش حرکات کارگری در آمریکا صورت میگیرد بنوبه خود حرکات کارگری و جنبش اتحادیه ای این کشور را تقویت خواهد کرد. پیروزی کارگران متال آلمان که انعکاس وسیع بین المللی یافت نیز به نوبه خود نقش مثبتی در تقویت این حرکات خواهد داشت. ●

افزایش مبارزجویی سندیکاهای

آمریکائی و سیاست جدید

کلینتون در برابر آنها!

در چند سال اخیر طبقه کارگر آمریکا و بویژه کارگران بخشهای صنایع سنتی این کشور زیر فشارهای سنگینی قرار گرفته اند. از جمله این فشارها را میتوان موج اخراجهای وسیع که خصلت ساختاری دارد نام برد. بانصد انحصار بزرگ صنعتی آمریکا که هسته اصلی صنایع این کشور را تشکیل میدهند در طی دوازده سال گذشته ۴۷ میلیون نفر از نیروی کار خود را که بالغ بر یک چهارم کل کارگران شاغل در این بخش است اخراج کرده اند. علاوه بر این باید از انجماد در افزایش دستمزدها برای مدت طولانی، انعطاف پذیر شدن نیروی کار، کاهش خدمات پزشکی، تضعیف باز آموزی نیروی کار برای کسب مهارتهای جدید را نام برد. این سیاستهای ضدکارگری حاصل اجرای قوانین نولیبیرالی دوره ریگانی است. با پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات مجلسین آمریکا در نوامبر گذشته، آنها یک سلسله لوایح ضد اتحادیه ای برای تصویب در مجالس قانونگذاری آمریکا، که اکنون در آنها حائز اکثریت هستند، آماده کرده اند. از جمله این لوایح طرح پیشنهادی قانونی است که بر مبنای آن اتحادیه ها سنتی حق ندارند در شرکتهایی که صاحبان آن به ابتکار خودشان اقدام به تاسیس اتحادیه میکنند، شعب خود را بکشایند. معنی این قانون سلب حق تشکل اتحادیه ای برای کارگران و جایگزین کردن آن با اتحادیه های زردی است که از اول به ابتکار سرمایه داران ایجاد میشود. ابتکارات دیگر جمهوریخواهان پیشنهادقانون افزایش مالیاتی جدیدی است که برای همه مقولات درآمدها پیش بینی افزایش مالیات میکند بجز آنهایی که درآمدها بالای ۲۰۰/۰۰۰ دلار است.

اتحادیه های کارگری که همواره از رای دهندگان اصلی به کاندیداهای حزب دمکرات بودند در انتخابات اکتبر گذشته کمترین آرا خود را به نمایندگان دمکراتها داده و بدین ترتیب زمینه شکست فاحش انتخاباتی آنها را که پس از جنگ جهانی دوم بیسابقه بود فراهم ساختند. یکی از علل استنکاف رای دادن اعضای اتحادیه های کارگری به دمکراتها، عهدشکنی کلینتون و نیز اکثریت دمکرات

سازمان آگاه
برای مدافعان سوسیالیست دموکراسی

تأملی بر جوابیه هیئت اجرایی

هیئت اجرایی کمیته مرکزی در پاسخ به نکات عنوان شده در مقاله من تحت عنوان "آیا کمیته مرکزی ضرورت تحقق عملی ایده اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم را دریافته است"، که در شماره ۱۲۳ راه کارگر بچاپ رسید، در همان شماره مطالبی را عنوان کرده است که از نظر من نه تنها پاسخی اقتناع کننده به نکات عنوان شده در مقاله من نیست، که خود موجب طرح نکات جدی دیگری است.

هیئت اجرایی در پاسخ به ایراد من نسبت به کوتاهی تاکتونی کمیته مرکزی دزبازکردن و به بحث گذاشتن زوایای ناروشن طرح اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم و تلاش هدفمند برای تدوین پلاتفرم و شکل سازمانی چنین اتحادی، اولاً من را به قطعنامه مصوب کنفرانس عمومی رجوع میدهد که میگوید: "سازمان ما پلاتفرمی از پیش تهیه شده و شکل معینی را وارد پیش شرطهای این اتحاد نکند" و ثانیاً عنوان میکند که تهیه یک پلاتفرم و شکل سازمانی برای اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم از جانب سازمان ما، بمعنای دور زدن تبادل نظر جمعی و اتخاذ روش غیردمکراتیک در حصول به یک پلاتفرم و شکل سازمانی مشترک برای چنین اتحادی است. پلاتفرم و شکل سازمانی مشترکی که از نظر هیئت اجرایی، از بحث مشترک میان نیروها و جریاناتی که برای یک آلترناتیو سوسیالیستی، سرنگونی جمهوری اسلامی و درجهت سازماندهی مبارزات طبقه کارگر مبارزه میکنند، بیرون میآید.

در مورد ایراد اول رفقا تا آنجا که از جمله خود رفقا برمیآید، مصوبه کنفرانس عمومی، سازمان (واژه این طریق کمیته مرکزی) را ملزم کرده است که "پلاتفرمی از پیش تهیه شده و شکلی معین را وارد پیش شرطهای این اتحاد (منظور اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم است) نکند". در این مصوبه اما چیزی درباره اینکه سازمان ما نباید تلاش هدفمندی را برای بدست دادن برنامه و شکل سازمانی اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم آغاز نماید، گفته نشده است. اینکه در بحث و مذاکره با دیگر نیروهای اتحاد ما نباید پلاتفرم و شکل سازمانی خود را پیش شرط قرار دهیم یک بحث است و اینکه اصلاً درجهت بدست دادن چنین پلاتفرم و شکل سازمانی که اراده جمعی اعضا، سازمان را در رابطه با اتحاد منعکس نماید، نباید تلاش کرد، بحث دیگری است. این استدلال رفقا که "اگر کنگره ما پلاتفرم و شکل معینی را برای اتحاد چپ کارگری تصویب کند، آیا نتیجه عملی و ناگزیر آن غیر از این خواهد بود که فقط به شرط پذیرش آنها از سوی دیگران میتوانیم در اتحاد شرکت کنیم" از نظر من کاملاً ناوارد است. چرا که اگر قرار باشد هر مصوبه کنگره سازمان در رابطه با اتحاد هواداران سوسیالیسم بعنوان یک اتحاد حزبی، به یک مجموعه از اصول لایتغیر و غیرقابل تغییر در بحث و مذاکره با دیگر نیروهای چپ تبدیل گردد، قاعدتاً در فقدان هر مصوبه دیگری باید برنامه و اساسنامه سازمان بعنوان آخرین مصوبه ما برای اتحاد حزبی با دیگران، بعنوان پیش شرط ما برای آینده اتحاد چپ کارگری بعنوان یک اتحاد حزبی (آنطور که رفقای هیئت اجرایی از اتحاد چپ کارگری انتظار دارند) مطرح گردد. اما بدیهی است که رفقای هیئت اجرایی نمیتوانند تا این حد نظر خود را تعمیم دهند. چه اینکه این حداقل با آخرین نتایج توافقات آنها با دیگر نیروهای شرکت کننده در اتحاد چپ کارگری مطابقت نمیکند. در واقعیت هم اگرچه مصوبات کنگره ها و کنفرانسهای عمومی راهنمای ما در سیاست گزاریهای آتی و در پیشبرد عملی امور سازمانی است، اما نباید این مصوبات را به آیه های مقدس و غیرقابل تغییر تعبیر کرد. چه بسا شتاب حوادث در فواصل کنگره ها و کنفرانسهای عمومی، تغییر و تجدیدنظر در این مصوبات را (حتی اگر این مصوبات برنامه و اساسنامه حزبی ما باشند) اجتناب ناپذیر ساخته و بنوعی توافق عمومی اعضا، را نیز به همراه آورد. در چنین موقعیتی، کمیته مرکزی بسته به اهمیت موضوع میتواند بشکلی دمکراتیک با بکارگیری ابزارهای تشکیلاتی (برگزاری کنفرانسها و کنگره های اضطراری، نظرخواهی عمومی و غیره) نسبت به تغییر مصوبات قبلی، پاسخ به نیازهای شرایط نوین و بیان اراده عمومی اعضا، در قالب مصوبه های جدید اقدام نماید. و بعلاوه نمایندگان کنگره ها و کنفرانسهای عمومی سازمانی میتوانند حتی از قبل ضرورت تغییرات احتمالی را در مصوبات خویش پیش بینی کنند و تدابیری برای انجام آن در نظر بگیرند. مثلاً همانطور که کنگره اول سازمان در رابطه با برنامه سازمان به یک ابتکار کارساز دست یازید و ضمن تصویب کلیت

تأثیر نبود و نه تنها نتوانست مایسه مقوم انسجام لازم برای تشکیل یک ملت را بوجود آورد، چنانکه بنگلادش یا "پاکستان شرقی" بعد از چندی خود از آن جداشد، بلکه برعکس مایه و اسباب درگیریها و تداوم تفرقه و دشمنی فرقه ای و مذهبی را در میان مردم شبه قاره هند فراهم کرد. در خود پاکستان باقیمانده، نه تنها مذهب نتوانست مایه هم پیوندی باشد بلکه مسلمانانی که بعد از تشکیل پاکستان از هند به آن مهاجرت کردند و به امید دستیابی به زندگی بهتر در میان هم کیشان خود بودند، خود را در پاکستان، بیگانگانی یافتند که مدام زیر فشار بوده و دچار تبعیض اند. این مسلمانان که "مهاجر" نامیده میشوند برای مقابله با این وضع متشکل شده و حزب سیاسی خود را بوجود آوردند و با اینکه حزب آنها یعنی "جنبش قومی مهاجر" قوی ترین حزب کراچی و ایالت سند است نه تنها هیچگاه سهم خود را در حکومت ایالتی بدست نیاورد، بلکه رهبران و کاندیدهای پیروز آنها در انتخابات یا در زندان و یا در تبعید هستند.

اگر مذهب نتوانسته و نمیتواند بزرگ مالکانی که بخش اصلی و بزرگ زمینهای کشاورزی ایالت سند و پنجاب و بلوچستان و پشتونستان را در اختیار دارند با دهقانانی که هنوز بصورت برده برای آنها کار میکنند، هم بسته کند، و اگر صاحبان سرمایه و مالکان صنایع فولاد کراچی نمیتوانند یا مهاجرین که بعنوان کارگر مزدور برای آنها جان میکنند بدلیل مذهب مشترک هم کاسه شوند، اما کماکان همین صاحبان امتیاز و سرمایه و زمین، از مذهب بعنوان عاملی برای تداوم حکومت خود و به جان هم انداختن و مشغول داشتن بی چیزان استفاده میکنند. و کماکان قدرتهای خارجی همسایه و قدرتهای بزرگ جهانی از مذهب برای اعمال نفوذ خود در پاکستان و در شبه قاره هند بهره میبرند. و این بهره وری بدون درگیری و رقابت خونین گروههای وابسته به آنها نخواهد بود. چنانکه "سپاه صحابه" وابسته به عربستان و "مکتب فقه جعفری" وابسته به فقها و حاکمان ایران با یکدیگر میکنند و در این میان فقط دودش به چشم مردم زحمتکش میرود. ●

مبنایی برای بحثها و توافقات و همچنین انعطافهای نمایندگان کمیته مرکزی در مذاکره با سایر نیروهای چپ باشد. را نمیتوان به کوتاهی آنان در شکل دادن به اراده جمعی اعضا، سازمان در رابطه با چنین موضوع مهم و سرنوشت سازی تعبیر کرد؟ آیا چنین مخالفتی را نمیتوان به بی اعتنائی رفقا به دمکراسی درون تشکیلاتی و حقوق اولیه اعضا، سازمان از جانب آنان تعبیر کرد؟ آیا چنین مخالفتی به این معنایست که رفقای هیئت اجرایی مصمم هستند که دست خود را در اتخاذ تصمیم نسبت به اتحاد حزبی سازمان ما با سایر نیروهای چپ کاملاً باز بیاورند و کاملاً خارج از اهرمهای کنترل اعضا، سازمان عمل کنند؟ در این رابطه چگونگی پیشبرد سیاست سازمان در اتحاد چپ کارگری از سوی رفقای کمیته مرکزی و هیئت اجرایی و همچنین طرح و برنامه های آتی آنان برای این اتحاد بسیار تأمل برانگیز است.

من برغم آنکه از کلیت تلاش رفقای کمیته مرکزی برای شکل دادن به اتحاد پایدار و وسیع نیروهای چپ قویاً پشتیبانی میکنم، اما فکر میکنم روش رفقا در پیشبرد سیاست ما در اتحاد چپ کارگری برپایه ای درست قرار نداشته است. بنظر من اصول دمکراسی درون تشکیلاتی حکم میکند که رفقا قبل از حصول توافق برسر مبنایی نظری اتحاد چپ کارگری و توافقات مهم دیگر، طرحهای خویش را برای مذاکره با سایر نیروها در اتحاد چپ کارگری، با اعضا تشکیلات درمیان میگذاشتند و حتی در سطوحی که امکانات عملی اجازه میداد، نظر اعضا را در رابطه با این طرحها جویا شده و در تصمیم گیریهای نهایی خود مداخلت میدادند. رفقای هیئت اجرایی متأسفانه نه تنها در این راستا حرکت نکرده اند و نه تنها خود را ملزم به آن نمیبینند که قبل از حصول به توافقاتی در سطح توافقات تاکتونی در اتحاد چپ کارگری، طرح و برنامه های پیشنهادی خود را برای مذاکره با دیگر نیروها به اطلاع اعضا رسانده و نظر آنها را جویا گردند، بلکه تلویحاً اعلام میکنند که قصد دارند تلاشهای خود برای حصول به سطح عالیتری از توافقات، و حتی حصول به وحدت حزبی در قالب اتحاد چپ کارگری را در شکل تاکتونی آن، و با دور زدن آراء و اراده عمومی اعضا، سازمان پیگیری نمایند. دلیل من برای این ادعا اینست که رفقا از یکسو اعلام میکنند که در اتحاد چپ کارگری "تدارک وحدت حزبی آینده" را میجویند و از سوی دیگر با هرگونه تلاش هدفمند برای بدست دادن پلاتفرم و شکل سازمانی چنین اتحاد حزبی که نظر، آراء و اراده عمومی اعضا سازمان ما را نمایندگی نماید، مخالفت مینمایند.

خلاصه کنم: از آنجا که مصویات تاکتونی سازمان برای اتحاد حزبی با سایر جریانهای رادیکال پاسخگوی نیازهای شرایط حاضر نیست؛ اولاً لازم است کمیته مرکزی تلاش هدفمندی را برای بدست دادن یک طرح و برنامه و شکل سازمانی پیشنهادی برای اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، بشابه یک اتحاد حزبی که نظر، آراء و اراده اکثریت اعضا، سازمان را نمایندگی نمایند و مبنای انعطافها و توافقات ما با دیگر نیروها باشند، سازمان دهد. ثانیاً دمکراسی درون تشکیلاتی حکم میکند که کمیته مرکزی از قبل اعضا، سازمان را در جریان سیاستها و طرح و برنامه هایش برای سمت دهی هرچه بیشتر اتحاد چپ کارگری بسوی یک اتحاد حزبی قرار داده و متناسب با اهمیت موضوعات در اشکال مقتضی و تا آنجا که امکانات عملی اجازه میدهد، نظر اعضا، سازمان را نسبت به این سیاستها و طرح و برنامه ها جویا شده و گرایش عمومی اعضا، را بشابه فاکتوری مهم، در تصمیم گیریهای نهایی خود مداخلت دهد.

دولت کارگری و ایده اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم

رفقای هیئت اجرایی در بخش دوم پاسخ خویش به مقاله من،

برنامه با تصویب مبنایی برنامه ای سازمان دست کمیته مرکزی را در مذاکرات آتی برای اتحاد حزبی با دیگر نیروهای چپ باز گذاشت. کنگره دوم یا هر مجمع صلاحیت دار دیگری میتواند ضمن تصویب پلاتفرم و شکل سازمانی اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم بعنوان طرح پیشنهادی ما (و نه طرح قطعی و نهایی و غیرقابل تغییر در تمامی جزئیات و فرمولبندیها) از طریق تصویب مصوبه دیگری اصول اساسی و چهارچوبه انعطافهای ما را مشخص نماید.

اما متأسفانه سیاست تاکتونی کمیته مرکزی در رابطه با اتحاد چپ کارگری و جوابیه هیئت اجرایی به مقاله من گویای آنست که کمیته مرکزی و هیئت اجرایی ضمن آنکه برنامه و اساسنامه و مبنایی برنامه ای مصوب کنگره اول سازمان را چه بدلیل عدم موافقتشان با آنها و چه بدلیل آنکه معتقد به پیش شرط قرار دادن آنها برای یک اتحاد حزبی نیستند، در مذاکرات و توافقات خود با دیگر نیروهای شرکت کننده در اتحاد چپ کارگری نادیده میگیرند، تمایلی ندارند که اراده عمومی سازمان را در قالب مصوبه دیگری تجلی یافته ببینند. چرا؟ پاسخ آنها در دلیل دومشان برای ناوارد دانستن انتقاد من به کمیته مرکزی، دایر بر کوتاهی در بدست دادن پلاتفرم و شکل سازمانی اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم منعکس است. رفقا میگویند که بدست دادن یک پلاتفرم و شکل سازمانی برای یک اتحاد حزبی نوین (مثلاً در شرایط حاضر در چهارچوب اتحاد چپ کارگری) که اراده اعضا، سازمان را منعکس سازد، "ثانی ملزومات عملی و روال تکوین این اتحاد" است و بمعنای دور زدن تبادل نظر جمعی و اتخاذ روش غیردمکراتیک در حصول به یک پلاتفرم و شکل سازمانی معین برای چنین اتحادی خواهد بود. سؤال من از رفقا اینست که اولاً آیا چنانچه دو یا چند طرف مذاکره پیرامون یک موضوع (و در اینجا مثلاً اتحاد چپ کارگری) طرحهای حاضر و آماده و همه جانبه خود را به بحث بگذارند و با انعطاف و حسن نیت طرحهای مختلف را مورد بررسی قرار داده و در جهت حصول به توافقات عمومی و ارائه یک طرح مشترک تلاش نمایند، به اقدامی غیردمکراتیک مبادرت کرده اند؟ ثانیاً آیا هیچ بحث و گفتگو و مذاکره ای را میتوان سراغ گرفت که طرفهای مورد بحث و مذاکره هیچ طرح و برنامه از پیش فکر شده ای را در ذهن نداشته باشند و خلق الساعه به بحث و مذاکره پیرامون یک موضوع (آنهم یک موضوع مهم و حیاتی) بپردازند؟ و اگر حتی چنین حالت بعدی شکل عملی بخود بگیرد آیا میتوان نتیجه و دستاورد چنین بحث و مذاکره ای را پایه یک کارزار درازمدت و هدفمند قرار داد؟ ثالثاً آیا واقعاً کمیته مرکزی و هیئت اجرایی سازمان در بحثها و مذاکرات خود با طرفهای دیگر اتحاد چپ کارگری بدون هیچ سیاست و طرح و برنامه از قبل تصویب شده ای (منظور تصویب شده بسویله کمیته مرکزی و هیئت اجرایی است) نمایندگان خود را برای حصول به توافقات جزئی و کلی (و در نهایت توافق برسر اتحاد حزبی) به نشستهای اتحاد چپ گسیل میدارند؟ بنظر میرسد که رفقای هیئت اجرایی به حکم منطق نمیتوانند به این سئوالها پاسخ مثبت دهند. بنابراین اگر میتوان با طرح مشخص و همه جانبه و منعکس کننده اراده یک جمع کوچک (در اینجا کمیته مرکزی و هیئت اجرایی) با دیگران وارد بحث و مذاکره شد و بابرخورداری از بیشترین انعطاف در جهت حصول به توافق جمعی و ارائه یک طرح مشترک تلاش ورزید و حتی به موفقیت نیز نائل گردید، چگونه نمیتوان همین روش را در مقیاس بزرگتر و در اینجا در سطح یک سازمان (آنهم سازمان کوچک) عملی کرد؟ آیا دلیل مخالفت هیئت اجرایی با آغاز یک تلاش هدفمند برای بدست دادن یک پلاتفرم و شکل سازمانی برای اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم بعنوان یک اتحاد حزبی که اراده جمعی اعضا، سازمان را منعکس سازد و

ایدئولوژیک" است که داستان کاملاً متفاوتی از یک ترم و اصطلاح ایدئولوژیک دارد (۱). - و یکی بکارگیری ترمها و اصطلاحاتی است که (واژه‌ها) بسیاری از ترمهای ایدئولوژیک همچون دولت کارگری) که نه تنها در حصول به آماجهای سیاسی راه گشا نیستند که در این راه خود منشاء بروز اشکالات و مسائل بسیارند. از نظر من چنانچه یک ترم و اصطلاح، منظور و مقصود را بخوبی ادا نماید و موجب فهم متقابل (و نه سوءفهم و کج فهمی) افراد گردد، جدای از اینکه این ترم ایدئولوژیک است و یا غیرایدئولوژیک و سیاسی، بکارگیری آن خالی از اشکال است. در نتیجه من فکر میکنم تا آنجا که به فعالیت و اهداف سیاسی مربوط است، در بکارگیری یک ترم و اصطلاح معیار قرار دادن غیرایدئولوژیک بودن به همان اندازه نادرست و خطاست، که معیار قرار دادن ایدئولوژیک بودن.

در رابطه با ترم دولت کارگری نیز نظر من بر چنین منطقی استوار است. استدلال اصلی من برای نادرست بودن پیش نهادن ترم دولت کارگری بعنوان پیش شرط سازمان ما برای اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم این بوده است که "ترم دولت کارگری نه تنها بر مشخصه های نوع ویژه ای از دولت که رسالت اجرای برنامه عمل سوسیالیستها را بعهد خواهد داشت، روشنی نمی افکند، بلکه به اعتبار پیشینه تاریخی و نقش ایدئولوژیک اش موجب میشود که بحثهای مربوط به چنین دولتی، از بحث پیرامون طرحهای مشخص و زمینی، به بحثهای تاریخی- ایدئولوژیک سوق یابد". رفقای هیئت اجرایی متأسفانه استدلال اصلی من را که بر کارکرد و نقش ترم دولت کارگری ناظر است نادیده گرفته و با تأکید گذاشتن بر کلمه ایدئولوژیک سعی کرده اند درستی بکارگیری این ترم را از "غیرایدئولوژیک" بودن آن نتیجه بگیرند. بحث من اما اساساً این نیست که چون این ترم یک ترم ایدئولوژیک است، نباید برای یک اتحاد حزبی بزرگ بمشابه پیش شرط عنوان گردد. حتی اگر این استدلال رفقا را نیز بپذیریم که ترم دولت کارگری یک ترم سیاسی است، باز چیز مهمی در بحث من تغییر نمیکند. آنچه من بر آن تأکید دارم اینست که اولاً؛ دولت کارگری مفهوم واحد، روشن و همه فهمی ندارد و طرح آن بعنوان پیش شرط اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، بحثهای مربوط به دولت مطلوب چه رادیکال را از بحثهای مشخص و زمینی به بحثهای کلی، کشاف و عموماً بی نتیجه سوق میدهد. و ثانیاً؛ وروای آنکه ما از ترم دولت کارگری چه تعبیری ارانه دهیم، بدلیل پیشینه تاریخی و گرد خوردگی این ترم یا سنت مارکسیستی، بسیاری از نیروهایی که توانایی پذیرش برنامه رادیکال اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم را دارا هستند، اما از تعلقات مذهبی و ایدئولوژیک غیرمارکسیستی برخوردارند، مایل به پذیرش چنین ترمی نخواهند بود و استدلالات احتمالی ما دایر بر اینکه دولت کارگری "یک ترم" یا "اصطلاح" نیست، یک سیاست است" به سختی مورد قبول آنها خواهد بود. درحقیقت آنچه در رابطه با ترم دولت کارگری مورد اشکال است کارکرد و نقش آن در ایجاد مانع در راه جمع شدن بیشترین نیروهای مدافع تحول رادیکال جامعه در زیر یک چتر سازمانی است. ترم دولت کارگری نه تنها تلاشهای ما برای گردآوردن تمامی مدافعین سوسیالیسم و تحول رادیکال جامعه را که ممکن است به این و آن مذهب و ایدئولوژی تعلق خاطر داشته باشند سد میکند، که حتی شکل دادن به یک تشکل وسیع از مارکسیستهای رادیکال را نیز به امر بعیدی تبدیل میکند. این آن نکته گریه است که توجه هیئت اجرایی و کمیته مرکزی را طلب میکند. بنظر من هیئت اجرایی بعوض بحث پیرامون نادرستی تلقی من از ایدئولوژیک بودن ترم دولت کارگری و تلاش برای اثبات "غیرایدئولوژیک" بودن این ترم، میبایست موضع خود

در رابطه با نظر من پیرامون غیراصولی بودن ترم دولت کارگری بعنوان پیش شرط سازمانی ما برای اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، موضوع را بگونه ای طرح میکنند که گویا من نادرستی بکارگیری ترم دولت کارگری را نه اساساً از نقش و کارکرد منفی آن در برابر انکشاف مبارزه طبقاتی و سازماندهی حزبی کارگران، که از بستگی ایدئولوژیک این ترم، و بستگی ایدئولوژیک آنرا از وجود استنباطات مختلف پیرامون آن نتیجه میگیریم. من بعداً به ارزیابی غلط رفقا از دلیل من برای نادرستی بکارگیری ترم دولت کارگری بعنوان پیش شرط سازمان ما برای اتحاد حزبی خواهم پرداخت. اما ابتدا از دلایلم برای ایدئولوژیک بودن این ترم آغاز میکنم. دراین رابطه رفقای هیئت اجرایی استدلال میکنند که براساس منطق من "هرمفهوم و هر اصطلاحی را که از آن استنباطات مختلف وجود دارد میتوان ... به ایدئولوژیک تعبیر کرد". متأسفانه رفقا تصویر غلطی از بحث من ارائه میدهند. من ایدئولوژیک بودن ترم دولت کارگری را نه به استنباطات مختلف از آن که به "پیشینه تاریخی" آن نسبت داده ام. ترم دولت کارگری به اعتبار پیشینه تاریخی اش با سنت مارکسیستی و با تاریخ جنبش کمونیستی بنحو تنگاتنگی گره خورده است. طی دهه ها دولت کارگری چه از سوی کمونیستها که خود را تنها مدافعین راستین دولت کارگری و غیرکمونیستها را (آری تمامی غیرکمونیستها و حتی کمونیستهای وابسته به شاخه های فکری غیرخودی را) در شمار مدافعین رنگارنگ دولت بورژوازی قلمداد کرده اند و چه از سوی بورژوازی بمشابه جزئی از اندیشه مارکسیستی و کمونیستی تبلیغ شده و این تبلیغات بهرحال بنحوی به باور عمومی تبدیل شده است. براین اساس گذشته از آنکه هرکس چه تعبیری از ترم دولت کارگری در ذهن دارد و وروای آنکه آیا منطقی است ترم یک ترم ایدئولوژیک و یا یک ترم فرایدئولوژیک و سیاسی است، در باور عمومی دولت کارگری بمیزان زیادی بمشابه دولت ایدئ آل طیفهای مارکسیسم و حتی بنوعی طیفهای رادیکال آن تلقی شده و نقش ایدئولوژیک بخود گرفته است. برخورداری از نقش ایدئولوژیک اما نه ضرورتاً بمعنای غیرسیاسی بودن یک ترم، و نه حتی بمعنای عدم وجود تناقض منطقی در فراگیری معنا و مفهوم یک ترم با محدودیت نقش ایدئولوژیک آنست. در زندگی واقعی بسیاری کلمات و اصطلاحاتی که نقش واژگونه ای از معنا و مفهوم خود ادا کرده و در باور عمومی مردم معنایی متفاوت از معنای حقیقی خود یافته اند. درعین حال همانطور که در شرایط زمانی و مکانی معین یک ترم ممکن است که نقش ایدئولوژیک بخود بگیرد، تحت شرایط متفاوتی ممکن است که یک ترم نقش ایدئولوژیک خود را از دست بدهد.

اما گذشته از برداشت غلط رفقای هیئت اجرایی از دلیل من برای ایدئولوژیک خواندن ترم دولت کارگری، رفقا درجوابیه خود موضوع بحث را بگونه ای طرح کرده اند که گویا "غیرایدئولوژیک" بودن در نظر من به اصل آئین نویسی برای تشخیص درست از غلط و سرد از ناسره تبدیل شده و من برای اثبات اصلیت و درستی و یا غیراصولی بودن و نادرستی هر ایده، هر اصل و هر ترمی از ردیابی رابطه آن با ایدئولوژی آغاز میکنم و با فرجام این ردیابی کار را پایان میبرم. و تأسف انگیزتر آنکه از کلام رفقای هیئت اجرایی چنین برمیآید که آنها خود به اصلیت چنین اصل و معیاری برای تشخیص درست از غلط باور کرده اند. چه اینکه رفقا بعوض پرداختن به دلایل اصلی من برای نادرستی بکارگیری ترم دولت کارگری، تمام هم خود را در راه اثبات "غیرایدئولوژیک" بودن این ترم بکار گرفته اند. اما تا آنجا که به نظر من مربوط میشود من نه با ایدئولوژی مخالفم و نه حتی با بکارگیری هر ترم ایدئولوژیک. آنچه مورد مخالفت من است یکی "حزب

چگونگی سازماندهی حزبی کارگران و چگونگی برنامه چنین حزبی، که بر پایه تلاشهای قدیمی برای اتحاد چند سازمان کمونیستی، شکل گرفته است. درندهای ششگانه این مصوبه، بجز قسمتی از بند اول که بر یک سیاست مشخص و روشن یعنی "سرنوینی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی" ناظر است، هیچکدام از بندهای دیگر بر یک خواست و سیاست مشخص، روشن و همه فهم مبتنی نیست. برای کسی که با فرهنگ و ادبیات کمونیستی آموخته نشده باشد، برقراری پیوند بین این بندها با زندگی روزمره تقریباً ناممکن است. با این بندها برای دیگران (منظور غیرکمونیستها و توده وسیع مردم کوچه و بازار است) غیرممکن است که ما را بفهمند، بی آنکه برای فهم ما ناچار باشند اندیشه های کمونیستی را فرا بگیرند، و با ما در مبارزه برای جامعه عاری از استثمار و ستم طبقاتی هم سنگر شوند، بی آنکه به اندیشه های کمونیستی ما باور آورند.

من در اینجا البته نه قصد پرداختن به تحلیل موشکافانه بندهای مبانی نظری اتحاد چپ کارگری را دارم، نه قصدتخطئه توافقات انجام شده در قالب اتحاد چپ کارگری را و نه حتی برآتم که در طی جلسات چند روزه نیروهای شرکت کننده در اتحاد چپ کارگری، امکان بدست دادن یک طرح کاملاً نوین وجود داشته است. با اینهمه من فکر میکنم چنانچه کمیته مرکزی و هیئت اجرایی سازمان به روح و جوهره ایده اتحاد هواداران بزرگ سوسیالیسم بمشابه طرح نوینی برای اتحاد حزبی مدافعین سوسیالیسم متعهد میبوندند، ما میباید حتی در سطح توافقات تاکنونی نیز با مصوبه دیگری رویرو میبودیم. مصوبه ای که ضمن انعکاس رادیکالیسم نهفته در جوهر بندهای کلی کنونی، راه را بر اجتماع تعداد هرچه بیشتری از مدافعین سوسیالیسم چه در درون مارکسیستها و چه خارج از آنها، به درون اتحاد چپ کارگری بگشاید و این اتحاد را بر مبنای فرافرقه ای قرار دهد؛ اما متأسفانه چنین بنظر میرسد که مصوبه اتحاد چپ کارگری خود مبنایی برای دوره تازه ای از بحثهای کلی و کشف فرقه ای باشد و تنشهای بیشتری را در درون چپ رادیکال موجب گردد. چشم اندازی که دیدگاهها و سیاستهای کمیته مرکزی و هیئت اجرایی پیرامون چگونگی تحقق ایده "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" و حصول به اتحاد حزبی را، از زاویه ای بمراتب بزرگتر از پیش شرط دولت کارگری، مورد سوال قرار میدهد. ●

سپهر ۱۵ مارس ۹۵

(۱) من در مقاله جداگانه ای نظرم پیرامون حزب ایدئولوژیک را مفصلاً تشریح کرده ام.

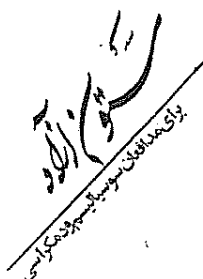


را در برابر نقش و کارکرد ترم دولت کارگری در شکل دادن به یک اتحاد حزبی بزرگ روشن میکرد. متأسفانه رفقای هیئت اجرایی وارد این حوزه از بحث نشده اند. شاید به این دلیل که پرداختن به نقش و کارکرد چنین ترمی، پرداختن به جزئیات مربوط به ایده اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم را اجتناب ناپذیر میسازد. کاری که رفقا رغبتی به انجام آن ندارند. چرا که این کار تناقض موجود در دستگاه فکری رفقا پیرامون ایده اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم و درحقیقت تناقض رفقا پیرامون چگونگی اتحاد حزبی ما را عیان خواهد ساخت. تناقضی که با چند پرسش گریه خورده است و آن اینکه: آیا اساساً ما میپذیریم که علاوه بر کمونیستها، نیروهای دیگری نیز از توانایی پذیرش یک برنامه رادیکال برای بنای سوسیالیسم برخوردارند؟ آیا ما میپذیریم که کمونیستها میتوانند در یک حزب واحد سیاسی درکنار نیروهای دیگری با تعلقات مذهبی و ایدئولوژیکی دیگر، برای سوسیالیسم مبارزه کنند؟ آیا برای بنای چنین حزب سیاسی، آنجا که ترمها و اصطلاحات و فرمولبندیهای ما با مخالفت و حساسیت دیگران رویرو میشوند، میتوان با حفظ محتوا و جوهره اصول و پرنسپهای خود، ترمها و اصطلاحات و فرمولبندیهای دیگری را بعنوان مبنای وحدت حزبی خود با دیگران پذیرفت؟ و خلاصه آنکه آیا ما میپذیریم که برای بنای چنین حزبی لازم است بعضی طرح مجموعه ای از ترمها و فرمولبندیهای کلی، گنگ و مورد مناقشه، در جهت بدست دادن یک "پلاتفرم سیاسی روشن، کارآمد و همه فهم" که مواد آن تا آنجا که محدودیتهای یک برنامه اجازه میدهد، مشخص و معطوف به سیاستهای عملی باشد، تلاش نمائیم؟ بذهبی است که اگر پاسخ هیئت اجرایی به این پرسشها مثبت باشد، نه تنها ترم دولت کارگری و ترمها و فرمولبندیهای مشابه که مفهوم واحد، روشن و همه فهمی ندارند، نباید در شمار پیش شرطهای آنها برای یک اتحاد حزبی بزرگ قرار داشته باشند، بلکه رفقا حتی باید آماده باشند که در مورد ترمها و فرمولبندیهایی که مفهوم روشن و واحدی دارند نیز آنجا که ضرورت ایجاب میکند، از خود بیشترین انعطاف را نشان دهند.

اما متأسفانه ما با پاسخ سراسرست هیئت اجرایی به این پرسشها رویرو نیستیم. برغم آنکه مدت زمان نسبتاً طولانی از طرح ایده اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم میگذرد، متأسفانه نه کمیته مرکزی و نه هیئت اجرایی تلاش جدی برای روشن کردن زوایای مختلف طرح اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم و پاسخ به پرسشهای بالا و پرسشهای دیگری در این زمینه بعمل نیاورده اند. تلاشی که راه را بر راهیابی ایده های کلی خوب چنین اتحادی به سیاستها و طرح و برنامه های عملی ما برای اتحاد حزبی هموار سازد و گوهی از مشکلات جنبش عملی بگشاید. نتیجه آنکه در عمل ایده اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، بعنوان یک ایده کلی روی کاغذ باقی مانده است و کمیته مرکزی عملاً در خطوط اساسی همان راه گذشته را میپیماید. دلیل من برای چنین ادعایی تنها به اصرار رفقا بر پیش شرط دولت کارگری محدود نمیشود. در این رابطه بویژه مصوبه مجمع اتحاد چپ کارگری در رابطه با مبانی نظری این اتحاد، که در آخرین نشست نیروهای شرکت کننده در اتحاد چپ کارگری و با مشارکت فعال نمایندگان سازمان ما به تصویب رسیده است، بسیار روشنگر است. در این مصوبه نه تنها این درک که مدافعین سوسیالیسم تنها به شمار کمونیستها محدود نمیشوند، مورد صراحت قرار نگرفته است، بلکه در قالب جملات ابهام آمیز مصوبه، بنحوی حذف نیروهای غیرکمونیست از دایره مدافعین و رزمندگان راه سوسیالیسم را میتوان نتیجه گرفت. در مواد ششگانه این مصوبه نیز، با اندکی تغییر ما با موادی از برنامه های تاکنونی سازمانهای کمونیستی رویرویم. چنانکه گویی اتحاد چپ کارگری نه بر پایه درک نوینی از

سیمای اقلیت سازمان

در فاز جدید!



با برنامه اکثریت سازمان خلاصه کرد:

۱- نشانیدن نظام بورژوا دمکراتیک بعنوان آلترناتیو در برابر سوسیالیسم و رها کردن گریبان خود از میانی برنامه!

۲- نشانیدن جنبش همگانی بجای جنبش طبقه کارگر و خلاص کردن خود از کابوس یک چپ کارگری!

۳- نشانیدن استحاله رژیم جمهوری اسلامی و یا رفرم بجای انقلاب و خلاص کردن خود از شر سرنگونی و یا مبارزه انقلابی!

۴- نشانیدن مبارزه ایدئولوژیک حول نقد مارکسیسم در راستای متولد ساختن "چپ نو" و خروج از بحران هویت، بعنوان مضمون فعالیت بجای مضمون سیاسی، و خلاص کردن خود از شر انضباط یک سازمان معطوف به اقدام و مبارزه سیاسی-سازمانگراانه.

با اندکی دقت در محورهای فوق روشن میشود که آنها بمشابه یک سیستم نظری بهم مرتبط بوده و بطور اجتناب ناپذیر یکی از دیگری استنباط میشوند. یعنی نفی سوسیالیسم و طرح آلترناتیو بورژوائی -محور اول- بناگزیر به نفی سازماندهی طبقه کارگر بعنوان مضمون اصلی وظایف کمونیستها، طرح جنبش همگانی بعنوان مرکز ثقل جنبش -محور دوم- را باید در پی میداشت و چنین نیز شد. بویژه آنکه در کشوری مثل کشور ما که استبداد سیاسی با بحران حاد و ساختاری نظام سرمایه داری عجین شده و بدان وضعیت انفجاری بخشیده است، سازماندهی اراده مستقل کارگران و زحمتکشان دارای ریسک عظیمی بوده و حکم بازی با نارنجک تسلیح شده را دارد! اگر تو خواهان اصلاح و رفرم در نظام حاکم هستی بسیار دور از احتیاط خواهد بود که اسلحه و مهمات را بدست کسی بدهی که بمحض بحرکت در آمدن سیلاب عظیم، نشانه گرفتن دیواره های نظام سرمایه داری از جمله اولین آماجهای آن باشد. سازماندهی اراده طبقه کارگر و زحمتکشان باهدف رفرم در نظام حاکم مثل آنست که برای ایجاد یک حفرة کوچک در سنگی از انرژی هسته ای استفاده نمائیم. طبیعی است که چنین کاری عاقلانه بنظر نمی رسد و اقلیت ما ظاهراً به چنین عقلانیتی دست یافته است!

با متد و منطقی که اقلیت و بویژه جلال افشار به نفی سوسیالیسم رسید یعنی از طریق کشف ظرفیت تکاملی سرمایه داری و انکار خصلت گنبدگی آن از یکسو و توازن قوا از سوی دیگر تردید و سپس نفی سرنگونی و یا کوتاه آمدن از آن در پلاتفرم مورد نظر وی برای اتحاد چپ، امری غیر قابل اجتناب بود. و درست بهمین دلیل از همان کنگره اول وی درحستجوی حلقه مفقوده ماقبل سرنگونی بود. و این جستجو را اگر چه به مقتضای شرایط، خزیده و جویده اما با سماجت ادامه داد تا جانی که ظاهراً حالا نه بحرکت خزیده نیاز هست و نه بجویده گوئی. و بدین ترتیب بنظر میرسد که راه پیمانی چهار ساله به نتیجه طبیعی و محتوم خود رسیده باشد!

و بالاخره باید اضافه کرد اگر فراگرد سه گانه فوق بهمین جا ختم میشد، بی گمان فراگردی ناقص میبود. چرا که استحاله ای چنین همه جانبه نمی توانست به لزوم ظرف متناسب با مظهر نیانجامد. چپ فاقد هویت یا دستخوش بحران هویت را به تشکیلات و یا سازمان منضبط و رزمنده چه نیاز؟! چنین سازمانهایی نسب به لنین می برند و باید دور ریخته شوند! باید ظرفی ساخت گل و گشاد در انطباق با تعریف گل و گشاد چپ. و البته هیچ چیز شگفتی آور در ابراز این نظرات وجود ندارد. چراکه اگرچه پذیریم که شکل نباید علی القاعده در انطباق با محتوا باشد، و اگر در محتوا ما به رفرم در نظام و شیوه رفرمیستی در پیش برد رفرم قناعت کرده ایم و یا اگر مضمون یک تشکیلات را مباحثه و جستجو برای هویت یابی تعریف کرده

در نوشته قبلی من بفرارخور گنجایش صفحات ستون آزاد نشریه، بفرز هائی از سخنان رفقا جلال افشار و اصغر ایزدی در دو شماره بولتن اتحاد چپ و نشریه آرش اشاره کردم و از خلال آنها و با استناد بدانها به تجدید نظر و استحاله نظرات ایندو در یک رشته از اصول و مبانی مشترکی که به مفهوم اقلیت و اکثریت و حضور مشترکشان در درون یک سازمان و یا در زیر یک سقف معنا میداد اشاره کردم. با این وجود اما در آن نوشته فرصت ارائه یک تصویر کامل از آنها، دست نداد. بهمین دلیل ارائه این تصویر را، گرچه به صورت فشرده، در این نوشته پی میگیریم. فاکتها را اساساً با استناد بخودشان در همان مقاله پیش گفته آورده ام فلذا نیازی به تکرار آنها در این نوشته نیست. علاوه بر آنها در این فاصله یک نوشته دیگر از جلال افشار در نشریه شماره ۱۲۶ با عنوان "بنیادهای برنامه و کنگره دوم" منتشر شد که در آن خواستار تغییر بنیادهای برنامه ما شده است، و من در پایان این نوشته نگاهی بر آن و همچنین به نوشته دیگری از وی خواهم داشت.

تعمیم یافتگی نظرات، مهمترین مشخصه اقلیت در دور اخیر:

در نگاهی به نظرات اقلیت در دور جدید مهمترین نکته ای که جلب نظر میکند تعمیم یافتگی تجدید نظر، تقریباً در تمامی حوزههای مبانی نظری، مبانی استراتژیک و تاکتیک، و اصول تشکیلاتی است. بطوریکه میتوان گفت تقریباً اقلیت دوران برزخ و انتقالی را سپری کرده و در تمامی حوزه های اصلی بلوغ یافته و یا در آستانه بلوغ است، از مرحله التقاط گذشته و صاحب برنامه مستقل شده است. مهم نیست که چنین برنامه ای بصورت مدون و مفصل بندی شده وجود دارد یا نه؟ مهم اینست که مبانی و پایه های اصلی چنین برنامه ای اکنون با بعرضه وجود گذاشته است. و همچنین مهم نیست که اقلیت بخواهد یا نخواهد چون گذشته حول آنها مانور داده و از روی حسابگری معمول خود بآنها سایه و روشنی بیندازد، مهم اینست که چنین تلاشهایی اگر هم صورت پذیرد خاصیت استتاری خود را از دست داده است. و اکنون در سازمان ما دو برنامه موازی و متضاد وجود دارد. حذف مبانی و یا در خواست حذف آن از سوی اقلیت اکنون در واقع دو برنامه موازی که یکدیگر را در هیج نقطه ای قطع نمی کنند، و فراتر از آن یکدیگر را نفی و دفع میکنند بوجود آورده و یا لااقل وجود بالقوه آنها آشکار کرده است. بنابراین باید باخونسردی کامل و بااحترام به حق انتخاب نظر برای هرکس، و باپذیرش پی آمدهای آن، حتی اگر این نظرات انتخاب شده بالفعل یا بالقوه مدافع طبقه و نظامی باشد که ما سر جنگ با آن را داریم، باین مسأله برخورد کرده و نقد خود را از آن ارائه نمائیم. گفتیم که تعمیم یافتگی برجسته ترین مشخصه نظرات اقلیت در این دور است. این مشخصه را میتوان در چهار محور زیر در قیاس

اولاً فقط یک برنامه رسمیت یافت: برنامه اکثریت وقتی که از تصویب کنگره گذشت. برنامه اقلیت نه فقط رسمیت نیافت بلکه با پس گرفته شدن روح زنده آن یعنی بند چهار، که ناظر بر جهت گیری پورژوا دمکراتیک انقلاب بود، معلق گردید. بنابراین طرح و سپس پس گرفتن آنرا نمی توان رسمیت دادن تلقی کرد!

ثانیاً پذیرش دولت نوع کمون یعنی حاکمیت اکثریت استثمار شونده بر اقلیت استثمار کننده بمثابة آلتزناتیو جمهوری اسلامی، از یکسو و حذف بند چهار برنامه اقلیت از دیگر سو، ادعای نویسنده و در خواست کننده تغییر بنیادهای برنامه ما را در مورد اتحاد دو برنامه در کنگره، بالکل باطل و فاقد استدلال میسازد.

نکته دوم:

میدانیم که در همان میبانی برنامه، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از طریق یک انقلاب توده ای مطرح شده است، و جلال افشار که تاکنون بشیوه جوییده آنرا رد میکرد اکنون باصراحت بیشتری بانکار آن پرداخته است. نگاهی به نوشته وی در بولتن شماره ۱ اتحاد نیروهای چپ کارگری تحت عنوان ضرورت یا مرتبت اتحاد گویای این تجدید نظر است:

"مشکل اتحاد از آنجا آغاز میشود که در مواجهه با اصول و اهداف هر یک از گرایشات و گروههای چپ به امری ثانوی، فرعی و حد اکثر بوسیله ای تبدیل میشود که در شرایط فرضی معینی میتواند مفید واقع شود. یا بطور روشن و مشخص تر وحدت همواره در گرو "انقلاب" و "سوسیالیسم" بوده است. وحدت به هدف و محتوای مشخص احتیاج دارد. منتها وقتی بر سر محتوا و هدف، یعنی سوسیالیسم و مبارزه انقلابی صدو یک جور برداشت وجود دارد و هر کس از نگاه خود محتوا را تعریف میکند، نتیجه آنست که در برپاشنه همیشگی بچرخد. همانطور که ملاحظه میکنید، در میان اهدافی که چپها می توانند حول آنها جمع شده و متحد گردند، نه فقط سوسیالیسم که مسأله سرنگونی، یا "انقلاب" یا "مبارزه انقلابی" نیز به بهانه سر گرفتن وحدت حذف شده است. عین همین منطق و متدیا بقول خودشان نگاه نو را - ایزدی نیز در پاسخ به نشریه آرش ذکر کرده است. البته نظر فوق باین صراحت متعلق به جلال افشار است. اما اگر در نظر بگیریم که وی مهمترین نظریه پرداز اقلیت میباشد و نیز اگر بر این فرض باشیم که این نظریه حتی صرفاً متعلق باو باشد، ما باز هم با این واقعیت روبرو هستیم که از سوی سایر افراد اقلیت نسبت بدان بعنوان اختلاف اصولی نگریسته نمی شود، آنگاه بدرجه تب استحاله ای که اقلیت دچار آن شده است، بهتر پی میبریم.

همانطور که قبلاً هم گفته شد تغییر و یا انتخاب هر نظر و یا مبارزه با هر نظر حق هرکس بوده و برآن نمی توان خرده گرفت، هر کس میتواند هر وقت که دلش خواست حتی سریعتر از تعویض لباس اصول و عقایدش را تغییر دهد، اما هر آینه بی پرنسپیی عظیمی خواهد بود که از دیگرانی که بر پرنسپیهای خود پای بندند، خواسته شود که به پرنسپیهای خود پشت نمایند.

روزبه

باشیم، طبیعتاً همانطور که ایزدی میگوید آنچه که فعلاً وجود دارد بی هویتی و بی مسلکی است، و روشن است که یک سازمان بی هویت بعنوان سازمان فاقد معنا است. بدون داشتن هویت و سیمای مسلکی، و بدون آنکه بدانی چه هستی و چه میخواهی، چه گونه میتوان یک سازمان معطوف به اقدام داشت؟ و بیهوده نیست که اصغر ایزدی تلاش برای اتحاد هواداران سوسیالیسم را خیال پردازی دانسته و بالاتر از آن اتحاد چپ بطور کلی بر مبنای پلاتفرم خود را نیز غیر ممکن میدانند. چرا که بزعم وی چپ فاقد هویت، چپ نسیه، و "چپ نوئی" که هنوز باید در آینده متولد شود چگونه میتواند، دارای اراده و انگیزه اقدام و مشارکت در نبرد سهمگین مبارزه طبقاتی هم اکنون موجود و جاری در کشورمان باشد؟ و بیخود نیست که اقلیت حتی همین پراتیک موجود و ناچیز سازمان ما در برابر ابعاد پراتیک ضروری و ممکن کل چپ را برتافتند و آنرا آکسیونیسیم تلقی میکنند! او بنا به منطق داده های نظریش بطور اجتناب ناپذیر در جستجو و نیازمند یک "سازمان" شل و فاقد انضباط و اراده، و یا در واقع یک "نه سازمان" میباشد. "نه سازمانی" که اعضا، آن تعهدی در برابر نظر اکثریت و نظر حاکم بر تشکیلات نداشته و تجمعی از فراکسیونهای خود مختار باشد.

لازم است در انتهای این مقاله برای مستند کرده تصویر فوق از فازی که اقلیت وارد آن شده است، اشاره ای داشته باشیم به دو نکته مهم از نظرات جلال افشار در مورد رد میبانی وحدت و سرنگونی.

نکته اول:

ر- جلال افشار در مقاله "بنیادهای برنامه ما و کنگره دوم" مندرج در ستون مباحثات کنگره دوم در نشریه شماره ۱۲۵ میگوید: "اولین کنگره سازمان ما پس از آنکه دو گرایش اقلیت و اکثریت نظری برای نخستین بار در قالب دو برنامه مجزا رسمیت پیدا کردند، برای جلوگیری از یک انشعاب زودرس، بر اساس چنداصول فکری مشترک که هر دو برنامه را متحد میکرد، "مبانی برنامه" را به تصویب رساند و بدینوسیله راه همزیستی طرفین را هموار کرد. این میبانی برنامه اما هم بعلت برخی ابهامات که از قدیم در سازمان وجود داشت و هم مهمتر از این بخاطر تغییر و تحولات سالهای اخیر دیگر نمیتوانند با آن کیفیت سابقشان اساس وحدت حزبی قرار گیرند. جهت اصلی استدلالهای من اثبات این نکته است که چرا میبانی برنامه با ظاهر کنونیش نباید شرط وحدتهای حزبی و پایه عضویت افراد قرار گیرد. مفاهیم مذکور مانند بسیاری از مقولات دیگر نظری که تا دیروز جزء اصول محکم کمونیستها بود باید مشمول مباحثات دائمی قرار گیرد."

نقل قول فوق بچند نکته مهم صراحت دارد و نیز حاوی یک تحریف عمدی حقیقت است:

اول آنکه با وجود اذعان به اهمیت تعیین کننده میبانی برنامه بمشابه اصول مشترک در جلوگیری از بروز انشعاب در سازمان، اکنون اقلیت خواستار کنار گذاشتن این پایه وحدت شده است.

دوم آنکه اقلیت نه فقط خود به نفی آن رسیده است، خواستار آن شده است که اکثریت نیز از اصول خود دست بکشد! و حال آنکه خود بهتر از هرکس میدانند که اکثریت نه فقط از اصول خود دست نکشیده، بلکه بیش از هر موقع دیگری بدانها پایبند است. و با اینحال نویسنده خواستار تغییر "بنیادهای برنامه" شده است.

سوم آنکه نویسنده بنیاد های برنامه ما، عامدانه و هدفمند دست به تحریف عمدی حقیقت زده است: او مدعی است که در کنگره دوم برنامه اقلیت رسمیت پیدا کرد و میبانی و یا چند اصول فکری مشترک هر دو برنامه را متحد کرد!

تظاهرات و گردهمایی های

حمایتی از شورش

مردم اسلام شهر

بدنبال شورش اعتراضی مردم اسلام شهر-تهران که توسط نیروهای انتظامی رژیم جمهوری اسلامی به خاک و خون کشیده شد، در بسیاری از شهرهای اروپا و آمریکا تظاهرات و گردهم آیی های حمایتی توسط ایرانیان مقیم خارج کشور انجام گرفت و قطعنامه ها و اطلاعیه هایی نیز در این رابطه انتشار یافته است. در زیر برخی از این حرکت های حمایتی را می آوریم:

فرانکفورت - آلمان: در ۱۹ فروردین ماه ۷۴ (۸ آوریل ۹۵) ایرانیان آزادیخواه بدعوت "کانون سیاسی ایرانیان فرانکفورت" در خیابان اصلی مرکزی شهر Zail تجمع کرده و دست به تظاهرات ایستاده اعتراضی زدند و ضمن محکوم کردن جنایات رژیم اسلامی خواهان آزادی زندانیان سیاسی این شورش شدند و سپس به راهپیمایی پرداختند. کانون سیاسی ایرانیان فرانکفورت قبل از آن در تاریخ ۱۶ فروردین ماه نیز اطلاعیه ای منتشر کرده بود.

استکهلم - سوئد: در تاریخ ۲۱ فروردین ماه ۷۴ (۱۰ آوریل ۹۵) به دعوت "کمیته حمایت از تظاهرکنندگان اکبرآباد" و با حمایت فعالین احزاب و سازمان های چپ در استکهلم تظاهراتی توسط ایرانیان مقیم استکهلم در مقابل سفارت جمهوری اسلامی برگزار گردید که بیش از ۱۰۰ نفر در آن شرکت کرده بودند و در پایان تظاهرات قطعنامه ای منتشر نمودند. در این قطعنامه آمده است: "ما شرکت کنندگان در تظاهرات از کلیه مراجع بین المللی، دولت، مردم و مجلس سوئد می خواهیم تا خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط دستگیرشدگان شوند و از خواست های به حق مردم ایران حمایت کنند".

کپنهاگ - دانمارک: در ۲۳ فروردین ماه ۷۴ (۱۲ آوریل ۹۵) بدعوت هواداران سیخفا (اقلیت) دانمارک، حزب کمونیست ایران- دانمارک، فعالین اتحاد چپ کارگری ایران- دانمارک، هواداران سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر- دانمارک، کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران- دانمارک، و جمعی از فعالین منفرد چپ- دانمارک، تظاهراتی به

حمایت از مردم اسلام شهر صورت گرفت که در پایان آن قطعنامه ای صادر شد که در آن آمده است: "ما امضاکنندگان این قطعنامه خواهان: ۱- محکومیت رژیم جمهوری اسلامی ایران، ۲- آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی بخصوص دستگیرشدگان واقعه اعتراضی اخیر میباشیم".

گوتنبرگ - سوئد: عصر روز چهارشنبه ۲۳ فروردین ماه بدعوت "جمعیت دفاع از حقوق مردم زحمتکش اکبرآباد" بیش از ۳۰۰ تن از ایرانیان مقیم شهر گوتنبرگ سوئد در مرکز این شهر گرد آمده، در دفاع از حقوق مردم اکبرآباد و علیه جمهوری اسلامی دست به تظاهرات ایستاده زدند. شرکت کنندگان با شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی، بی قید و شرط، آزاد باید گردد" و پخش اعلامیه هایی به زبان سوئدی افکار عمومی شهر را در جریان شورش قهرمانانه مردم اسلام شهر قرار دادند. در پایان این حرکت اعتراضی نیز قطعنامه ای صادر شد که در آن خواست آزادی بی قید و شرط دستگیرشدگان و زندانیان سیاسی، اعزام هیئتهای بین المللی برای رسیدگی به ابعاد جنایات رژیم در اکبرآباد، پایان دادن به تروریسم برون مرزی، محکومیت جمهوری اسلامی از سوی دولت سوئد و نیز قطع رابطه کشورهای اروپایی با جمهوری اسلامی آمده است. اخبار این حرکت از کانال تلویزیون محلی گوتنبرگ پخش شد.

حزب چپ سوئد- شعبه گوتنبرگ نیز در همراهی با آکسیون مزبور، علاوه بر تقبل بخشی از هزینه برگزاری حرکت و در اختیار گذاشتن امکانات، پیامی خطاب به زحمتکشان اکبرآباد ارسال نموده که متن آن چنین است: "ما زحمتکش ۴ آوریل، در اکبرآباد و نیز دستگیری انسانهای بیگناهی که تنها جرمشان طلب یک زندگی درخور بشری است مطلع شدیم. حزب چپ گوتنبرگ، کشتار و دستگیری انسانهای بیگناه را در ایران محکوم کرده، حمایت خود را از آسیب دیدگان اعلام داشته و خواستار آزادی فوری دستگیرشدگان میباشیم. ما امیدواریم که مردم ایران در آینده ای نزدیک، روی دمکراسی، آزادی و برابری را در کشور خویش ببینند". حزب چپ گوتنبرگ سوئد.

سوئد - سوئد: به ابتکار کمیته اسکاندیناوی سازمان، قطعنامه ای به زبان سوئدی در محکومیت جمهوری اسلامی و دفاع از حقوق زحمتکشان اسلام شهر در اختیار نیروها و

احزاب انقلابی و چپ سوئد قرار گرفته که متن آن چنین است: "ما امضاکنندگان این قطعنامه، تیراندازی و کشتار شرکت کنندگان در تظاهرات چهار آوریل اکبرآباد در جنوب تهران را توسط جمهوری اسلامی محکوم کرده، حمایت و همدردی خود را با خانواده های آسیب دیده اعلام داشته و خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط دستگیرشدگان هستیم". این قطعنامه تاکنون از سوی حزب چپ و حزب سوسیالیست سوئد به امضاء رسیده است.

سوئد - کمیته اجرایی اتحادیه سراسری ایرانیان مقیم سوئد در ۶ آوریل ۹۵ با صدور اعلامیه ای گلوه باران و کشتار مردم بی دفاع اکبرآباد را محکوم کردند و خواستار آزادی دستگیرشدگان و گسترش اعتراضات بین المللی علیه نقض حقوق بشر در ایران شدند.

ونکوور - کانادا: در روز پنجشنبه ۲۴ فروردین ماه ۷۴ (۱۳ آوریل ۹۵) بدعوت انجمن کردهای ایرانی- بریتیش کلمبیا، جمعیت مستقل زنان ایرانی- بریتیش کلمبیا، انجمن آذربای و ترک زبانان- بریتیش کلمبیا، انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی- بریتیش کلمبیا و جمعیت دفاع از آزادی و مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی ایران، تظاهراتی در مرکز شهر ونکوور برپا گردید که یکی از بزرگترین اجتماعات سیاسی ایرانیان در سالهای اخیر بوده است. در این راهپیمایی بیش از ۳۰۰ نفر شرکت نموده بودند. تظاهرکنندگان با سر دادن شعارهایی به زبان انگلیسی، ضمن محکوم کردن جنایت اخیر رژیم خواستار قطع رابطه سیاسی و اقتصادی دولت کانادا با دولت جمهوری اسلامی شده و بر این مبنا خواستار بستن سفارت رژیم در کانادا شدند.

در این تظاهرات خانم فرانسیس مک کوئین نماینده عفو بین الملل و سازمان دفاع از شکنجه شدگان در ونکوور، آقای زول سلیمان وکیل مدافع مترقی پناهندگان و نیز یکی از اعضای انترناسیونال سوسیالیست سخنرانیهایی در دفاع از مبارزات کارگران و تهیدستان ایرانی و افشای روابط دولت کانادا با ایران ایراد نمودند.

همچنین در ۲۷ فروردین ماه ۷۴ (۱۶ آوریل ۹۵) توسط هیئت مشترک نمایندگان پنج تشکل ایرانی شب همستگی با مردم پیافواسته و ستمدیده ایران برگزار گردید که بیش از ۳۰۰ نفر در آن شرکت کردند. که در آن علاوه بر سخنرانی در رابطه با حرکت های مردمی، شعسر، موسیقی زنده و برگزاری

تصحیح و پوزش

دانشیه شماره ۱۲۵ متأسفانه چند اشتباه مهم صورت گرفته بود که بشرح زیر اصلاح میگردد:

۱- درستون مباحثات کنگره، نوشته رفیق جلال افشار با عنوان بنیادهای برنامه ما و کنگره دوم، بدلیل کم دقتی بدون اصلاحات ادیتی و افتادگی بخشی از مطلب، بیچاپ رسید. با پوزش از نویسنده و خوانندگان بخش جاافتاده که درانتهای مقاله مزبور قرار دارد را بشرح زیر اصلاح مینمائیم:

«... و این دقیقاً همان سوسیالیسمی است که بدرستی نام سوسیالیسم ضربتی، اراده گرایانه و ساختارگرا گرفته است. و همین درک از سوسیالیسم بود که نادیده انگاشتن کارکردهای جدید بوروکراسی، امر برنامه ریزی اقتصادی و اجتماعی را به آسانی به سطح تمرکز دادن اطلاعات و منابع در دست دولت تنزل میداد. اما درعمل ثابت شد که این حالت علیرغم ظاهر فریبنده اش کمتر از اقتصاد مبتنی بر بازار از روند واقعی برنامه ریزی بیگانه نیست. کوتاه اینکه، هرگاه ما در پرتو تجربیات حاصل شده، سوسیالیسم را به عنوان خودصدیریتی آگاهانه و دمکراتیک مجموع کار کنار یک جامعه بدانیم، دو نکته برجستگی پیدا میکند. اول اینکه، اقداماتی چون الفاء مالکیت خصوصی، طبقات، دولتی شدن مالکیت همه حکم پیش شرط ها و مقدمات کار را پیدا میکنند، بقول رفیقی که میگفت: اینها مثل گرفتن قلم بدست است که معنای آن هنوز توانایی نوشتن نیست. دوم اینکه برای نوشتن یعنی سازماندهی جامعه باید چالش تاریخی و درازمدت با بوروکراسی را مدنظر قرار داد.»

۲- درانتهای همان مقاله یاد شده مبانی برنامه را باید بعنوان پاورقی شماره یک تلقی کرد.

۳- همچنین درنشریه فوق، متأسفانه امضای نویسندگان سه مقاله و مطلب از قلم افتاده بود که بشرح زیر اصلاح میگردد:

درسگیری از انقلاب بهمین به شیوه اکثریت نوشته ح. شهاب،

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد نوشته حشمت،

تهیه وتنظیم اخباریه توسط س. سیروس

۴- درسرمقاله نشریه فوق در صفحه اول نام گین گریچ" اشتباهآکین کری" درج شده بود. ●

کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، کانون ایرانیان لندن بنام "کشتار مردم بی دفاع اکبرآباد محکوم است" درلندن منتشر گردید، امضاءکنندگان اطلاعیه ضمن افشای چهره رژیم خواستار آزادی بی قیدو شرط دستگیرشدگان اعتراض اکبرآباد گردیدند.

حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، در دو اطلاعیه مشترک ضمن افشای سرکوب رژیم، و اعلام همبستگی با مبارزات مردم خواهان تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی شدند.

هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری، در ۱۵ فروردین ۷۴ در اعلامیه ای بنام "رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی تظاهرات به حق مردم را به خون کشید"، از مبارزات زحمتکشان جنوب تهران پشتیبانی کرده و از تمامی احزاب، سازمانها و نیروهای آزادیخواه و مترقی دعوت کرده که از مبارزات مردم اسلام شهر حمایت نمایند.

در ارتباط با محکوم کردن برجیدن آنتهای ماهواره ای، اطلاعیه ای از سوی هیئت اجرایی سازمان با عنوان: "برجیدن آنتهای ماهواره ای نقض حقوق پایه ای مردم ایران در برخورداری از حق آزادی اطلاعات و ارتباطات است!" بتاريخ اول اردیبهشت ۷۴ انتشار یافت.

همچنین در تاریخ ۴ اردیبهشت ۷۴ اطلاعیه ای خطاب به سازمان عفو بین المللی، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، و کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد، درمورد پناهنده شدن شش ورزشکار تیم کاراته ایران به کشور دانمارک، انتشار یافت. دراین اطلاعیه تقاضای مداخله فوری برای جلوگیری از خطر استرداد این پناهندگان بعمل آمده است. ●

نمایشگاه عکس و پوستر، فیلم جنایت مقدس ساخته رضا علامه زاده به نمایش درآمد. نمایشگاه عکس و پوستر، فیلم جنایت مقدس ساخته رضا علامه زاده به نمایش درآمد.

لندن- در ۲۱ فروردین ماه ۷۴ (۱۰ آوریل ۹۵) اعلامیه ای در محکومیت کشتار مردم بی دفاع اکبرآباد توسط انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، چریکهای فدائی خلق ایران، دفترهای کارگری سوسیالیستی، سازمان کارگران انقلابی ایران- راه کارگرانگلستان، و کانون ایرانیان لندن، منتشر شد و بدنبال آن نیز آکسیون برگزار گردید و تظاهرکنندگان خواستار آزادی بی قیدو شرط صدها تن از زحمتکشانی که درجریان این اعتراض و روزهای پس از آن دستگیر شده و هم اکنون در معرض اعدام و شکنجه هستند، شدند.

هانور-آلمان: در روز پنجشنبه ۲۴ فروردین ماه ۷۴ (۱۳ آوریل ۹۵) جمعی از ایرانیان مقیم شهر هانور در اعتراض به کشتار مردم اسلام شهر درجلو شعبه امنیتی اجتماع کردند. همچنین فعالین اتحاد چپ کارگری ایران- هانور با صدور اعلامیه ای ضمن محکوم کردن جنایات رژیم از تمامی نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر، احزاب و سازمانهای مترقی، سندیکاها و کنفدراسیونهای کارگری خواستار شدند که از طریق مداخله موثر موجبات آزادی دستگیرشدگان راتسهیل کرده و خواهان لغو حکومت نظامی دراین مناطق شدند.

هیئت اجرایی سازمان بتاريخ ۲۰ فروردین درنامه ای به آقای پطرس پطرس عالی دبیرکل سازمان ملل متحد ضمن افشای اقدامات جمهوری اسلامی علیه مردم اسلام شهر، خواهان دخالت موثر برای ممانعت از ریختن خونهای تازه توسط ملایان خونریز حاکم بر تهران گردید.

هیئت اجرایی سازمان درتاریخ ۱۸ فروردین درنامه ای به سازمان جهانی کار، ضمن یادآوری مفاد کنوانسیون سازمان جهانی کار، از ارگان رهبری آن خواهان پیگیری و بررسی سرکوب اعتراضات کارگری درایران توسط جمهوری اسلامی گردید.

دراطلاعیه ای که توسط انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، چریکهای فدائی خلق ایران، دفترهای کارگری سوسیالیستی، سازمان

پیام اتحاد چپ کارگری به کارگران ایران به مناسبت اول ماه مه

اول ماه مه، روز جهانی کارگر را به کارگران و زحمتکشان سراسرجهان تبریک می‌گوییم.

اول ماه مه روز جهانی نبرد طبقه کارگر علیه سرمایه داری است. در این روز، کارگران و زحمتکشان با دست کشیدن از کار، یعنی با بخودداری از تولید سود برای سرمایه داران، به تجمعات و تظاهرات می‌پردازند، به استثمار و ستمهای گوناگون طبقاتی، اجتماعی و سیاسی که توسط استثمارگران و دولت آنها بر توده های کارگر و زحمتکش واقشار مختلف مردم روا داشته میشوند اعتراض میکنند؛ بر حقوق خود تاکید کرده و درخواستهای خود را مطرح می‌سازند.

کارگران همه کشورها، صرفنظر از اینکه با مبارزات خود چه حقوق و چه امتیازاتی را بر سرمایه داران تحمیل کرده باشند، همگی بردگان سرمایه و مردمانی هم سرنوشت اند که آینده ای درنظام بهره کشی سرمایه داری ندارند. سرمایه، مرز نمی‌شناسد. سرمایه داران با صدور سرمایه به کشورهای مختلف، کارگران آن کشورها را نیز همچون کارگران کشور خود به بردگی سرمایه وامیدارند. آنان در کل جهان طبقه ای واحد، طبقه استثمارگران را تشکیل میدهند و ضمن آنکه در برابر اعتراضات و شورشهای کارگران در کشورهای مختلف علیه استثمار سرمایه داری، با هم متحدند، میکوشند تا کارگران خود را علیه کارگران کشورهای دیگر تحریک، و آنان را از یکدیگر بیگانه و جدا کنند. اما کارگران همه کشورها با برگزاری روز کارگر در یک روز واحد، تعلق خود به یک طبقه واحد جهانی را به نمایش می‌گذارند و در پیکار جهانی علیه سرمایه، همبستگی خود را با زنان و مردان کارگر و زحمتکش در سراسر جهان اعلام میکنند.

امسال کارگران جهان اول ماه مه را در شرائطی برگزار میکنند که سرمایه داری جهانی تعرض به اردوی کار را در سرتاسر دنیا شدت داده است. سرمایه داری هرچه بیشتر عمر میکند، تضاد آن با تأمین منافع مردم و ناتوانی اش در تضمین حداقلهای لازم برای زندگی مردم، آشکارتر میشود. در پایان قرن بیستم، در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، انقلاب عظیم تکنولوژیک و علمی و اختراع سیستمهای خودکار و برنامه ریزی شده، بجای آنکه ساعات کار کارگران را با حفظ دستمزدها کاهش داده و فرصت و مجال پرداختن به جنبه های مختلف زندگی و پرورش فکری و فرهنگی خود را به آنان بدهد، دسته دسته از کار بیکارشان میکند. ابعاد عظیم و دائماً فزاینده بیکاران و بی سرپناهان، جوانان بی آینده و سرگردان و سقوط مداوم سطح زندگی و قدرت خرید کارگران و زحمتکشان، چهره عمومی سرمایه داری پیشرفته پایان قرن بیستم است. سرمایه داری پیشرفته نه تنها از بهبود شرایط معیشتی توده های کارگر و زحمتکش عاجز است، بلکه تعرض شدید و بیسابقه ای را هم برای بازپس گرفتن دستاوردهای تثبیت شده و حقوق به رسمیت شناخته شده ای که محصول مبارزات طولانی آنان بوده است آغاز کرده است.

درحالیکه درکانونهای اصلی و مراکز پیشرفته سرمایه داری، آینده کارگران و زحمتکشان که سهل است، حداقلهای زندگی امروزشان مورد تهدید و تعرض قرار گرفته است، در غالب کشورهای سرمایه داری

که به "جهان سومی" مشهور شده اند، سرمایه داری، با بربریت تمام حکومت میکند و با تکیه بر استبداد سیاسی و با محروم کردن کارگران و زحمتکشان از حق تشکیل مستقل و حق اعتصاب و با توسل به سرکوب خشن و خونین آنان، به وحشیانه ترین و بیرحمانه ترین شکلی به استثمار و غارت مردم کارگر و زحمتکش می‌پردازد. سرمایه داریهای "جهان سومی" که ایران یکی از شاخصترین آنهاست - حتی قادر نیستند به بردگان خود نان دهند. برای صدها میلیون مردم که توسط سرمایه داری از روستاها رانده شده و در حلبی آبادها و زاعه های پیرامون شهرها در فقر و فلاکت زندگی میکنند، حتی استثمار شدن برای بدست آوردن یک لقمه نان بخور و نمیر به آرزویی بزرگ تبدیل شده است! در این کشورها با وجود بیکاری گسترده و آمادگی میلیونها نیروی جوان از زن و مرد برای دریافت کار، از نیروی کار کودکان با بیرحمی و قساوتی تکاندننده سوءاستفاده میشود؛ از شاغلان اضافه کاری کشیده میشود؛ از ستهای تبعیض جنسی سوءاستفاده شده، دستمزد پائین و تقدم در اخراج نصیب زنان میشود. و این همه نشان میدهد که در مقابل این وضعیت آلترناتیوی جز سوسیالیسم وجود ندارد.

کارگران و زحمتکشان ایران!

رژیم جمهوری اسلامی، اگرچه یک رژیم مذهبی است و در پیاده کردن قوانین اسلام میکوشد، ولی رسالت اجتماعی اش حفظ نظام سرمایه داری است. وظیفه اصلی رژیم مذهبی جمهوری اسلامی - همانطور که از انقلاب بهمین تا به امروز شاهد بوده اید - سرکوب خشنوت بار همه حرکات آزادیخواهانه، عدالت طلبانه و مساوات جویانه شما بوده است. بیکارسازیهای بی پایان، بازخریدهای اجباری، فقدان بیمه بیکاری، فقدان تأمینات و بیمه های اجتماعی، فقدان قانون کار مورد قبول کارگران، پائین نگهداشتن دستمزدها درحالیکه قیمتها ساعت به ساعت بالا میروند؛ و ممنوع کردن تشکلهای مستقل کارگری و اعتصاب، همگی ملزومات حفظ نظام بهره کشی سرمایه دارانه و اقداماتی برای افزایش و تضمین سود سرمایه داران بوده اند. نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم جمهوری اسلامی، قبل از آنکه پاسداران اسلام باشند، پاسداران سرمایه اند. رژیمی که با ادعای دفاع از "مستضعفین" و "کوخ نشینان" برسرکار آمد، دیدید که چگونه دهانهای را که در اسلام شهر و اکبرآباد فریاد "نان" میکردند، با خون پرکرد؛ و چگونه سینه هایی را که از ستم و نابرابری به تنگ آمده بودند، با گلوله های آتشین سوراخ سوراخ کرد. اینگونه جنایتها علیه کارگران و زحمتکشان و برای حفظ بساط استثمارگران و زالوصفتان، نه اولین بار بوده و نه آخرین بار خواهدبود. همه نیروهای سیاسی حامی سرمایه داری که میگویند اگر رژیم جمهوری اسلامی برود و آنان روی کار بیایند به این ستمها و بی عدالتی ها پایان خواهندداد، ریاکارانه دروغ میگویند. "خیرخواه ترین" این نیروها هم که به قدرت برسند، چون حافظ نظام سرمایه داری اند، چاره ای نخواهند داشت جز اینکه دیکتاتوری سرمایه و مقابله قهرآمیز با مبارزات آزادیخواهانه، عدالت جویانه و مساوات طلبانه شما را سازمان دهند.

تنهاو تنها حکومت خود شما کارگران و زحمتکشان است که دستگاه زورگونی طبقات استثمارگر و صاحب امتیاز و مفتخوران را درهم خواهد شکست، بساط بهره کشی را برخواهد چید، منافع عموم مردم را جایگزین منافع اقلیت استثمارگر خواهد کرد و ریشه ستمهای سیاسی، اجتماعی، طبقاتی، جنسی، ملی و نژادی را برخواهد کند؛ زیرا تنها شماست که در دوام و بقای بساط بهره کشی و زورگونی و ستم، نفعی ندارید.

رهائی شما فقط به دست خود شما ممکن است.

در ایران

- * راهپیمائی و تظاهرات اول ماه مه ممنوع است؛
- * تشکیل سندیکا و اتحادیه ممنوع است؛
- * اعتصاب ممنوع است؛
- * تشکیل حزب ممنوع است؛
- * آزادی عقیده و بیان ممنوع است؛
- * مخالفان رژیم، دستگیر، شکنجه و اعدام میشوند؛
- * ملیتها و اقلیتهای مذهبی سرکوب میشوند؛
- * زنان از حقوق انسانی و اجتماعی محروم شده اند؛
- * آپارتاید جنسی برقرار شده است؛
- * کارگران و زحمتکشان را بخاطر اعتراض به گرانی و درخواست کار و نان و مسکن، به گلوله میبندند.
- * نمایندگان جمهوری اسلامی ایران را از سازمانهای بین المللی و از سازمان جهانی کار بیرون کنید!
- * دربرابر معامله و مامشات دولتهای خود با تروریسم دولتی جمهوری اسلامی و افزودن فشار بریناهندگان سیاسی ایرانی، واکنش نشان دهید!
- * آزادی زندانیان سیاسی و توقف شکنجه و اعدام درایران را خواستار شوید!
- * از مبارزات همکاران خود در ایران علیه استبداد، بسی حقوقی و بسی عدالتی اجتماعی حمایت کنید!

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!

هیئت هماهنگی اتحادچپ کارگری ایران

اول ماه مه ۹۵ ۱۱ اردیبهشت ۷۴

اما کلید پیروزی شما درمبارزه ای -چه درمبارزه برای اضافه دستمزد و سرویس رفت و آمد و کفش و کلاه ایمنی، و چه درمبارزه برای بدست گرفتن قدرت سیاسی و سکان هدایت جامعه اتحاد است. دشمنان شما بر سر هرچیزی که با هم اختلاف داشته و حتی تشنه خون همدیگر باشند، درمقابل شما و مبارزات ضدسرمایه داری شما با هم متحداند. آنان خوب میدانند که اگر شما متحد و متشکل شوید، به هرکاری توانانید. برای همین از یکطرف مانع از آن میشوند که شما تشکلهای صنفی و حزبی مستقل خودتان را ایجاد کنید، و از طرف دیگر درمیان خود شما تفرقه و رقابت بوجود میآورند.

شما کارگران و زحمتکشان، اکثریت جمعیت کشور را تشکیل میدهید و چرخ جامعه هم بدست شما میگردد. شما توان آنرا دارید که پا به میدان بگذارید و سرنوشت خود و جامعه را دگرگون کنید. اما تفرقه و پراکندگی شما، میدان را برای نیروهای ارتجاعی و ضدسرمایه خالی گذاشته است. طبقه کارگرایران راهی جز این ندارد که در برابر طبقه سرمایه دار و دولت خدمتگزار آن، همچون یک طبقه واحد، متحد و یکپارچه شود و بعنوان قدرتمندترین نیروی اجتماعی در اتحاد با زحمتکشان وارد میدان شود و ورق رویدادها را به نفع ستمدیدگان و قربانیان سرمایه داری برگرداند.

ما، احزاب، سازمانها، محافل، جریانها و افرادی که بخشی از طرفداران سوسیالیسم را تشکیل میدهیم و برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری حکومت کارگران و زحمتکشان مبارزه میکنیم، با درک این ضرورت حیاتی و نوری بی آنکه بر اختلافاتمان چشم پوشیم، روی نقاط اشتراکمان اتحاد کرده ایم. تلاش ما بر این است که به اتحاد همه نیروهای متعلق به کارگران و زحمتکشان که سرنگونی جمهوری اسلامی، برچیدن دیکتاتوری سرمایه، و برقراری حاکمیت کارگران و زحمتکشان را میخواهند، یاری کنیم. ما معتقدیم که این اتحاد و همکاری از هم اکنون و حول همین خطوط کلی و هدفهای مشترک کاملاً عملی است. تنها اتحاد، همبستگی و مبارزه مشترک قادر است مبارزه در راه سرنگونی نظام ارتجاعی حاکم و جایگزینی نظم نویسی بر ویرانه های آن را به امری جدی تبدیل کند.

کارگران زن و مرد! کارگران شاغل و بیکار! کارگران همه ملیتها! سرمایه داران و دولتشان، از پراکندگی، چنددستگی و رقابت میان شما برای شکستن دستمزدها، گسترش اخراجها و لگدمال کردن حقوق سیاسی و اجتماعی شما و برای ادامه حکومت بر شما استفاده میکنند. متحد شوید!

کارگران همه کشورها متحد شوید!

هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری

اول ماه مه ۹۵ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۴

اطلاعیه مشترک

اول ماه مه را به کارگران تبریک میگوییم!

اول ماه مه روز جهانی کارگر فرارسیده است. این روز را کارگران سراسر جهان به نشانه همبستگی و تلاش و مبارزه بخاطر رهائی و ایجاد دنیائی نوین و انسانی جشن میگیرند. کارگران ایران نیز که بعلت فقدان آزادیهای سیاسی از برگزاری علنی، آزادانه و مستقل راهپیمائیهها و جشن و سرور مختص اول ماه مه محروم اند، با دست کشیدن از کار در این روز، همبستگی خویش را با برادران کارگر خود در سراسر جهان اعلام میدارند.

کارگران ایران امسال هم درحالی به استقبال اول ماه مه میشتابند که رژیم اختناق و سرکوب همچنان بر ایران حاکم است. هنوز چند روزی ازتازه ترین جنایت حکومت در منطقه کارگر نشین اکبرآباد که طی آن نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی تظاهرات زحمتکشان را به گلوله بستند و دهها تن از کارگران و زحمتکشان و زنان و کودکان آنها را بخاک و خون کشیدند، نمیگذرد. جنایتی که اعتراض همگانی را حتی در سراسر جهان برانگیخته. این سرکوبگری بیرحمانه و وحشیانه پاسخ حکومت به ابتدائی ترین خواستههای زحمتکشان بود که از فرط فشارهای اقتصادی، فقر و محرومیت جانشان بلب رسیده است.

شرایط اسف باری که جمهوری اسلامی به توده مردم ایران تحمیل نموده است دیگر برهرکسی روشن است. وضعیت مادی و معیشتی کارگران و زحمتکشان آنچنان دشوار و طاقت فرساست که تحمل آن دیگر ممکن نیست.

میزان دستمزدی که اکنون به کارگران پرداخت میشود آنچنان نازل و ناچیز است که بهیچوجه کفاف حداقل معیشت روزمره آنان را نیندهد. تنها در یکسال که گذشت بهای اساسی ترین کالاهای مورد نیاز روزمره مردم به دو تا سه برابر افزایش یافت. نتیجتاً قدرت خرید زحمتکشان پانزدهم کاهش یافت و سطح معیشت کارگران و زحمتکشان بنحو فاجعه باری تنزل نمود.

دیگر حتی تحمل فشار طاقت فرسای اضافه کاری که جسم و روح کارگران را تپا میزند، جوابگوی زندگی بخور و نمیر نیست. وخامت مطلق شرایط زندگی کارگران به نهایت خود رسیده است. وضعیت میلیونها کارگر و زحمتکش بیکار از این هم اسف بارتر است. ارتش چند میلیونی بیکاران در منتهای فقر و فلاکت بسر میبرند. کارگران ایران در برابر عواقب فلاکت بار نظم اقتصادی-اجتماعی موجود، از هرگونه تأمین اجتماعی جدی محرومند. فقدان یک سیستم تأمین اجتماعی در برابر بیکاری، سوانح ناشی از کار، از کارافتادگی، کهولت و غیره و غیره، نشان از یک فشار مضاعف و نالایمی کارگران ایران است.

کارگران اکنون با چنان شرایط دشوار و فقر کمرشکنی روبرو هستند که طی چند دهه اخیر بیسابقه بوده است. حتی بنا به اعتراف برخی موسسات رسمی دولتی، امروزه اکثریت مردم زیر خط فقر زندگی میکنند.

رژیم جمهوری اسلامی با سیاست سرکوب و اختناق، سلب آزادیهای سیاسی و غیرقانونی نمودن تشکلهای مستقل کارگران و آزادی اعتصاب، شرایطی را پدید آورده که کارگران نتوانند در برابر اینهمه اجحافات و فشارها دست به یک مقاومت موثر و سراسری بزنند.

با این وجود، مبارزه کارگران برای تحقق خواستههای اقتصادی و سیاسی شان در سراسر دوران زمامداری جمهوری اسلامی در اشکال مختلف ادامه یافته است. توأم با وخامت اوضاع در سراسر ایران، این مبارزه پیوسته تشدید شده و کارگران بیش از پیش دریافته اند که پیش شرط تحقق هر مطالبه اساسی و جدی آنها سرنگونی جمهوری اسلامی است.

رشد و اعتلاء مبارزه توده ای در سراسر ایران، گسترش روزافزون ناراضیاتی و اعتراض، وقوع قیامهای محلی و تظاهرات قهرآمیز در تعدادی از شهرهای ایران، مبارزه ملیتهای تحت ستم، اعتراض و ناراضیاتی روشنفکران، همگی نویدبخش سرنگونی جمهوری اسلامی است.

این واقعیتی است مسلم و انکار ناپذیر که بدون سرنگونی جمهوری اسلامی هیچ بهبود جدی در وضعیت کارگران و زحمتکشان و تحقق مطالبات اقتصادی و سیاسی آنها صورت نخواهد گرفت.

ما با تأکید بر همبستگی بین المللی، روز اول ماه مه را به کارگران تبریک میگوییم

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اردیبهشت ماه ۱۳۷۴

آدرس ها و شماره تلفن های

سازمان

آدرس روابط عمومی سازمان :
ALIZADI, BP195
75563, PARIS-CEDEX12
FRANCE

فاکس روابط عمومی سازمان :
(33-1)43455804

تلفن علنی برای تماس از خارج کشور:
(49-40)6777819

برای آبونمان نشریه راه کارگر و سایر
انتشارات سازمان، با آدرس های زیر مکاتبه کنید.
RAHE KARGAR
Postfach 103707
50477 Köln Germany

RAHE KARGAR
P.O. BOX 47040 VANOUVER
B.C V6G 3E1 CANADA

پول آبونمان و سایر انتشارات را به حساب
زیر واريز کرده و رسید آنرا به آدرس
بانکی بستی فوق ارسال کنید.

HAZAREH ev نام
19042035 شماره حساب
37050198 کد بانک
Stadtparkasse Köln بانک

صدای کارگر

رادیوی سازمان کارگران انقلابی ایران
(راه کارگر)

هر شب در ساعت های ۱۹ و ۲۱ به وقت تهران
روی موج کوتاه رده ف ۷۵ متر برابر
۴۲۰۰ کیلو هرتز پخش میشود.

ساعتها و طول موج صدای کارگر را در
سراسر ایران تبلیغ کنید!

صدای کارگر به عنوان تریبون چپ
کارگری ایران، در انعکاس نظرات و
نوشته های کسانی که برای آترناتیو
سوسیالیستی مبارزه میکنند، محدودیت
تشکیلاتی ندارد.

پخش صدا با نوشته و نظرات افراد بیرون
از سازمان کارگران انقلابی ایران، از
صدای کارگر الزاما به معنای همکاری
آنها با این سازمان نیست.